

کتاب ممضر الشهود فی رد الیهود¹

توضیحات: پیشگفتار کتاب حاضر به قلم یکی از علمای نجف به نام سید احمد حسینی اشکوری می باشد. این کتاب در مطبعه الاداب نجف اشرف چاپ شده و از نشریات کتابخانه وزیری یزد _ شماره دوم _ است. متن تایپ شده ای که در برابر شما می باشد از روی نسخه کپی شده کتاب ممهور به مهر: آستان قدس رضوی کتابخانه عمومی وزیری یزد اهدایی حاج سید محمد علی سید علاقمند است که سید محمد علی وزیری در حاشیه آن نوشته اس_____ت:

« بسمه تعالی حدود دویست سال قبل یک نفر از علمای یهود در شهر یزد مسلمان شده و این کتاب را نگاشته و به چاپ نرسیده بود. این موهبت الهی نصیب نگارنده شد و الهدی علی العامه و در نجف اشرف به چاپ رسید و اصل نسخه خطی در کتابخانه وزیری یزد موجود است. فی شهر شوال **1390** . آبان ماه **1349**. سید علی محمد وزیری یزدی.»

مؤلف این کتاب حاج بابا قزوینی یزدی از دانشمندان یهودی بوده که به دین اسلام مشرف شده است.

شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه الی تصانیف الشیعه ج **20** ص **152** در باره این کتاب می نویسد: نسخه ای از این اثر نزد علامه میرزا باقر قاضی طباطبایی در تبریز است و من نسخه ای از آن را در کربلا در کتابخانه وقفی مدرسه بادکوبی و در نجف در مخزن کتابخانه آل کاشف الغطا و نسخه ای نزد سید حسن اشکذری یزدی به خط علی بن محمد دیده ام که در سال **1211** به زبان فارسی تالیف شده است.

این کتاب اخیراً با نام: رساله ای در رد یهودیت (محضر الشهود فی رد الیهود) با تحقیق حامد حسن نواب و مقدمه سید احمد حسینی اشکوری توسط انتشارات حضور واقع در قم در قطع رقعی به شمارگان **3000** نسخه چاپ اول اسفند **1378** به شماره شابک: **1-06-6272-964** به بهای **750** تومان در **255** صفحه منتشر شده است.

نام کتاب	محضر الشهود فی رد الیهود
نام کتاب (لاتین)	
مترجم	
مؤلف	حاج بابا قزوینی
انتشارات	
سال نشر	بی تا
تحقیق	سید احمد حسینی
قطع	وزیری
محل نشر	نجف
نوبت	
شابک	
تعداد جلد	1
تعداد صفحات	195

موضوع: یهود\شناخت دین یهود\آداب و امکام و معارف دینی

کتاب مضر الشهود فی رد الیهود2

و ایضا میگوئیم که بنابراین تأویل باید که پیغمبری از بنی اسرائیل بغیر از حضرت موسی با خداوند جلیل مناجات نکرده باشد، و چنانچه مناجات هم کرده باشد جواب نشنیده باشد، و این خود باطل است که بسیاری از انبیاء بعد از حضرت موسی با خدای خود مناجات نموده از آنجناب سؤالات و خواهشها نمودند و بجواب آنها بی واسطه ملک فایض گردیدند، چنانچه از تدریب در کتب سائر انبیاء معلوم میشود.

«سیم»-اینکه شاید مراد از مثل موسی بودن این باشد که مثل موسی است در اینکه مبعوث است بر خصوص بنی اسرائیل نه بر همه قومها و امتها هر چند در مرتبه و شأن و سائر صفات مثل موسی نبوده باشد، و بر این تقدیر میان آیتین منافاتی نیست. جواب خواهیم داد که آیا آن پیغمبر صاحب شریعت تازه غیر شریعت حضرت موسی خواهد بود یا بر همان شریعت مبعوث خواهد شد؟ تقدیر اول خلاف معتقد بنی اسرائیل است زیرا که ایشان شریعت حضرت موسی را همیشگی میدانند و مطلقاً بتغییر آن راضی نمیشوند و تمام نزاع ایشان با سایر فرق عالم بر سر همین مطلب است چنانچه بعد از این بتفصیل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی. و بر تقدیر ثانی مناسب چنین بود که لفظ نابی که

صیغه مفرد است در این مقام مذکور نشده بصیغه جمع ادا گردد، زیرا که جمیع انبیاء که بعد از حضرت موسی مبعوث شده‌اند در این صفت شریک و ذکر یکی ترجیح بلامرجح است، پس لابد باید که آن پیغمبر را صفت دیگری بوده باشد که در آن صفت با حضرت موسی شریک باشد و سائر انبیاء در آن صفت شریک نباشند تا موجب ترجیح تواند شد، و هرگاه این معنی معین و معلوم شود در صحت و سقم آن نظر کرده خواهد شد.

«چهارم»-انکه لفظ «میقر أب حهم» دلیل است بر اینکه آن پیغمبر باید از بنی اسرائیل باشد. جواب گوئیم که جمیع بنی آدم با یکدیگر برادرند، و در تورات مکرر اولاد عیص را که برادر حضرت یعقوب است برادر بنی اسرائیل خوانده، چنانچه در اواسط پاراش إله هدباریم از سفر پنجم میفرماید که «وات‌ها عام صولمور أتم عوبریم بکبول أحم بن عساو» و همچنین در چند آیه بعد از این هم اولاد عیص را برادر ایشان خوانده، بلکه إدوم را که طایفه از کفارند و از اولاد حضرت ابراهیم هم نیستند در دو موضع تورات برادر بنی اسرائیل خوانده: یکی در پاراش زوت حوقت از سفر چهارم در آنجا که مذکور است که «و یشلخ موشه ملاخیم میقادش إل ملخ إدوم کوه آمر آحیخا یسرائل» و دیگر در پاراش کی قص از سفر پنجم آنجا که میفرماید که «لا تتعب أدومی کی آحیخا هو» و در غیر این مواضع هم مذکور است، پس ذکر اینکه باید آن

پیغمبر از برادران ایشان باشد چه دلالت دارد بر اینکه از بنی اسرائیل خواهد بود. و الله اعلم بحقائق الأمور.

و ایضا در فصل چهل و دویم کتاب شعیا مذکور است آیه که ترجمه‌اش اینست: اینک بنده من اعانت کنم او را برگزیده من پسندیده جان من بدهم وحی خود را بأو شریعت از برای قومها بیرون آورد. و این صریح است در اینکه شریعت آن بنده غیر شریعت موسی خواهد بود، زیرا که شریعت موسی بیرون آورده شده بود و از زمان حضرت موسی تا زمان حضرت شعیا معمول به بود و مع ذلک وعده اینکه بیرون خواهد آورد معنی ندارد، و در این فقره که شریعت از برای قومها بیرون خواهد آورد دلیل دیگر است بر اینکه آن شریعت از برای قومها بیرون خواهد آورد دلیل دیگر است بر اینکه آن شریعت غیر شریعت موسی است، بجهت اینکه موسی مبعوث بر قوم خاص بود. و ایضا در فصل پنجاه و یکم کتاب شعیا آیه مذکور است که ترجمه‌اش اینست: بشنوید بمن ای قوم من ای امت من از من گوش کنید که دستوری از من بیرون خواهد آمد و شریعت خود را از برای روشنائی قومها قرار خواهم داد.

و در کتاب حیقوق آیه مذکور است که ترجمه‌اش اینست: که بنویس وحی را و واضح بنویس بر لوحی تا آسان باشد خواندن آن بر قاری که دیگر پیغمبری بوعده هست و گفتگو خواهد کرد از قیامت و دروغ نخواهد گفت، اگر دیر کند امیدوار باش که او آمدنی است و دیر نمیکند، و هر که سخت روئی کند با او شایسته نباشد به آنکس جان

او. یعنی متحقق گشتن است و خوبان بایمان آوردن باو زندگی کنند (مؤلف گوید) که آنچه در این آیه از کتاب حیقوق مذکور است گویا تأکید و تجدید همان خبر است که از تورات نقل شد زیرا که منکران شخص موعود را در هر دو موضع واجب القتل یاد کرده، و ما این آیه را با آیات کتاب شعیا در موضع دیگر ذکر خواهیم کرد با آنچه از این هر دو استنباط میشود. و ایضا در صحیفه دانیال تصریح باینکه حکم تورات نسخ خواهد شد مذکور است، و چون اراده چنین است که بیشتر از آن را در این رساله نقل ننمائیم در این مقام از ذکر آن میگذریم و حواله بموضع دیگر مینمائیم. بدانکه عمده دلیل بر اینکه شریعت تورات ابدی نیست و باید نسخ شود اینست که تمام احکام تورات مقید است باینکه باید در زمان بودن بنی اسرائیل در زمین کنعان و معمور بودن بیت المقدس بعمل آید، و چنانچه حکم تورات ابدی میبود تقیید بزمان و مکان معنی نداشت با وجود اینکه در چند آیه از آیات تورات مذکور است که دست بنی اسرائیل از آن زمین کوتاه خواهد شد، و ما آن آیات را نقل خواهیم کرد، و آنچه الحال علماء بنی اسرائیل قرار داده‌اند و در سائر بلاد بعمل می‌آورند محض اختراع و از بدعت‌های ایشان است و در تورات و سائر کتب معتبره مطلقاً از این عبادات خبری و اثری نیست، و ما سه فصل در این مقام ایراد نموده: در فصل اول اثبات مقید بودن حکم تورات مینمائیم، و در فصل دوم اختراعی بودن عبادات متداوله

در میان یهود را بثبوت میرسانیم، و در فصل سیم جواب از ادله که بر ابدی بودن حکم تورات اقامه نموده‌اند می‌گوئیم، و بالله التوفیق:

فصل اول

«در اثبات مقید بودن حکم تورات»

«بزمان بودن بنی اسرائیل در»

«ارض بیت المقدس»

در پاراش و اِتحنن که پاراش دویم از سفر پنجم تورات است مذکور است که حضرت موسی بقوم میفرماید «داه لیمدتی اِتحم حوقیم مشپاطیم کأشر صیونی أدنای إلهای لعسوت کن بقرب ها آرص أشر أتم بائیم شاما لریشاه» یعنی بین آموختم مر شما را رسومها و شریعتها چنانچه فرمود مر خدای خالق من بکردن این چنین در میان آنزمین که شما میآئید آنجا برای میراث گرفتن آن زمین که غرض زمین کنعان است. و ایضا بعد از چند آیه مذکور است که «یوم أشر عامد تالیفن أدنای إلهخا بحورب یامور أدنای إلی هقهل لی اِت ها عام واشمیعم اِت دبارای أشر ییلمدون لپیرا اوتی کل هیامیم أشر هم حییم عل ها أداماوات بنهم یلمدون» یعنی روزی که ایستاده بودی به پیش خدای خالق خود در کوه سینا که فرمود خدا بمن که جمع کن برای من مر این قوم را تا بشنوانم ایشان را مر سخنان خود که بیاموزند تا بترسند از من همه روزگاران که ایشان زنده‌اند بر آن زمین، و مر پسران خود را بیاموزانند و بعد از سه آیه دیگر میفرماید «وأوتی صیوا أدنای باعث

همی للمد إتحم حوقیم و مشپاطیم تعسو تخم أوتام با آرص أشر أتم
عو بریم شاما لریشتاه» یعنی مرا فرمود خدا در آن وقت برای آموزیدن
مر شما را رسومها و شریعتها برای عمل کردن شما آنها را در زمینی که
شما میگذرید آنجا بمیراث گرفتن. و ایضا در اواخر پاراش مذکور است
که «نح إمور لیهم شوبو لآخم لآهلم و أتاپو عمد عیمادی و أدبرا
إلخات کل همیصو و هحوقیم و همشپاطیم أشر تلمدم و عاسوبا آرص
أشر آنخی نوتن لیهم لریشتاه» جناب اقدس الهی بحضرت کلیم در کوه
سینا میفرماید: که برو و امر کن بنی اسرائیل را که در پای کوه جمع
آمده‌اند که بر گردید شما بخیمهای خود و تو در اینجا بایست تا من
سخن گویم بسوی تو همه فرمانها و رسومها و شریعتها را که بیاموزانی
ایشان را و بعمل آورند در زمینی که من میدهم ایشان را بمیراث. و
همچنین بعد از دو آیه میفرماید که «وزوت همیصو أهحوقیم و
همشپاطیم أشر صیوا أدنای إلهمخ للمد إتحم لعسوت با آرص أشر أتم
عوبریم شاما لریشتاه» یعنی اینک آن فرمان و آن رسوم و آن
شریعتهاست که فرمود خدای خالق شما برای آموزیدن مر شما را برای
عمل نمودن در زمینی که شما میگذرید آنجا برای میراث گرفتن. و ایضا
در پاراش چهارم از همان سفر که پاراش راه آنوخی است مذکور است
که «إله هحوقیم و همشپاطیم أشر تشمرون لعسوت با آرص أشر ناتن
أدنای إله أبو تخا لآ لریشتاه کل هیامیم أشر أتم خیم عل ها
أداما» اینست آن رسومها و شریعتها که باید نگاه دارید برای عمل

نمودن در آن زمین که داد خدای خالق پدران شما بتو بمیراث در همه
آنروز گاران که شما زندگانی نمائید برای زمین. و ایضا در پارش ویلخ
مشه که پارش نهم از سفر پنجم است در موضعی که حضرت موسی
علیه السلام در بیابان تیه در وقت رحلت خود بنی اسرائیل را جمع
نموده وصیت میفرماید بحضرت یوشع خطاب نموده که «هقهل إت ها
عام ها أناشیم و هناشیم و هطف و کر خا أشر بیشعار خا لمعن بیشمعو و
لمعن بیلمدو و یار أو إت أدنای إل هخم و شامر و لعسوت إت کل دبر هتو
راهروت و بنهم أشر لابادعوا بیشمعو ولیمدو یسیرا إت أدنای إل هخم
کل هیامیم أشر أتم حییم عل ها أداما أشر أتم عوبریم إت هیردن شاما
لریشتاة» یعنی جمع کن مر این قومرا مردان و زنان و طفل و غریب که
در دروازه‌های تواند از برای آنکه بشنوند برای آنکه بیامرزند و بترسند
مر خدای خالق شما را و نگاه دارید برای عمل کردن مر همه سخنهای
این تورات را و پسران ایشان که ندانستند بشنوند و بیاموزند برای
ترسیدن مر خدای خالق شما را همه روزگارانیکه شما زنده‌اید برای
زمین که شما عبور کنندگانید مر رودخانه یردن را بآن زمین برای
میراث گرفتن.

(مؤلف گوید) که رودخانه یردن ما بین بیابان تیه و زمین کنعان واقع
است، و بنی اسرائیل بعد از رحلت حضرت موسی علیه السلام و هارون
از آن رودخانه گذشته داخل زمین کنعان و بیت المقدس شدند.

و از این قبیل آیات در تورات بسیار است که هرگاه باید تمام آنها نقل شود لا اقل ثلث تورات نوشته خواهد شد، و طالب حق و خالی از تعصب را همین قدر کفایت میکند، و چنانچه تعصب پرده پوش دیده بصیرت کسی باشد او را از مطالعه جمیع کتب سماوی نفعی نخواهد رسید. و علاوه بر این آیات که بر سبیل عموم مقید است بودن بنی اسرائیل در آن زمین بسیاری از احکام ایشان بخصوصه مقید است بودن در آن زمین، و بعمل آوردن فعل آنها موافق شریعت تورات در غیر آن زمین ممکن نیست:

از آن جمله احکام زن نفسا و مستحاضه باید بعد از ایام معین قربانی بکند تا پاک شود، چنانچه در اوائل پاراش تزریرع که پاراش چهارم از سفر سیم تورات است بعد از انکه ایام نشتن و پلید بودن هر یک از زاینده نرینه و مادینه را معین فرموده میفرماید آیه که حاصل معنی آن اینست: که در وقت تمام شدن ایام او بیاورد بره یکساله برای قربانی عولا و بچه کبوتر یا فاخته برای قربانی حطات بدر خیمه میعاد بنزد کوهن تا نزدیک آورد آنرا پیش خدا و کفاره خواهد برای آن زن تا پاک شود از پلیدی خون خود، و هرگاه دست رس به بره نداشته باشد دو بچه فاخته یا دو بچه کبوتر یکی بجهت قربانی عولا و یکی بجهت ربانی حطات به پیش کوهن بیاورد، و کوهن برای او کفاره خواهد تا پاک شود آن زن. و این فقرات صریح است که باید تطهیر زن نفسا در خیمه میعاد

که بیت‌المقدس است بدست کوهن که از اولاد هارون و خادم
بیت‌المقدس است بعمل آید، و بدون این اعمال آن زن را طهارت حاصل
نخواهد بود. و ایضا در اواخر پراش مصوراع که پراش پنجم از آن سفر
است طهارت از جنابت و حیض را نیز موقوف بأعمالی که باید
در بیت‌المقدس بدست کوهن بعمل آید فرموده. و از آن جمله حج‌های
ایشان است که در تفصیل آنها پر فایده نیست، و هیچیک از آنها مقید
باستطاعت نشده، بلکه بر همه کس واجب است که هر ساله آنها را بعمل
بیاورد، و وجوب آنها مستلزم اینست که در هر سال سه دفعه در آن
زمین حاضر شده بآن اعمال قیام نمایند، و ذکر آنها در آخر پراش راه
آنوخی است. و از جمله آنها احکام عیدها است که بنص صریح تورات
بدون حضور در زمین بیت‌المقدس ممکن نیست. و از آن جمله
قربانیهاست که بأنواع مختلفه مذکور، و از جمله عبادات واجبه ایشان
است و در همه آنها تصریح شده که باید در زمین بیت‌المقدس بعمل
آید، بلکه در اوائل پراش راه آنوخی این آیه مذکور است «هیشا مرلخا
پن تعله عولو تخا بخل ما قوم أشر ترئه کی إیم بما قوم أشر یبهر أدنای
بأحد شباطخا شام تعله عولو تخا و شام تعسه کل أشر انخی مصوکا»
یعنی احتراز کن مبادا ببری قربانی عولای خود را بهر مقام که ببینی
مگر بمقامی که اختیار کند در زمین یکی از سبطهای تو آنجا بالا بر
قربانی عولای خود را و آنجا بکنی هر چه میفرمایم تو را.

(مؤلف گوید) که و نیز از آن جمله است زکاء دادن و نذر بعمل آوردن و صدقه مستحبه دادن و بسیاری از احکام که ذکر هر یک جدا جدا و نشان دادن مواضع آنها از تورات موجب طول خواهد بود، بلکه بیشتر آنها در چند موضع مذکور است، و هر که خواهد بپاراش **YA05** راه آنوخی رجوع کند تا بر تفصیل اکثر آن احکام مطلع گردد، و مقید بودن همه را بزمین بیت المقدس صریحا ملاحظه نماید، و از برای طالب حق آنچه نقل کرده شد کافیست، و من الله الاستعانه. و در کتاب یوشع پیغمبر مذکور است که «و هشبتی کل مسو ساح حکاه حاد شاه و شبتاه و کل مغداه» یعنی باطل خواهیم کرد همه شادیهای ایشان و حجهای ایشان و ماههای ایشان و شنبهای ایشان و همه عیدهای ایشان را. و این آیه صریح است در انقراض شریعت بنی اسرائیل.

فصل دویم

«در اثبات اینکه عباداتی که اکنون در میان بنی اسرائیل»

«متداول است اختراعی است»

باید دانست که آنچه بالفعل مستمسک علماء یهود است در اثبات عبادات خود اینست که جناب اقدس الهی در کوه طور فرمانی چند زبانی بحضرت موسی داده که هیچ یک از آنها داخل در تورات نیست، و گفته اند که مجموع آنها شصت بابست که لا اقل چند برابر تورات است، و آن فرمانها از عهد حضرت موسی تا دو هزار سال بر زبانها جاری و در سینها نقش بوده، و بعد از انقضاء آن مدت طویل علماء آنرا در قید

کتابت کشیده مسمی گردانیدند به مشنا، و اول آن کتاب اینست که «مشه قبیل تورامی سینی إمساراه لیوشع و یوشع لزقنیم» یعنی موسی گرفت تورات را از سینا و سپرد بیوشع و یوشع سپرد به پیران. و این عبادات که بالفعل در میان بنی اسرائیل بناست از آن کتابست، و با وجود این خود قائلند که این عبادات در زمان آبادی بیت المقدس اول نبوده و بعد از خرابی بیت المقدس بنا شده، و این سخن بسیار پریشان و بچند وجه مردود است:

«اول»-اینکه جمیع انبیاء از حضرت موسی و یوشع و سائر انبیاء بنی اسرائیل که بعد از این دو بزرگوار مبعوث شده‌اند تأکید و سفارش بسیار بنی اسرائیل فرموده‌اند که بر پا دارید احکام این تورات را، و از آن احکام مشنا هیچ چیز و اثری نیست، و هرگاه آنهم داخل شریعت و احکام میبود بایست در یک موضع سفارش بر پا داشتن آن نیز شده باشد. و اگر اغماض کننده گوید: که چون آن احکام نباید در آن زمان بعمل آید و تا در زمین بیت المقدس بودند بایست با احکام تورات عمل نمایند فلهدا جمیع انبیاء سفارش بآنچه بایست در آن زمین و آن زمان بعمل آید فرموده آن دیگر را گذاشته‌اند، و از این جهت است که از احکام مشنا هیچ اثری در کلام انبیاء نیست.

جواب میگوئیم که: در چند موضع از تورات مذکور است که شما بسبب نافرمانی از بیت المقدس پراکنده خواهید شد و دست شما از این زمین کوتاه خواهد شد. از آن جمله در پراش و إتحسنن از سفر پنجم

مذکور است که «هعید وتی باخم هیوم إن هشا مییم و ات آرص کی
آبود توبدون مهر معل ها آرص اشر اتم عوبریم ات هیردن شاما لریشتاه
لاتار یخون یامیم عالها کی هیشامد تیشا مدون» یعنی گواه میگیرم
بشما امروز مر این آسمانها و مر این زمین را که پراکنده و گم میشوید
بتعجیل از بالای آن زمین که شما میگذرید مریردن را به آنجا برای
میراث گرفتن آن زمین، طول نمیکشد ایام بودن بر آن زمین که نیست
میشوید نیست شدنی. و همچنین در پاراش و یلخ مشه از سفر پنجم
میفرماید که «هپکدتی لآخم هیوم کی آبود توبدون لاتار یخون بامیم
عل ها ادا ما اشر اتا عوبر ات هیردن لا بو شاما لریشتاه» یعنی اعلام
کردم بشما امروز که پراکنده میشوید پراکنده شدنی طول نمیکشد
ایام ماندن بر آن زمین که تو میگذری رودخانه یردن را بآمدن بآنزمین
برای میراث گرفتن آن. و آیات دیگر بهمین مضمون در تورات و سایر
کتب انبیاء بسیار است هر که خواهد رجوع کند. و ایضا در تورات و
کتب سائر انبیاء مکرر مذکور است که بنی اسرائیل بیفتند و برنخیزند، و
ما بعون الله تعالی بعضی از آنها را در باب علی حده نقل خواهیم نمود، و
الحال میگوئیم: که با وجود این مراتب بایست لا اقل در یک موضع از
این مواضع همین قدر مذکور باشد که در وقت کوتاه شدن دست شما
از این زمین عمل کنید بآن شریعتی که زمانی بشما سپرده شده است.
و ایضا اعتقاد بنی اسرائیل اینست که انبیاء خبرهای بسیار از احکام
آینده داده اند و همه روزه انتظار آنرا میکشند، بلکه میگویند که جمیع

آنچه در عالم خواهد شد انبیاء خبر داده‌اند، مثل اینکه می‌گویند که ما شیخ بیرون خواهد آمد و عمل بشریعت تورات خواهد نمود، پس چگونه میتواند بود که با وجود آن اخبار هیچیک از انبیاء خبر از احکام مشنا نداده خبر از شریعت ما شیخ که باعتقاد فاسد ایشان شریعت تورات است داده باشند، و حال اینکه احتیاج بخبر دادن مشنا ضرورتر است، بجهت اینکه آن احکام در زمانی ضرور بود که احدی از انبیاء در بنی اسرائیل نبود و تمام حیران و سرگردان بودند، بلکه بهمین جهت از تأکید و سفارش کردن باقامه تورات هم بسیار ضرورتر بود، بجهت اینکه تا بیت المقدس بر پا بود همیشه پیغمبری بود که خلق را هدایت نماید و ایشان را بمنزل نجات رساند، و بعد از خرابی بیت المقدس اول انبیاء از ایشان منقطع شدند. و ایضا در تورات و سائر کتب حکایات احوال ماضیه که بحسب ظاهر نفعی بر نقل آن متصور نیست بسیار است، پس چگونه میتواند بود که از این احکام با وجود شدت احتیاج ساکت باشند. و اگر اغماض کننده‌ای ابرام نموده ثانیاً بگوید که لفظ تو را در لغت عبری بمعنی دستوری است، و چه مانعی از اینکه آنچه در سفارشات انبیاء بلفظ تو را مذکور شده بمعنی لغوی بوده شامل تورات و مشنا هر دو باشد، نه اینکه حمل بر معنی اصطلاحی نموده خصوص تورات از آن فهمیده شود. جواب می‌گوئیم که بیشتر بلکه تمام آنچه در سفارشات انبیاء مذکور است لفظ «هتورا هزوت» است، و لفظ «ها» و کلمه «هزوت» هر دو اسم اشاره

است، یعنی این تورات همین، و با وجود لفظ دال بر اشاره چگونه حمل بر معنی عام میتواند نمود؟! «دویم»-اینکه در تواریخ کتب بنی اسرائیل مذکور است که چون در خرابی اول بیت المقدس بنی اسرائیل باسیری افتادند و هفتاد سال در زمین بابل مانده بعد از آن کورش (1) مجوس ایشان را مرخص نموده بیت المقدس برگشتند، و چون بآن زمین رسیدند تورات را بلکه خط (1) کورش پادشاهی بود که بخت النصر را برطرف نمود-خود را نیز فراموش نموده بودند و در بادیه حیرت در اندیشه چاره جوئی سرگردان میگشتند تا اینکه عزیر که تورات را از حفظ داشت و فراموش نکرده بود ثانیاً بجهت ایشان نوشت، و در صورتی که کتابی را که سالها معمول بایشان بوده در هفتاد سال فراموش کنند و محتاج شوند باینکه شخصی ثانیاً آنرا بجهت ایشان بنویسد چگونه ممکن است که مشنا را با آن بزرگی که لااقل باید ده برابر تورات باشد در دو هزار سال در حفظ نگاه داشته باشند. و این وجه و وجه اول اگر چه استبعاد است اما در مقام افاده یقین میکند. و اکثر علماء بنی اسرائیل برآنند که وقتی که بنی اسرائیل از اسیری بابل نجات یافتند و بزمین کنعان آمدند خط عبری را بالمره فراموش نموده بودند، و آن خط که الحال مینویسند بخط آشوریت مشهور است، یعنی خط همان جماعت زمین بابل است.

«سیم»-اینکه در چند موضع از تورات مذکور است که چیزی از احکام تورات را کم و زیاد نمیکند. پس اگر احکام مشنا موافق و مطابق احکام

تورات است پس دلالت بر چیزی که ورای آنچه در تورات است ندارد و اگر مخالف با تورات است عمل بآن مستلزم زیاد و کم شدن تورات است، و بنص تورات مردود خواهد بود.

«چهارم»- آنکه در پاراش شوفطیم از سفر پنجم از جمله وصایای حضرت موسی بقوم آیه‌ای مذکور است که حاصل معنی آن این است که: هرگاه امری بر تو مشکل شود برو سؤال کن از کوهن بیت المقدس تا در آن مقام از این تورات حکم کند. و تأکید بسیار میفرمایند که آنچه از گفتار تورات را آن کوهن بشما اعلام کند عمل کنید و بیمین و شمال میل مکنید، و چنانچه احکامی دیگر میبود نبایست تخصیص باین تورات داده شود، بلکه لااقل حکم مطلق بایست مذکور شود.

«پنجم»- اینکه در کتاب یوسف ابن کوریان که از کتب معتبره ایشان است مذکور است که در اواخر بیت المقدس ثانی بنی اسرائیل دو گروه شدند: طائفه که ایشان را پاروشیم می‌گفتند بعضی اعمال و عبادات بعمل می‌آوردند، و انطائفه دیگر هم که با اسم قرائیم مذکور بودند بر طائفه اولی انکار بلیغ نموده از ایشان دلیل بر شریعت آن افعال می‌طلبیدند و ایشان مستمسکی بغیر از عمل آباء و قول علماء نداشتند، قرائیم آنرا قبول نکرده سخن ایشان این بود که آنچه می‌گوئید در تورات نیست و آنچه در تورات نیست دلیل نخواهد بود، تا آخر الأمر کار بجداال و قتال کشیده خلق کثیر بقتل رسیدند. و چنانچه این همه احکام از جانب خدا میبود طائفه پاروشیم بایست باین استمساک

جسته سخن خود را بکرسی نشانند، و قرائیم را نمیرسید که بر آنچه غیر تورات باشد انکار نمایند (1). اکمال بدانکه عمده عبادات و احکام بنی اسرائیل در این زمان چهار عمل است که کمال اعتناء بآنها میکنند بلکه آنها را داخل اصول دین خود میدانند، و اعتناء ایشان باین احکام از بسیار احکامی که در تورات مذکور است بیشتر است:

«اول»- عبادت هر روزه ایشان است که ان را نماز یومیه (1) صاحب تاریخ نوشته که بیشتر بنی اسرائیل از بزرگان و متولیان با قرائیم بودند و معدودی از فقرا با پاروشیم بودند «منه» میخوانند.

«دویم»- اینکه هرگاه عیب خاصی در رئه ذبیحه یافت شود آن را حرام میدانند.

«سیم»- اینکه ذبیحه حیوانات را باید عالم بجمیع مسائل دینیّه ایشان بکند، و ذبیحه غیر چنین عالمی حرام است.

«چهارم»- آنکه گوشت حیوانات را با لبنیات نمیخورند، حتی در یک سفر هم جمع نمیکنند، و تا از خوردن یکی چند ساعت نگذرد آن دیگری را نمیخورند (1).

و در خصوص نماز یومیه خود میگویند که این عوض قربانیهاست که در زمان اقامت بیت المقدس واجب بود، و در این باب دلیلی اقامه ننموده بلکه خود قائلند که دلیل ندارند، و حال سخن بی دلیل معلوم است که چیست. و آنچه دلیل میکنند بر اینکه باید ذبح را عالم بکند و اگر عیبی در رئه ذبیحه یافت شود حرامست این است که در تورات مذکور

است که «و ذابحتا و آخلتا کأشر صیوتیخا» یعنی ذبح نمائید و بخورید چنانچه فرمودم تو را. و این عبارت «فرمودم تو را» علمای بنی اسرائیل دست آویز خود کرده‌اند می گویند «فرمودم تو را» خبری است لسانی، غرض از این عبارت «فرمودم تو را» اینست که چون قبل از موسی علیه السلام هر حیوانی را که بر هر نوعی که میکشتمند یا میمرد میخوردند، این فرمان آمد که چنین مکنید بلکه بطریقی که گفتم تو را و فرمودم تو را بعمل (1) از این چهار عملی که نوشته شده است و اعتماد ایشان هم بر آنست در هیچیک از کتب انبیاء اثری و نشانی نیست «منه»: آورید، یعنی بگردن ذبح نمائید و پاک و حلال بوده باشد بخورید. و از این قبیل کاشر صیوتیخا در آیهای تورات بسیار است: از آنجمله در پاراش مشپاطیم بجهت واقعه عید میوه بندگان گفته «کاشر صیوی تیخا» و ایضا در پاراش کی تی سا اول بجهت اسباب و اساس خیمه میعاد و یکی بجهت آداب عید فطر بندگان و در هر دو گفته «کاشر صیوی تیخا» یعنی چنانکه فرمودم تو را.

و ایضا در تورات مذکور است «و أنشه قدش تهیون لی و یاسار بساده طریفا لا توخلو لکلب تشلیخون أوتو» یعنی مردمان مقدس باشید برای من و گوشت در صحرا افتاده نخجیر شده مخورید برای سگ بیندازید آنرا. و کاش معلوم میشود که دلالت این آیات بر اینکه ذبیحه غیر عالم حرامست و هرگاه در رئه ذبیحه عیبی باشد حرام است بچه نحو است، این قدر هست که از مفهوم عبارت چند موضع از تورات خلاف

این اعتقاد ایشان میتوان فهمید: یکی مفهوم همان آیه انشه قدش که آنرا دلیل پنداشته‌اند. و دیگر مفهوم آیه که در پاراش همشپاطیم از سفر دویم مذکور است و ترجمه‌اش اینست که اگر شاخ زند گاوی مردی یا زنی را و بمیرد آنمرد یا زن سنگسار کنید آن گاو را و خورده نشود گوشت آن. و دیگر مفهوم آیه که در پاراش کی تیساً مذکور است و حاصل آن نهی است از خوردن ذبیحه کفار، و چنانچه ذبیحه غیر عالم حرام میبود چه احتیاج بتخصیص ذکر حرام بود این ذبائح بخصوص بود. و ایضا در پاراش احر موت از سفر سیم مذکور است که «ایش ایش بن یسر ائل و من هکر هکا بتوخام اشر یاصود صیدجا او عوف اشریئا خل و شافخ ایت دامو و حیسا هو بعافار» یعنی مردی از بنی اسرائیل یا غریبی که در میان ایشان جا گرفته است شکار کند حیوانی یا مرغی که مأکول اللحم باشند و بریزد خون او را بخاک. و از این آیه مستفاد میشود که شکار کرده شده بنی اسرائیل یا کسی در میانه ایشان باشد و خداپرست باشد از قبیل بندگان ایشان میتوان خورد، هر چند در این دلالت نوع خفائی هست. و اما در خصوص حرام بودن جمع میان لبنیات را با گوشت دلیلش را این کلمه دانسته‌اند که «لا تبشل کدی بحلب ایمو» یعنی طبخ مکن گوشت بزغاله را با شیر مادر او. و طریق استدلال باین کلمه در میان علماء بنی اسرائیل باین نحوست که میگویند: این کلمه در سه موضع از تورات مذکور است: در موضع اول منع از طبخ فهمیده میشود و در موضع دویم منع از اکل آن، و در موضع سیم منع

از مطلق انتفاع بردن بآن، و هرگاه این معانی فهمیده نشود باید تکرار باشد و تکراری فایده خواهد بود. و وهن و سستی این استدلال کمال ظهور دارد، زیرا که بسیاری از احکام و قصص کتب سماوی هست که مکرر مذکور شده، حتی اینکه در تورات حکمی که در ده دوازده موضع مذکور شده باشد موجود است و هیچ کس بر آن تکرار نکته نفهمیده و نگفته، و بر تقدیری که نکته گفته شود چه چیز دلالت دارد که این علت تکرار است. و بعد از تسلیم آنچه میتوان گفت گوشت بزغاله و شیر مادر اوست نه هر گوشت و هر شیر، و چنانچه راه استدلال را در این جا بیان نکرده بودند و مثل سابق مهمل گذاشته بودند صرفه از برای ایشان بیشتر بود. خداوند عالم بهمه کس دیده بینائی کرامت فرماید. و همچنین استدلال کردن بآیه دیگر که در تورات مذکور است، و آن اینست که «شور أوسه أوتو و إت ینو لا تشحتو بیوم إحاد» یعنی گاو را یا گوسفند را با بچه آن در یک روز ذبح مکنید. مثل استدلال سابق است، بلکه اندکی از آن پریشان تر و ناتمام تر، زیرا که در این آیه مطلق اسم لینیات نیست.

فصل سیم

«در ذکر ادله که برای ابدی بودن»

«تورات اقامه نموده‌اند و جواب از آنها»

بدانکه اعتقاد جمیع علماء بنی اسرائیل از متقدمین و متأخرین اینست

که شریعت حضرت موسی علیه السلام ابدی است، و بعضی از ایشان این اعتقاد را داخل اصول دین شمرده‌اند، و دیگری بر او انکار نموده و گفته که داخل اصول دین بودن این اعتقاد مسلم نیست نهایت اعتقاد جمیع یهود اینست که شریعت موسی ابدی است. و متأخرین این طائفه در اثبات این مطلب ادله چند اقامه نموده‌اند بعضی نقلی و بعضی عقلی، و متقدمین ایشان اکتفا بآدله عقلیه نموده از آن ادله نقلیه در کتاب ایشان مطلقاً اثری نیست، بلکه از کلام ایشان معلوم میشود که چیزی که دلالت بر این مدعا کند در کتب انبیاء موجود نیست. و ما ادله عقلیه ایشان را که عمده مناط حکم و اتفافی میان متقدمین و متأخرین ایشان است ذکر نموده جواب از آنها میگوئیم، و بعد از آن بآدله نقلیه که متأخرین آنرا بهم بافته و دلیل پنداشته‌اند پرداخته بعون الله آنها را نیز جواب **YA06** میگوئیم، و من الله الاستعانه و التوفیق. أما ادله عقلیه ایشان سه دلیل است:

«اول»-انکه چون اعتقاد ایشان چنین است که هیچ مخلوقی بشأن و مرتبه و رتبه حضرت موسی علیه السلام بوجود نیامده و نخواهد آمد، پس میگویند که شریعت چنین کسی باید منسوخ نشود، زیرا که منسوخ شدن شریعت بشریعت دیگر دلیل نقصان رتبه صاحب شریعت اول است از صاحب شریعت دویم. و ما در جواب میگوئیم: که تمام آن دلیل موقوف است بر اثبات همان مقدمه که اعتقادی ایشان است، و آن مقدمه ادعاء محض است و هیچ دلیل

ندارد، و آنچه منتهای دلیل ایشان است آیه ایست که در تورات در سفر چهارم در پاراش بهعلوتخا مذکور است، و آن در مقامی است که بنی اسرائیل حضرت کلیم الله را متهم بصحبت داشتن با زنی که بر آنحضرت حرام بود داشته‌اند و خداوند رحیم مهربان در مقام براءت آن بزرگوار بهارون و مریم خواهر او میفرماید که چنین سخنان میگوئید درباره پیغمبر خود که خدا با او سخن میگوید و چنین نیست بنده من موسی و اوست در همه خانهای من امین و معتبر، روبرو سخن میگویم با او و بنور من نظر میکند، چه سبب نترسیدید بسخن گفتن درباره بنده من موسی و در دو آیه قبل از این آیات مذکور است که «مشه عانا و مؤد میکولها ادم اشر علینها ادا ما» یعنی موسی بسیار متواضع تر است از هر انسانی که بر روی آنزمین است. و خلاصه آنچه از این آیات مستفاد میگردد همین قدر است که موسی علیه السلام در نزد خدا صاحب مرتبه بوده، و کسی منکر این مطلب نیست، و باینکه آن حضرت پیغمبر مرسل و صاحب کتاب و مرتبه رفیعه و شأن بزرگ و کلیم خدا و افضل از بسیاری از انبیاء بوده همه کس اقرار دارند و مطلقا احتیاج باثبات ندارد، و بنی اسرائیل را ضرور نیست که از برای اثبات این مدعا این گناه شنیع خود را که اسناد دادن چنین امر شنیعی بچنان پیغمبر عظیم القدری بوده باشد اظهار نمایند. سبحان الله آیا از خدا شرم و از خلق آزرم نکردند. استغفر الله ربی و اتوب الیه. نهایت این مراتب منافات ندارد با اینکه کسی دیگر مثل آنحضرت یا بهتر از آنحضرت بهم

رسد و ناسخ شریعت آنحضرت باشد، بلکه عبارت «أشر عل پن ها
أداما» فی الجملة تأییدی میکند. و ایضا میگوئیم که چون بعد از این
بأدله قاطعه ثابت خواهد شد که پیغمبری مبعوث بر جمیع بنی آدم
خواهد گردید، و بعد از اثبات این مقدمه بهمین دلیل لازم میآید که آن
پیغمبر اشرف از حضرت موسی علیه السلام باشد.

«دویم»- از ادله عقلیه ایشان اینکه معلوم است که غرض از بعث رسل
وانزال کتب بغیر از رسانیدن احکام الهی بعباد همان احکام که فعل یا
ترک آن موجب صلاح معاد و معاش ایشان باشد نیست، و در صورتی که
پیغمبری مبعوث شد و تمام آنچه را در صلاح معاد و معاش مدخلیت
است رسانید ارسال پیغمبر دیگر که ناسخ شریعت پیغمبر اول بوده
باشد ممتنع است، زیرا که آن پیغمبر ثانی هرگاه امر کند بآنچه پیغمبر
اول به آن امر کرده است ناسخ شریعت اولی نخواهد بود، و اگر امر کند
بغیر آنچه پیغمبر اول امر کرده است و حال اینکه مفروض اینست که
آن پیغمبر اول جمیع احکام را آورده است، پس آنچه را پیغمبر ثانی
بیاورد مخالف صلاح و خلاف فرموده خدا خواهد بود، و ظاهر است که
مدعی آن دروغ گو است و قابل پیغمبری نیست، پس هرگاه پیغمبری
بعد از پیغمبری مبعوث شود از یکی از دو قسم خالی نخواهد بود: یا
اینکه پیغمبر ثانی تابع پیغمبر اول و برپا دارنده شریعت او خواهد بود
چنانچه انبیاء بعد از حضرت موسی باین وضع مبعوث شدند و شریعت
حضرت موسی را بر پا داشتند، و یا اینکه پیغمبر اول شریعت را کامل و

تمام نیاورده و محتاج است باینکه دیگری انرا تمام نماید و آنچه را او بیان نکرده بیان کند مثل حضرت موسی که بعد از حضرت ابراهیم علیه السلام مبعوث شد و شریعت آنحضرت را که تمام و کامل نبود تمام کرد و چیزی از احکام آنحضرترا نسخ نکرد. و علماء ایشان تصریح کرده‌اند باینکه نسخ در احکام الهی محال است.

و بعد از تمهید این مقدمات میگویند که چون شریعت حضرت موسی تمام و کامل است و چیزی از احکام نمانده است که در آن شریعت بیان نشده باشد پس بعثت پیغمبری دیگر از جانب خدا که حکمی کند که در شریعت موسی نباشد ممتنع خواهد بود چه جای اینکه نسخ احکام تورات نموده حکمی بجای حکمی قرار دهد. و این دلیل بچند وجه مردود است:

1- اینکه میتواند بود که صلاح معاد و معاش در تمام عمر عالم نسبت بجمیع طوائف و امم یکچیز بوده اصلا تغیر و تفاوت در آن راه نیابد و صلاح طائفه مخالف دیگر نباشد و حال اینکه هر طائفه را رفتاری دیگر و آدابی علی حده است که هرگاه یکی از ایشان یکیرا ترک نموده طریق طائفه دیگر را پوید در نظر عقلا قبیح خواهد بود، بلکه شخص واحد که بر طریق طائفه واحده بوده باشد در هر زمانی چیز دیگر مناسب اوست. مثل آنکه شخص در حال طفولیت در دامن پدر خود نشستن جائز بلکه خوش نماست، و بعد از آن بتدریج رفتار او در خدمت پدر خود تغییر نموده کار بجائی میرسد که بغیر از ایستادن در حضور

پدروضعی دیگر او را لائق نیست. پس میتواند بود که امری در زمانی مستلزم صلاح بوده همان امر در وقت دیگر مستلزم فساد گردد، پس پیغمبر اول در زمان اول امر بآن نموده پیغمبر ثانی در زمان ثانی از آن نهی کند.

2- اینکه قول باینکه شریعت پیغمبر اول ناتمام است کلامی است بی معنی، زیرا که آن احکامی را که آن پیغمبر نیاورده در آن وقت آمدن آنها ضرور بوده یا نه، بر تقدیر اول مفاصد بسیار لازم میآید، از آنجمله بخل کردن خدا و گمراه و متحیر گردانیدن بندگان و بی فایده بودن ارسال پیغمبر، و بر تقدیر ثانی آن شریعت تمام بوده نقصی نخواهد داشت.

3- اینکه علماء بنی اسرائیل تصریح نموده اند که نسخ بسیار در احکام الهی واقع شد، و احکام بسیار بجای احکام دیگر جاری گردید، از آنجمله یوسف بن ابو در فصل سیم از باب چهارم کتاب عیقاریم ذکر کرده که تتبع و تدرپ کتب سابقین کردیم و یافتیم که خلال خدا در وقتی حرام میگردد و حرام در وقتی حلال میشود، چنانچه بر حضرت آدم و فرزندان او تا زمان نوح خوردن غیر گیاه زمین حرام بود و در زمان نوح اکل حیوانات مطلقا حلال شد، و همچنین حلال بود تا اینکه حضرت موسی اکل حیوانات بی تزکیه را حرام فرمود. و همچنین عقد بعضی از محارم پیش از زمان حضرت موسی حلال بود آنحضرت آنرا حرام ساخت، و ساختن مصبا که عبارت از موضع مرتفعی است که

بجهت گذاشتن قربانی میسازند در اول بعثت موسی حلال بود و انحضرت در پای کوه دوازده مصبا ساخت و بعد از چند وقت در حیات موسی حرام شد و آنحضرت منع از ساختن آن فرمود... و بعضی دیگر از مواضع را نیز شمرده است.

4- اینکه آنچه میگوئید که شریعت موسی تمام است مقصود از آن چیست؟ هرگاه غرض اینست که آنچه بنی اسرائیل را در آن وقت ضرور بود در آنشریعت مذکور است مسلم میداریم اما چه دخل بمدعا دارد، و اگر مقصود اینست که مشتمل است بر آنچه تا آخر عالم بنی آدم را ضرور شود ممنوع خواهد بود، زیرا که بهیچ وجه دلیلی بر این اقامه نشده بلکه هیچ کس این ادعا نکرده است، و چگونه میتواند که این ادعا بکند و حال اینکه در کتب بعضی از انبیاء مذکور است که شریعتی بهم خواهد رسید که بر بلندیاها آواز کنند و عبادت ایشان مشتمل بر رکوع و سجود باشد. و امثال این بسیار است و ما بعد از این اکثر آنها را ایراد خواهیم نمود. و همچنین خبر از نقل قیامت و احوال بهشت و دوزخ و زنده شدن مردها مطلقا در شریعت موسی مذکور نیست، و چگونه میتواند بود که در شریعتی که تمام و کامل بوده است مطلقا خبری از امر آخرت نبوده باشد.

کتاب مضر الشهود فی رد الیهود

(مؤلف گوید) که در عبارات بنی اسرائیل در تفسیر این دلیل بجای کلمه شریعت موسی شریعت تورات مذکور است، و ما بجهت دفع بحث اینکه هرگاه شریعت تورات تمام است پس احکام منشا چیست و از کجاست لفظ شریعت تورات را بشریعت موسی بدل کردیم، و این بحث را که فی الحقیقه بحث عمده بود از ایشان مندفع ساختیم.

«سیم»- از ادله عقلیه ایشان دلیلی است که باعتقاد ایشان دلالت میکند بر اینکه شریعت تورات تا حال نسخ نشده، و آن اینست که میگویند که چون در وقت نزول تورات علامات بسیار ظاهر شد از صاعقها و برقها و آوازه‌های غریب، و در آن وقت ششصد هزار کس در پای کوه جمع شده بودند، پس هرگاه کتابی یا شریعتی دیگر نازل شود باید تمام آن علامتها در وقت نزول ظاهر شده و آن جمعیت فراهم آید و تا حال هنوز این امور اتفاق نیفتاده، پس شریعت تورات هنوز نسخ نشده. و بطلان این دلیل از آن اظهر است که احتیاج بیان داشته باشد و گویا فراموش کرده‌اند آنچه را خود در روز جمعیت در پای کوه استدعا نمودند که ما را طاقت دیدن و شنیدن این علامات و آوازه‌ها نیست و میترسیم که هرگاه دیگر اتفاق افتد بمیریم، و خداوند عالم التماس ایشان را پذیرفته استدعاء ایشان را با جابت مقرون فرمود و بایشان وعده داد که پیغمبر دیگر که مبعوث شود سخن خود را بدهن او

میگذارم و این علامتها را در حین نزول وحی ظاهر نمی‌سازم. و ما آن آیات را در فصل اول از همین باب از پاراش شوفطیم نقل نموده آنرا ترجمه کردیم. اما ادله نقلیه ایشان

«اول»-دلیلی است که هارمیم که یکی از مفسرین معتبر ایشان و اعتقاد بآبدی بودن شریعت تورات را داخل اصول دین شمرده ذکر کرده است، و آن این است که در سفر پنجم تورات در پاراش راه‌آنوخی مذکور است که «إت کل هدا بار أشر آنوخی مصوه إتحم أوتوتشببمر و لعسوت لا توثف عالا و لا تفرع میمنو» یعنی مر همه آنسخنانی را که من فرمان میدهم مر شما را آنرا نگاه دارید برای عمل کردن نه بیفزائید بر او و نه کم کنید از او. مفسر مذکور از اینکه فرموده است که کم و زیاد مکنید استدلال بر آبدی بودن نموده و گویا چنین فهمیده که هرگاه خدا طایفه را امر کند که شما دخل و تصرف مکنید و آنچه را من فرمان میدهم بی‌کم و زیاد بعمل آورید بر جناب اقدس الهی نیز لازم میشود که آن امر را تغییر ندهد و نتواند که هیچ دخل و تصرف در آن بفرماید. و بطلان این ادعا کمال ظهور دارد، و چنانچه در این آیه لفظ «لا أوثف و لا أقرع» بصیغه متکلم بجای «لا توثف و لا تفرع» مذکور بود، یعنی من که خداوند مختارم زیاد و کم نمیکنم راهی بجائی داشت. «دویم»-از ادله نقلیه دلیلی است که آنرا مفسر مذکور ذکر نموده، و آن اینست که در سفر پنجم در پاراش اتم نیصاییم مذکور است «هنیساروت لا دنای إلهنو و هنقلوت لا نوو لبا نئوعد عولام

لعسوت إت کل دبر هتورا هزوت» یعنی این پنهانیها از برای خدای خالق ما و آن آشکارها برای ما و فرزندان ما همیشه برای بفاعل آوردن مر همه سخنان توراترا اینک. و این آیه را بدو وجه میتوان فهمید:

1- انکه لفظ «عدعولام» قید ما قبل بوده معنی چنین باشد که پنهانیها از برای خدا و آشکارها برای ماست همیشه، و تتمه آیه که از «لعسوت» تا آخر بوده باشد معنی اینست که سخنهای این تورات از برای عمل کردن و بجای آوردن است، و بر این توجیه بهیچ وجه دلالت بر مدعای مفسر نمیکند.

2- اینکه لفظ «عدعولام» را قید ما بعد گرفته معنی چنین شود که این سخنان تورات از برای عمل کردن است همیشه. و گویا مفسر مذکور آیه را باین معنی حمل نموده بآن استدلال جسته است. و مخفی نخواهد بود که «عدعولام» را قید ما بعد گرفتن بعید است، بجهت اینکه هرگاه قید ما بعد بود بایست در آخر ذکر شود. و قطع نظر از این آنچه این قید را ضرور دارد اول آیه است، زیرا که چون مذکور شد که از برای ما فرزندان ما مظنه میرفت که کسی توهم کند که از برای فرزندان بی واسطه ایشان باشد، پس بجهت رفع این توهم قید «عدعولام» ضرور بود. مگر اینکه عبارت بطریق دیگر توجیه نموده بگوئیم که عدعولام قید اول و لعسوت تا آخر تفسیر اشکارها باشد، و حاصل معنی چنین شود که آشکارها برای ماست همیشه، و آن عمل کردن شریعت این تورات است. و علی ای تقدیر در جواب میگوئیم که: اولاً بر مفسر

مذکور لازم می‌آید که حکم بر بطلان احکام غیر تورات از مشنا و غیره نماید چنانچه سابق بر این اشاره کردیم، و ثانیاً بر او لازم است که لفظ «عدعولام» را حمل بر معنی جاوید نماید، و سابق بر این اشاره نمودیم که این لفظ از ألفاظ مشترکه است و بچند معنی استعمال شده، چنانچه در تورات و کتب سائر انبیاء مکرر استعمال شده بمعنی زمان طویل بلکه گاهی استعمال شده و مقصود از آن هفتاد سال است، از آنجمله در کتاب ارمیا در نشان بیست و پنجم مذکور است که بنی اسرائیل را بگو که بسبب نافرمانی شما خواهم فرستاد بنده خود بخت‌النصر را بزمین شما و آن زمین را خراب خواهم کرد خراب کردنی تا عولام، و در آیه بعد از آن خبر داده که بنی اسرائیل که بعد از هفتاد سال از اسیر خلاص شده ثانیاً این زمین را آباد خواهند کرد. بلکه در میان بنی اسرائیل عدعولام را بیوبل تفسیر میکنند و یوبل بمعنی پنجاه سال است، چنانچه در مقام حکم آزاد شدن بنده بآن تصریح شده است، و یوسف بن البو در مقام رد بر هارمیه بیشتر استعمالات عدعولام را در غیر معنی جاوید جمع نموده در کتاب عقاریم ایراد کرده است هر که خواهد بآن رجوع کند.

(مؤلف گوید) که هارمیه این دو دلیل را بیکدیگر متصل کرده و باین نحو تقریر کرده که: از آیه اول مستفاد میشود که همین تورات بخصوص را - یعنی بدون کم و زیاد - تا جاوید بعمل آورند. و باعتقاد خود چنین پند داشته که دلیل باین وجه تمام تر است. و چون بعون الله تعالی از

آن دو دلیل جواب داده شد معلوم خواهد بود که حال این ترکیب چه نحو است. و ایضا با هارمیم مضایقه ننموده از او استفسار مینمائیم که آیا جمیع آنچه در تورات مذکور است معمول به است یا چیزی در تورات هست که نباید بآن عمل کرده شود، ثانی باطل خواهد بود و شق اول منتج مطلب ماست، زیرا که ما از تورات و سائر کتب انبیاء اثبات نموده و خواهیم نمود که شریعت تورات موقت است و باید ترک کرده شود، و پیغمبری دیگر که مبعوث بر کافه ناس بوده باشد مبعوث خواهد شد بلکه مبعوث شده‌اند، و چنانچه متابعین تورات باین آیات عمل مینمایند باید تورات را کم کنند و الا باید بنسخ شدن آن قائل شوند. «سیم»- از ادله نقلیه ایشان دلیلی است که آنرا نیز همان مفسر ایراد کرده است، و آن اینست که در پاراش اتم نیصا بیم آیه‌ای مذکور است که مضمون آن اینست: که فرمانها که من فرمان دادم بشما پوشیده نیست و دور نیست از تو در آسمان نیست که بگوئی کی میآورد آنرا برای ما و در کنار دریا نیست که بگوئی کی می‌رود و آنرا میآورد بلکه نزدیک است بشما که در دل و زبان شماست باید بعمل بیاورید. مفسر مذکور گفته: که چون میفرماید که در آسمان نیست یعنی در آسمان دیگر حکمی و شریعتی نیست. و ضعف این دلیل از آن اظهر است که احتیاج بتعرض داشته باشد، بلکه مؤلف از ذکر این دلیل بسیار خجالت کشید.

«چهارم»-از ادله نقلیه ایشان دلیلی است که آنرا نیز هارمیم از کتاب یکی از انبیاء که او را ملاخی میگویند استنباط کرده، و طریق استنباط او چنین است که میگوید: که در آخر آن کتاب مذکور است که «ذخرو تورت موشه عبدی أشر صیویتی أو تو بحورب عل کل یسرائل حوقیم و مشپاطیم» یعنی بیاد آورید دستوری موسی بنده من را که فرمان دادم آن را در کوه سینا بر همه بنی اسرائیل رسمها و شریعتها. و در آیه بعد از آن گفته که «هینه آنوخی شلیح لآخم إت إلیاهنابی لفنه بو یوم أدنا هکا دول و هنورا و هشیب لب آبوت عل بانیم و لب بانیم عل أبو تام پن أبو و هیکتی إت ها آرص حرم» یعنی اینک من میفرستم بر شما مر الیاء نبی را پیش از آمدن روز خدای بزرگ سهمناک و برگرداند دل پدران بفرزندان و دل فرزندان را بپدران که مبادا بیابیم و بزنم مر آن زمین را و خراب کنم.

مفسر مذکور میگوید که ذکر این آیه بعد از آیه اول دلیل است بر اینکه باید رسمها و شریعتهای حضرت موسی علیه السلام بر قرار باشد و ما در جواب میگوئیم که هارمیم را التزام یکی از دو امر لازمست: یا اینکه باید اقرار کند باینکه الیا پیش از قیامت مبعوث خواهد شد تا معنی آخر آیه دویم که الیا مهربان گردان دل پدران و پسران را بریکدیگر **07YA** مهربانی موجب عدم خرابی آن زمین گردد درست آید، زیرا که در قیامت کل زمینها خراب شده مهربانی در میان پدر و پسر متصور نیست، پس لازم میآید که شریعت موسی مقید بوقتی بوده

تا زمان آمدن الیا بر پا باشد و بعد از آن نسخ شود. و یا اینکه التزام کند که مهربان گرداننده دلها کسی دیگر است و آخر این آیه بأول دخل ندارد، پس اصل استدلال او باطل خواهد بود زیرا که مبتنی است بر اینکه باید معنی هر دو آیه که بعد از هم ذکر شده بهم متصل باشند، و اگر این ادعا نکند از هیچ یک از این دو آیه بتنهائی استدلال نمیتواند نمود. و ایضا میگوئیم که هرگاه هارمیم آیات بعد از یکدیگر بهم متصل نموده از آن معنی میفهمد، باید از تمام تورات و همچنین کتب دیگر بغیر از یک معنی نفهمد، زیرا که تمام آیات آن بعد از یکدیگر مذکور است و هر یک بما قبل و ما بعد خود متصل است و اتصال بعضی و انفصال بعضی دیگر ترجیح بلا مرجح است. بلکه میگوئیم که ملاخی پیغمبر آیه اول را در مقام موعظه فرموده و مثل آن موعظه در کلام دیگر انبیاء موجود نیست، و باعث بر این طریق و عطا اینست که بنی اسرائیل در بیت المقدس اول نافرمانی بسیار کردند و خدا از ایشان انتقام کشید و ایشان را با سیری بخت النصر گرفتار کرد، این پیغمبر بایشان میفرماید که معصیت مکنید و احکام و فرمانهای حضرت موسی بر پا دارید. و در آیه دویم خبر از آمدن الیا پیغمبر داده چنانچه عادت تمام انبیاء اینست که خبر از آمدن پیغمبر بعد از خود میدهند. و اگر در این مقام بر مفسر مذکور که از بزرگان علماء یهود است تفضل نموده دل او را نشکنیم و با او در فهم معنی آیه موافقت نموده اتصال دو آیه را بیکدیگر فرض کنیم و بپذیریم که باید شریعت موسی تا مبعوث

شدن الیا در روز بزرگ سهمناک برقرار باشد، در جواب میگوئیم که روز خدای بزرگ سهمناک در بسیاری مواضع از کتب انبیاء مذکورست که بر غیر خرابی ثانی بیت المقدس که آن وقت ظهور حضرت عیسی ابن مریم بود قرار نمیگیرد و علماء بآن تصریح کرده اند. پس مفسر مذکور را چه باعث است که باید روز خدای بزرگ سهمناک را در این مقام حمل بروز قیامت نموده خود را در مضیق چنین بحثی اندازد و حال آنکه دلیلی بر این حمل ندارد، بلکه ظاهر این است که روز خدای بزرگ سهمناک در این مقام نیز بهمان معنی بوده بعثت حضرت الیا در همان ایام اتفاق افتاده باشد و بظهور شریعت عیسوی شریعت موسی منسوخ شده باشد. و اگر گوید که بنابراین باید حضرت الیا در آخر بیت المقدس ثانی مبعوث شده باشد و حال اینکه از بعثت آنحضرت کسی خبر نداده در جواب میگوئیم که آیا مقصود اینست که از یهود کسی خبر ببعثت حضرت الیا نداده یا اینکه مطلقاً در میان هیچ طائفه خبر از بعثت آنحضرت نیست. اما ثانی معلوم است که در میان غیر یهود خبر از آنحضرت که بالیاس نبی در میان سائر طوائف مشهور است بسیار است، و جمیع علماء سیرو تواریخ ذکر کرده اند و گفته اند که در زمان قریب بزمان حضرت عیسی مبعوث شد، اما نبودن خبر بعثت آنحضرت در میان طائفه یهود دو وجه میتواند داشت:

«اول»- اینکه چون بعثت آنحضرت بیت المقدس خراب شد و بنی

اسرائیل که بر یهودیت باقی بودند بآسیری افتادند و دیگر دو

مرتبه جمع نشدند و فراغتی از برای ایشان اتفاق نیفتاد که توانند چیزی را ضبط نمایند، چنانچه در اسیری اول که بدست بخت النصر گرفتار شدند خط و کتاب خود را فراموش کردند، و حال اینکه آن اسیری از هفتاد سال بیشتر نبود.

«دویم»-اینکه میتواند بود که چون بعثت حضرت الیا علامت انقراض دین یهود بود آنرا دانسته منکر شده از روی تعصب و محبت بدین آباء و اجداد ترک ذکر او کرده باشند، چنانچه حضرت زکریا و یحیی علیهما السلام که از جمله پیغمبران بزرگ و مبعوث بر بنی اسرائیل بودند و ناسخ شریعت ایشان هم نبودند مطلقا ذکر ایشان در میان یهود مذکور نیست، بلکه یهود میگویند که در بیت المقدس ثانی مطلقا پیغمبری مبعوث نشد. و یوسف بن کوریان که از جمله مؤرخین معتبر یهود است در تاریخ خود ذکر زکریا و یحیی نموده و تصریح پیغمبری ایشان کرده و گفته است که این همان یحیی است که مردم را در رودخانه یردن غسل میداد.

(مؤلف گوید) که نقل غسل دادن حضرت یحیی مردم را که یوسف بن کوریان تصریح کرده این است که آنحضرت در وقت بعثت خود بشارت پیغمبری حضرت عیسی بن مریم داده مردم را در رودخانه یردن غسل میداد و توبه میفرمود و ایشان را مستعد ادراک خدمت حضرت روح الله علیه السلام میکرد، و در کتب نصاری باین مراتب تصریح شده و یهود بهمین جهت پیغمبری او را منکر شده مطلقا در

کتب خود اسم آنحضرت را مذکور نساخته‌اند. و میتواند بود که ذکر نشدن اسم این دو پیغمبر نیز بجهت اول بوده باشد، و الله يعلم. باید دانست که چون در میان بنی اسرائیل مبعوث شدن پیغمبران معین است که در چه زمان بوده و این ملاخی که هارمیم این دلیل را از کتاب او استنباط نموده وقت بعثتش معلوم نیست بهمین جهت او را خاتم پیغمبران گفته‌اند و بوجود پیغمبری بعد از او تا نزد قیامت قائل نیستند. و این دلیل علاوه بر اینکه دلالتش بر مدعا بوضعی است که ملاحظه میشود و چند پیغمبر دیگر هم در میان بنی اسرائیل هست که زمان بعثتشان معلوم نیست پس بنابراین دلیل باید تمام آنها خاتم پیغمبران باشند دلالت میکند بر خلاف اعتقاد ایشان، زیرا که خاتم پیغمبران بودن این نبی لازم دارد که بعد از جمیع انبیاء مبعوث شده باشد. و در میان بنی اسرائیل تا وقت مرخص شدن از اسیری بخت النصر پیغمبران بودند، پس باید این نبی در بیت المقدس ثانی مبعوث شده باشد تا خاتمیت بر او صدق کند، و این خلاف اعتقاد ایشان است.

«پنجم»- از ادله نقلیه ایشان دلیلی است که یکی از مفسرین تورات از پاراش آخر تورات استنباط نموده و آن اینست که میفرماید «تراصیوا لا نومه مور اشا قهیلت یعقوب» یعنی این دستوری را بما فرمان داد موسی بمیراث بنسل یعقوب. و در این آیه تورات را میراث خوانده و میراث نباید انتزاع شود. و این دلیل از ادله غریبه است و معلوم نیست

که غرض مستدل چیست، زیرا که اگر همین ظاهر را خواسته باشد که هر چه میراث باشد باید هرگز از ید وارث انتزاع نشود و اگر خدا هم خواهد که از وارث میراث را بگیرد جایز نباشد بسیار واهی خواهد بود، و باید در پهلوی دلیل سیم که از هارمیه نقل نمودیم نوشته شود.

«ششم»- از ادله نقلیه ایشان آیه‌ای است که در پاراش اتم نیصابیم مذکور است و آن اینست «و شاب أدنای ألہخا إت شبتوآ و ریحمآ و شاب و قیبصخامی کل ہا عمیم أشر ہنیصخا أدنای الو ہخا شاما» یعنی باز گرداند باز خدای خالق مرا سیران تو را و رحم کند ترا و باز گرداند و جمع کند از همه قومها که پراکنده کرده خالق تو آنجا. و آنچه از قبل یهود در اتمام این دلیل میتوان گفت اینست: که چون خداوند عالم بحضرت موسی وعده فرموده که جمع کند قومهای پراکنده را در زمین بیت المقدس پس بنابراین لازم است که جمع یهود البته در زمین کنعان جمع شده بشریعت موسی عمل نمایند، و هرگاه شریعت موسی نسخ شود چگونه جایز است که ثانیاً بآن شریعت منسوخه عمل شود، پس باید بر قرار بوده نسخ نشود. و دلالت این دلیل بر مدعا مثل ادله سابقه است و احتیاج بطول دادن کلام در رد آن نیست، و آنچه مقصود از این آیه است چنانچه از مطالعه اول پاراش تا این آیه معلوم میشود اینست که خداوند عالم بحضرت موسی علیه السلام خبر میدهد که بعد از تو قوم تو از بیابان تیه خلاص شده داخل زمین کنعان خواهند شد، و بسبب نافرمانی و بت پرستی باسیری خواهند افتاد و

دست ایشان از آنزمین کوتاه خواهد شد و ثانیاً بر ایشان رحم نموده ایشان را جمع خواهیم نمود و آن زمین را آباد خواهند کرد. و این وعده‌ها تمام بعمل آمد و بنی اسرائیل بعد از موسی داخل آن زمین شدند و مدتی در آنجا اقامه نموده بیت المقدس ساختند، و بعد بسبب معصیت بسیار بدست بخت‌النصر اسیر شدند و مدت هفتاد سال در زمین بابل باسیری گرفتار بودند، و بعد از بخت‌النصر کورش مجوس ایشان را مرخص نموده بزمین کنعان رفتند و آنرا ثانیاً آباد کردند و مدتی دیگر در آنزمین اقامت نمودند و جمیع وعده‌های خدا درست شد و در هیچ موضع خبری و اثری از آبادی بیت المقدس ثالث بدست یهود نیست. بدانکه متأخرین علماء یهود که در قریب باین زمان بودند چون یافته‌اند که از ادله سابقین چیزی دلالت بر ابدی بودن ندارد دست از آنها برداشته باعتقاد خود دو آیه یکی از کتاب شعیا و دویم از تاب ارمیا جسته آنرا دلیل قرار داده‌اند و ما هر دو را در این مقام ایراد نموده میگوئیم که:

«هفتم»- از ادله نقلیه ایشان دلیلی است که متأخرین از کتاب شعیا جسته‌اند، و آن چنین است که در اواخر کتاب شعیا مذکور است که «کی کأشر هشامییم هحداً شیم و ها آرص هحداً شا أشر أتی عسه عمدیم لفانی ناوم أدنای کن یعمد زر عخم و شمخم» یعنی چنانچه آسمان نو و زمین نو آنچه من می‌آفرینم باشند در پیش من گفتار خدا چنین باستند فرزندان شما و اسم شما. از این آیه استدلال بر ابدی بودن شریعت

حضرت موسی علیه السلام نموده‌اند، و حقیر هر چند تأمل و تفکر نمود که بلکه راهی از برای این مطلب جسته باشد میسر نشد، و از کلام مفسر کتاب شعیا نیز چیزی که از آن رایحه استدلال استشمام شود نیافت، فلهمذا از آن گذشته متوجه نقل دلیل دیگر شد.

«هشتم»- از ادله نقلیه ایشان دلیلی است که از کتاب ارمیا جسته‌اند و آن اینست که در نشان سی و یکم آن کتاب آیاتی چند مذکور است که خلاصه مضمون آن اینست که: خداوند عالم بسیاری از بدیهای بنی اسرائیل را بر ایشان می‌شمرد و تهدید و تخویف بسیار بایشان میکند و می‌فرماید که بسبب این نافرمانیها و گناهان ولایت ایشان خراب خواهد شد و ایشان بآسیری خواهند افتاد. و بعد از ذکر این مراتب در مقام ترحم خبر آبادی ثانی را بایشان می‌دهد و می‌فرماید که ثانیاً شرط میکنم بایشان شرط نونه آن شرط که با ایشان کردم در روز خروج از مصر و ایشان آن شرط را نگاه نداشتند و آن شرط که الحال میکنم اینست که باید تمام بنی اسرائیل مرا بشناسند و احکام مرا بدانند، و باید شناختن و دانستن از روی یقین بوده در آن باب تقلید را روا ندارند و هر کس را علم حاصل باشد، و در این صورت من خدای ایشان باشم و ایشان قوم من و من هم می‌آمرزم گناهان ایشان را و می‌گذرم از خطاهای ایشان. و بعد از این فقرات آیه مذکور است که ترجمه‌اش اینست که چنین فرمود خدای دهنده آفتاب برای روشنائی روز و ماهتاب و ستارگان برای روشنائی شب شکافنده دریا و ب موج

آورنده آن خدای رب العالمین که اگر بگردد و تغییر کند این رسمها که نزد من است نیز فرزندان اسرائیل باطل شوند از بودن قوم من همه روزگاران. یعنی اگر از این شرط که من کردم بگردند و آنرا نگاه ندارند و حق آنرا مراعات نکنند من که خداوند آفتاب و ماه و ستارها و خالق و تصرف اشیاء و رب العالمینم از ایشان انتقام کشم و ایشان را باطل کنم باطل کردنی که هرگز برنخیزند، و چنانچه الحال بر ایشان رحم نموده با ایشان تجدید عهد کردم دیگر نکنم. و جمیع آنچه را خدا در این آیه خبر داده است اتفاق افتاد و بنی اسرائیل در آنزودی باسیری افتادند و بعد از هفتاد سال بزمین کنعان بر گشتند و مدتی دیگر در آنزمین بآمنیت گذرانیدند و بعد از آن خراب شدند خرابی که دیگر برنخواستند. و علماء یهود همین آیه آخر را بتنهایی نقل نموده به آن استدلال بر ابدی بودن شریعت موسی علیه السلام میکنند و میگویند که مراد از اینکه اگر این رسمها بر گردد بنی اسرائیل باطل شوند اینست که اگر روشن کردن آفتاب روز را و ماهتاب و ستاره شب را به کردند بنی اسرائیل باطل شوند گشتن این رسمها ممتنع است پس بطلان شریعت بنی اسرائیل ممتنع خواهد بود. و بنابراین معنی قطع نظر از اینکه نظم سخن از یکدیگر خواهد گسیخت قیود بی مصرف در کلام بسیار خواهد شد، و بنابر آن لفظ «هقوقیم هاله» که مقید باسم اشاره است غلط خواهد بود و مطلقا کلام مربوط بیکدیگر نخواهد شد. و ظاهر آنچه از این آیه استنباط میشود دلیل موقت بودن است نه ابدی بودن، و

نظر باینکه متقدمین مثل هارمیم و امثال او متفطن شده‌اند که این آیه دلیل بر ایشان است نه از برای ایشان مطلقاً ذکر این دلیل رانکرده بآدله مذکوره متمسک شده‌اند، و علماء این زمان از این معنی غافل شده خود را هدف سهام ملامت ساخته‌اند.

باب سیم

«در ذکر علاماتی که در کتب انبیاء بجهت ظهور»

«پیغمبر صاحب شریعت مذکور است و بیان اینکه»

«مصدق این علامات کیست»

و در آن چند فصل است:

فصل اول

«در علاماتی که از تورات استنباط میشود»

در سفر پنجم در پاراش شوفطیم مذکور است که «نابی می‌قربخا..»الی خرها، و ما تمام این آیه را در اول باب دوم این کتاب نقل نموده ترجمه کردیم، و در آنجا ثابت شد که باید آن پیغمبر از غیر بنی اسرائیل بوده باشد و باید بنی اسرائیل برادرزاده و مرتبه او از رتبه موسی کمتر نباشد و صاحب شریعت تازه باشد و نزول شریعت بر آن حضرت بطریق نزول الواح که با صاعقها و آوازه‌ها بود نباشد، و معجزه آن پیغمبر این باشد که از غیب خبر دهد و خدا از منکران او انتقام کشد و او را مسلط کند بر همه ادیان. پس درست آمدن این علامات بر انبیائی که بعد از حضرت موسی در میان بنی اسرائیل مبعوث شدند ممتنع خواهد بود، و

همچنین بر حضرت عیسی بن مریم علیه السلام نیز درست نخواهد آمد زیرا که آنحضرت از بنی اسرائیل بود، بلکه این علامات تمام بر احوال حضرت خاتم النبیین (محمد بن عبد الله) صلی الله علیه و آله صادق است، زیرا که آن حضرت از بنی اسماعیل است نه از بنی اسرائیل و برادری بنی اسرائیل با بنی اسماعیل ظاهر است، و نزول وحی و شریعت بر آنحضرت بطریق سخن در دهان گذاشتن بود و هیچ کس نقل نکرده که در حین نزول وحی بر آنحضرت علامتی ظاهر شده باشد، و اخبار بغیب فرمودن آنحضرت مشهورتر است که احتیاج بذکر داشته باشد، از آنجمله خبر دادن باینست که پیغمبری مبعوث نخواهد شد و حال هزار و دو بیست سال از زمان آنحضرت گذشته و کسی که ادعای پیغمبری کند بهم نرسیده چه جای اینکه پیغمبری بهم برسد، و انتقام کشیدن خدا از منکرین آنحضرت کمال ظهور دارد چه هر کس متابعت آنحضرت نکرد یا بر طرف شد یا بقید ذلت و خواری گرفتار شد، و الحال نیز همه روزه شریعت آنحضرت در تزیید است و در اطراف و جوانب عالم خلقی در آن داخل میشوند و هرگز کسی از آن شریعت بیرون نرفته است. و از مطالعه فصول بعد قطع و بت حاصل خواهد شد که مقصود از نبی غیر از جناب ختمی مآب نیست.

فصل دویم

«در نقل آیاتی که در کتاب»

«شعیا مذکور است»

«اول»- آیاتی است که در فصل بیست و هشتم آن کتاب YA08

مذکور است و مشتمل است بر لفظ «قولا قاو»، و لفظ قولا قاو در عبار کتب هیچ یک از انبیاء نیست مگر در کتاب نحمدان که در میان یهود به نبوات هیلد مشهور است مذکور است که محمد نشان قولا قاو است، و ما آن کتاب را در موضع خود باین رساله نقل خواهیم نمود انشاء الله تعالی. و آن آیات اینست «کی صولا صاو صولا صاو قولا قواو قولا قاو زعر شام کی بلعک سافا و بلاشان أحر ت ید بر إل هاعام هز أشر أمر ألهم زت همنوحا هنیحو لعایف و زت همر کئا و لا أبو شموع و هایا لهم دبر أدنای صولا صاو صولا صاو قولا قواو قولا قاو زعر شام زعر شام لمعن یدنوا و کاشلوا حر و نشبارو و نقشو و نلکاد و». در کتاب شاراشیم که از کتب لغت است در فصل توه مذکور است که معنی قولا قاو اینست که فرمان دهند پیغمبران فرمان بعد فرمان و صولا صاو را نیز بهمین معنی گفته است، و ترجمه این آیات اینست که: فرمان دهد بعد فرمان اندازه کند بعد اندازه اندک اینجا اندک اینجا که بزبانی باشد که فهمیدن آن مشکل باشد و بزبان دیگر سخن گوید مر این قوم را آنچه امر کند بایشان آنها آسایش است برای خستگان و اینست آسایش و شنیدن آن خواهش و حال اینکه باشد برای ایشان سخن خدا فرمان دهد بعد فرمان و اندازه کند بعد اندازه اندک اینجا اندک اینجا باین سبب برطرف

شوند و سرنگون شوند پست شوند و شکسته شوند و به تله افتند و گرفته شوند.

(مؤلف گوید) که نشانه هائی که در این آیات مذکور است با قطع نظر از آنچه در صحیفه نحمدان در تعیین آن تصریح شده کمال ظهور بر مقصود دارد، زیرا که جمیع بنی اسرائیل قائلند که غرض از این آیه خبر دادن بوجود شخص عظیم الشانی است، این قدر هست که میگویند باید این شخص از بنی اسرائیل بوده باشد، و بر آن تقيید دلیلی ندارند بلکه از بعضی از فقرات آن خلاف این فهمیده میشود. و الحال میگوئیم که: باید آن پیغمبر فرمان دهد بعد فرمان، و از این عبارت یکی از دو معنی مقصود میتواند بود: اول اینکه فرمان دادن این پیغمبر بعد از فرمان دادن پیغمبران دیگر باشد و معنی خاتم النبیین بودن است، دوم اینکه فرمان دهد این پیغمبر بعد فرمانی باین معنی که جمیع احکام شریعت آن پیغمبر دفعت واحده بر او نازل نشود مثل نزول تورات که دفعت واحده بر حضرت موسی نازل شد، بلکه بتدریج در زمان طویل روز بروز بر آنحضرت کتاب و شریعت نازل شده هر روز فرمان دهد فرمان تازه بعد از فرمان دیگر، مثل نزول قرآن بر خاتم پیغمبران که در بیست سال متجاوز بر آنحضرت نازل شد. و لفظ «زعر» در لغت عبری بمعنی قلیل، و لفظ «شام» بمعنی مکان و زمان هر دو استعمال میشود، و مراد از این فقره نیز یکی از دو معنی خواهد بود: یکی آنکه فرمان دادن آن پیغمبر و نزول وحی بر او قدری در مکانی و قدری در مکانی دیگر یا قدری در

زمانی و قدری در زمانی دیگر خواهد بود، مانند نزول قرآن بر پیغمبر
آخر الزمان که قدری در مکه و قدری در مدینه و قدری در سفرها در
ازمنه مختلفه اتفاق افتاد، نه مثل نزول تورات که تماما در کوه سینا
بیکدفعه نازل گردید. دیگر اینکه شریعت آن پیغمبر مشتمل باشد بر
شریعت جمیع پیغمبران، بدین معنی که از هر شریعتی چیزی در
شریعت آنحضرت یافت شود، چنانچه بالفعل مشاهده میشود که در
شریعت اسلام از هر شریعتی چیزی موجود هست، مثل وجوب ختنه
کردن از شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام و حرمت نکاح محارم از
شریعت حضرت موسی علیه السلام و غیر ذلک. و صدق فقره بعد که
بلغت دیگر سخن گوید با این قوم بر پیغمبر عربی ظاهر است، زیرا که
لغت آنحضرت عربی بود و عربی غیر از عبری است و از عبری مشکل تر
است. زیرا که مشتمل است بر اعراب و علامات که در لغت عبری
نیست، و بمجرد دانستن تحت اللفظ مقصود مفهوم نمیشود بلکه لازم
است که لااقل علم صرف و نحو و معانی بیان را بداند.
و ما صدق این مضمون که دین آسایش است مبعوث بدین سمحه سهله
بودن آنحضرت است، زیرا که بپا داشتن احکام هیچ شریعتی
بآسانی شریعت اسلام نیست، از آنجمله در هر زمینی که باشند و
خواهند ایشان را جایز است که در آنزمین عبادت کنند و بر ایشان
لازم نیست که در موضع مخصوصی بوظایف عبادت خود قیام
نمایند، چنانچه بر بنی اسرائیل واجب است که البته در زمین

بیت المقدس بلکه در مکان معینی از آن زمین بعبادت خود قیام نمایند، و آنچه در اسلام مقید است بموضع معین مقدمه حج است، و وجوب آن در عمری یکدفعه بیش نیست و آن هم بشرط استطاعت است و مثل حجهای یهود نیست که در سالی سه دفعه واجب باشد و استطاعت در آن شرط نباشد. و همچنین عبادات اسلام در اطراف شبان روز و اوقات فراغت از اشتغال قرار داده شده که بهیچ وجه مزاحم اشتغال و آسایش نبوده باشد، و مثل عبادات نصاری نیست که ادای آن در نصف شب لازم باشد. و غیر از اینها نیز بسیار است که ذکر آنها موجب طول خواهد گردید. و اینکه فرموده که خواهش و اراده ایشان نیست شنیدن آنرا و باین سبب ببلاها گرفتار خواهند شد، احتیاج بیان و تفصیل ندارد زیرا که نشنیدن و قبول نکردن یهود سخن آنحضرت را و کشته شدن و ذلیل شدن ایشان از دست آنحضرت از آن مشهورتر است که بر کسی مخفی باشد.

«دویم»- آیاتی است که در فصل چهل و دویم کتاب شعیا مذکور است، و آن اینست که «هن عبدی إتماخ بو بحیری راصتا نفشی ناتتی روحی عالا و مشیاط لکوئیم یصی لا یصعق و لا ییسا و لا یشمیع بحوص قولوقان راصوص لا یشبر و پشتاکها لا یکبنا لأمت یصی مشیاط لایکه و لا یاروص عد یاییم با آرص مشیاط و لتورا تهو اییم بیحلو» یعنی اینک بنده من اعانت کنم او را بر گزیده من پسندیده جان من بدهم و وحی خود را بر او شریعت برای قومها بیرون آورد فریاد نکند و مرتبه بر خود

قرار ندهد و نشنواند بیرون سخن خود را نی خورد شده را نشکند و فتیله کتان نیم سوز را خاموش نکند برآستی بیرون آورد شریعت را ضعیف نشود و نگریزد تا بنهد در زمین شریعت خود را و بکتابها و شریعتهای او جزیرها هم امیدوار باشند.

(مؤلف گوید) که علماء بنی اسرائیل سعی و کوشش بسیار نموده‌اند که بلکه این آیات را بهر وضع که بوده باشد بر کسی درست آورند تا بر پیغمبر آخر الزمان صدق نکند، و بعون الله بر هیچکس غیر از آنحضرت درست نیامده. اما آنچه ایشان گفته‌اند اولاً سخن بی دلیل ایشان است که در هر مقام میگویند و آن اینست که باید آن پیغمبر از بنی اسرائیل باشد، و مع ذلک میگویند که بر هر پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل واجب است که متابعت شریعت حضرت موسی نموده باید شریعت دیگر نداشته باشد و هر چه ادعا کند باطل خواهد بود. و غافل شده‌اند از اینکه این بنده برگزیده خدا باید شریعت از برای قومها بیرون آورد، و متابعت شریعتی کردن شریعت بیرون آوردن نیست. و همچنین صدق این علامات بهمین دلیل بر ما شیخ که باعتقاد ایشان نزد قیامت ظهور خواهد کرد درست نیست، زیرا که بزعم ایشان آن ما شیخ بر شریعت حضرت موسی علیه السلام خواهد بود. و بعضی از علماء ایشان چون فهمیده است که بر پیغمبران بنی اسرائیل و ما شیخ بنابر معتقد ایشان صدق ندارد دست و پا کرده و از برای خود مفری جسته و این بنده برگزیده خدا را حمل بر کورش مجوس نموده و

آن پادشاهی بت پرست بوده که بعد از بخت النصر بر زمین بابل مسلط شد و بنی اسرائیل را رخصت برگشتن بزمین کنعان داد. و این حمل از امور عجیبه است که هیچ نادانی خود را راضی نمیکند که چنین سخنی بگویند و بنده برگزیده خدا را که این همه تعریف و ستایش او فرموده حمل کند بر شخص بت پرستی که هرگز خدا را نشناخته باشد. و از این قبیل سخنان بسیار در این مقام گفته اند که در نقل آن فائده بسیاری نیست، پس بر میگردیم بتحقیق کلام حضرت شعیا علیه السلام و میگوئیم که: آنچه در این کلام مذکور است بر حضرت عیسی بن مریم هم که نصاری معتقدند صدق ندارد، زیرا که میفرماید که آن بنده نگریزد تا نهد بر زمین شریعت را، و این دال است بر اینکه آن بنده مأمور بجهاد باشد، و حضرت عیسی بن مریم مأمور بجهاد نبود، و آنچه در فقره آخر مذکور است که بکتاب او جزیرها هم امیدوار باشند دلیل بر اینست که آن بنده مبعوث بر تمام عالم باشد و حضرت روح الله چنین نبود. و صدق این علامات بر حضرت سید المرسلین کمال ظهور دارد، زیرا که شریعت و وحی تازه بآنحضرت داده شد و از برای قومها و تمام خلق بیرون آورد و بر همه مبعوث بود و با کفار و مشرکین جهاد کرد تا اینکه بدین او در آمدند یا قبول جزیه کردند، و ضعیف نشد و در هیچ جنگ نگریخت و سلاطین صاحب سطوت و شوکت را تابع و منقاد ساخت، و با این همه مرتبه بر خود قرار نداد بلکه بر روی خاک مینشست و بر خر برهنه سوار می شد و با بندگان و ضعیفان صحبت

میداشت و هرگز صدا بلند نکرد و باطراف زمین حتی جزیرها و دریاها رسید. و بعد از آن آیات فقرات چند که مشتمل است بر مذمت بنی اسرائیل و اینکه از گناهان ایشان باز خواست خواهم نمود مذکور است، و بعد از آن خطاب بحضرت شعیا علیه السلام فرموده میفرماید: منم خدائی که خواندم ترا براستی و محکم گیرم دست ترا و نگهداری کنم برای شرط قوم و روشنائی قومها برای شکافتن چشمهای کوران و بیرون آوردن بندیان از بند و خلاص کردن زندانیان از زندان تاریک، منم خدائی که هو اسم من است و عزت بدیگری ندهم و ستایش خود بت ندهم پیشینیان آمدند و آیندگانرا پیش از آمدن بشما اعلام میکنم مدح گوئید از برای خدا مدح نو و تسبیح کنند او را از کنارهای زمین و دریاها و جزیرها و بیابانها و شهرها و خانهها و مکانها که مسکن اولاد قیدار است، و ساکنان کمر کوهها از سر کوهها و بلندیها فریاد کنند و عزت از برای خدا قرار دهند و تسبیح خدا را در جزیرها تعلیم کنند. و بعد از چند فقره دیگر میفرماید که: ببرم کوران را براهی که ندانسته اند و ایشان را بجاده برم که ندانسته باشند و بجای تاریکی که در پیش ایشان باشد بروشنائی بدل کنم و کجی راه را بهمواری بدل کنم این سخنان را که خبر داده ام البته خواهم کرد پس شرمنده و روسیاه شوند آنجماعت که پناه بت میبرند و میگویند ببتهای ریخته که شماخدایان مائید. (مؤلف گوید) که این قیدار همان قیدار پسر اسماعیل است، و اولاد قیدار عربند، و این فقره صریح است در اینکه

این اساس از مدح و تسبیح نو از برای خدا قرار دادن و در بلندیها فریاد کردن و عزت از برای خدا قرار دادن و راه هموار راست و جاده مستقیم که بر کسی معلوم نبوده باشد و شریعت شامله که جمیع اهل عالم را شامل باشد و بجزیرها و اطراف عالم برسد تماما از اعراب خواهد بود، و طالب حق را از این واضح تر دلیلی ضرور نیست، و تطبیق جزئیات این فقرات بر احوال پیغمبر آخر الزمان و امت آنحضرت احتیاج بذکر ندارد و هر نظرکننده میفهمد. بر میگردیم بترجمه تتمه وحی خداوند عالم، در یک آیه ذکر فرموده که آن بنده من امی و ناخوان باشد و از کسی تعلیم نگرفته باشد و حاصل معنی آن آیه اینست که: ای جماعت امیین و کور و کر بشنوید و ببینید نیست کور و کری مثل بنده من که بفرستم او را مسلم و فرمانبردار است، هر چیز را میبیند و میشنود نهایت ندیده و نشنیده میانگارد و خدا میخواهد بسبب راستی او بزرگ کند کتاب را و قوی گرداند. و بعد از آن میفرماید که: این قوم تا لان غارت رسیده شده و پریشان احوال شوند و جوانان ایشان همه در خانها پنهان شوند و غارت و تالان کرده شوند و خلاص کننده برای ایشان نباشد و نباشد کسی که شفاعت ایشان را بکند کیست در میان شما که این را بشنود و گوش کند و اطاعت کند بآخرین. (مؤلف گوید) که آنچه بر بنی اسرائیل در ظهور اسلام وارد شد از غارت شدن و بقتل آمدن مشهور است، و آنچه مذکور شده که کسی شفاعت ایشان نکند در مقدمه قتل قریظه درست ظاهر شد، زیرا که بعد از شکستن ایشان عهدهی را که با رسول

اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آلہ بستہ بودند و ساختن با کفار و یهود که در جنگ احزاب بر سر مدینه جمع شده بودند حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آلہ بر حصار ایشان مسلط شدند و حکم بقتل عام ایشان فرموده ایشان چون پیش از بعثت با انصار حلیف بودند استدعا نمودند که حضرت رسول بر ایشان حکم کند بآنچه سعد انصاری حکم نماید و مظنه آنها چنین بود که چون با سعد سابقه خصوصیت و آشنائی داشتند شفاعت ایشان خواهد کرد و حکم بقتل عام ایشان نخواهد کرد، حضرت سید رسل استدعاء ایشان را با جابت مقرون فرموده با حصار سعد فرمان داد، و سعد انصاری بعد از حضور حکم بقتل عام ایشان نموده اهل آن قریه تمام علوفه شمشیر اهل اسلام گردیدند و بهیچوجه شفاعت کردن ایشان بخاطر سعد خطور نکرد چه جای اینکه ایشان را شفاعت کند، و صدق کلام خدا که بشعیا فرموده بود بظهور رسید. و مراد از آخرین که میفرماید که کیست بشنود و اطاعت کند بآخرین همان آخرین است که در اول وحی مذکور شد که «پیشینیان آمدند و یندگان را پیش از آمدن بشما اعلام میکنم» و آنچه علماء یهود در تفسیر آن ذکر کرده اند که مراد آخرین بلیه است که در آخر کار بایشان میبایست برسد حرفی است بی معنی، زیرا که اطاعت کردن بلیه نامعقول است. و بعد از این آیات میفرماید که: کی بنی اسرائیل را در ورطه تالان و غارت گرفتار کرد بغیر از خدائی که معصیت کردیم او را و رضای او را تحصیل نکردیم و بکتاب او عمل ننمودیم تا غضب کرد و

کار زار قوی شد و آتش فتنه شعله کشید و ایشان آنها را بر خود قرار ندادند و چنین دانستند که از گناه دیگران است. و گویا مراد از این فقره جواب بحثی بوده باشد که مبادا کسی توهم کند که چگونه میتواند بود که بنده بر گزیده خدا که تمام او رحمت و رافت و روشنائی است و از برای هدایت قومها مبعوث شده و میخواهد که مردم را بسوی خدا دعوت کند، بنی اسرائیل را که در آن زمان بحسب ظاهر خداپرست منحصر در ایشان بود بکشد و ایشان را غارت کند. جواب میگوید که: آن بنده ظلم نمیکند و بنی اسرائیل بدو سبب مستوجب این عذابها شدند: یکی آنکه گناه بسیار کرده بودند، و دویم آنکه خود را گناه کار میدانستند و چنین میدانستند که ایشان هیچ گناه نکرده اند و دیگران گناه کارند. و الحق صفت دویم در جوش آوردن دریای غضب قهاری بسیار سریع و شدید الأثرتر از اول است. نعوذ بالله من هذا و ذاک.

«سیم»- از آیاتی که در کتاب شعیا مذکور است آیه که در فصل چهل و پنجم ذکر شده، و آن بعد از خطباتی است که خداوند عالم ببنی اسرائیل میفرماید و میگوید که: ای باقی مانده گان قومها در یک مکان نزدیک بیکدیگر جمع شوید، آیا ندانستند آن جماعت که بدست خود بت میتراشند و آنها را خدایان خود قرار میدهند و عبادت آنها میکنند رستگاری ایشان از آنها ممکن نیست، و از یکدیگر مشورت کنید که این بت پرستی را از قدیم کی بشما تعلیم کرده، آیا نه من خدایم و

نیست خدائی بغیر از من، و فرج دهنده نیست بغیر از من. و چون در آن زمان خداپرستی بغیر از طائفه بنی اسرائیل در ظاهر نبود و پیغمبری هم بر قومی دیگر مبعوث نشده بود مظنه میرفت که بنی اسرائیل باین سخنان گوش نداده متمسک شوند باینکه هرگاه بت پرستی بد بود چرا از برای تمام خلق غیر از بنی اسرائیل منعی وارد نمی شد و پیغمبری بر ایشان مبعوث نمیگردید، پس باید بت پرستی امری باشد مبنی بر اصل، و همین شبهه را دلیل پند داشته از بت پرستی ممنوع نشوند، فلهمذا بعد از این فقرات میفرماید که «پنوا لی و هیو اشعوکل ایس آرص کی آنی ال و ان عود بی یشبعتی یا صامی پی صدا قادا بار و لایا شوپ کی لی تخزع کل برخ تیشابع کل لا شون» یعنی روی کنید بمن تا رستگار شوید ای همه اهل اطراف زمین که منم خدا و نیست دیگری بذات خود سوگند میخورم بیرون آمد از دهن من سخن برآستی و برگشت ندارد که برای من دوته شوند هم زانوها و قسم خورند هم زبانها. و مقصود از این دو آیه اینست که من این بتها را بر طرف خواهم کرد و چنین میکنم که کل عالم مرا عبادت کنند و بمن قسم خورند و معبودی دیگر نپرستند. و چون این امور هنوز اتفاق نیفتاده بود بجهت اطمینان خواطر ایشان خبر را مؤکد بقسم فرموده و گفته که راست است و برگشت ندارد البته چنین خواهد بود. و گویا نهی نکردن همه قومها و پیغمبر نفرستادن بر ایشان در آنوقت مبنی بر حکمتی بوده که بر ما مخفی است، و اداء فرمودن این مطلب را که تمام خلق

عبادت من خواهند کرد باین عبارت که همه زانوها دوته **YA09** خواهد شد برای من، و حال اینکه در آنزمان زانو دوته کردن در عبادت متعارف نبود اشاره است باینکه آنوقت را همه عالم منع خواهم کرد که در عبادت زانوها دوته کردن را قرار دهم و آن پیغمبر که باین طریق عبادت کند مبعوث بر کافه ناس خواهد بود. و فایده آن اشاره اینست که بر کسی وقت ظهور پیغمبر مبعوث بر کافه ناس مخفی ماند، و اینکه فرموده بمن قسم خورند همه زبانها شهادت قوی بر این مطلب زیرا که در شریعت خاتم انبیاء نهی از قسم خوردن بغیر خدا شده، حتی اینکه قسم خوردن بکتاب خدا و انبیاء و برگزیدگان را نیز تجویز نکرده اند، بلکه در هیچ امری باین قدر تأکید نشده، پس در این آیه سه نشان مذکور است: یکی زانو دوته کردن در عبادت، دویم قسم بغیر خدا خوردن را حرام کردن هر چند قسم بیکی از برگزیدگان خدا باشد، سیم مبعوث بر کافه ناس بودن. و صدق این هر سه بر جناب ختمی مآب کمال ظهور دارد. و اگر کسی گوید که: در این آیه مذکور است که همه زانوها خواهد شد برای خدا و همه زبانها بخدا قسم خواهند خورد، و هیچ یک بعمل نیامده زیرا که تمام خلق داخل در دین آنحضرت نشده اند که زانو را دو ته کنند و بغیر از خدا قسم نخورند. جواب میگوئیم که: بعد از بیان مقصود آن آیه این سخن به هیچ وجه ورود ندارد، زیرا که دانستی که غرض رفع شبهه بنی اسرائیل بوده که نگویند که هرگاه بت پرستی اصل نداشت چرا خدا سائر خلق را منع نمیکند و

پیغمبری بکافه خلق نمیفرستد. و این غرض بمجرد اینکه بفرماید که کسی را بکافه خلق خواهم فرستاد حاصل میشود، و مقصود این نیست که خبر دهد که تمام خلق او را اطاعت خواهند کرد تا این بحث لازم آید.

و ایضا میگوئیم واجب نیست که در روز اول بعثت پیغمبر تمام عالم باو ایمان آورند بلکه بتدریج پیغمبر و تابعان و نائبان آنحضرت بهر قسم که بوده باشد خلق را داخل در تحت فرمان شریعت میکنند تا اینکه بالمره داخل خواهند شد و وعده خدا درست خواهد شد، و این اثر از و جنات احوال شریعت پیغمبر آخر الزمان ظاهر است زیرا که همه روزه فوج فوج داخل در اسلام میشوند و تا حال اتفاق نیفتاده که کسی از دین اسلام بیرون رفته باشد یا در شهر و ولایتی که اساس اسلام بر پا شده موقوف شده باشد، ولله الحمد.

«چهارم»- آیات است که در فصل چهل و سیم مذکور است، و مضمون آن تأکید همان فقرات است که در دویم و سیم نقل شد، و در فصل اول خبر از خلاصی بنی اسرائیل است از بخت النصر و آبادی بیت المقدس، و بعد از آن میفرماید که «کل هنقرا بشمی و لخبودی براتیو یصر تیو أف عسیتو» یعنی همه خلق را برای خواند نام خود و عزت مندی خود آفریدم و خلق کردم نیز بجا رسانم و این فقره مطابق است با آنچه در قرآن مجید میفرما که «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»، و مقصود از این همان مطلبی است که در آیه بی نشبعتی

مذکور شد. و بعد از آن میفرماید که: بیرون آورد قوم کور که چشم هست بر او و کرها که گوش هست در ایشان همه قومهها جمع شوند یکسان و جمعیت کنند امتها کیست در ایشان که معلوم کند بایشان اینها را و اولیها را بشنوند بایشان بدهند شهادت ایشان و تصدیق کنند و بشنوند و بگویند راست است شما شاهد من هستید میفرماید خدا و آن بنده من که برگزیدم او را از برای اینکه بدانید و اعتقاد کنید بمن و بفهمید که منم هو پیش از من نبوده است بزرگواری و بعد هم نخواهد بود منم منم خدا و نیست بجز من نجات دهنده من معلوم کردم و نجات دادم و خبر دادم و نیست در میان شما بیگانه و شما هستید میفرماید خدا منم بزرگوار.

(مؤلف گوید) که از این آیات تأکید آنچه از آیه هن عبدی معلوم شد مستفاد میگردد، و علاوه بر آن مشتمل است بر امر نمودن مر بنی اسرائیل را که آن بنده برگزیده من که آمدن او شما را اعلام کردم شما شاهد بر پیغمبری او باشید و در وقت آمدن تصدیق کنید که اینست که خدا پیغمبران خبر داده و ما را اعلام کرده و بر تمام قومهها و امتها مبعوث است. و تمام این فصل و فصل قبل از این و بعد از این بلکه تمام کتاب حضرت شعیا مشتمل است بر امثال این اخبار و نهی نمودن بنی اسرائیل را از بت پرستی، و ما از این فصول بهمین قدر اکتفا نموده یک آیه دیگر را از کتاب آن پیغمبر عظیم الشأن که خبر در آن از این

سخن نیست نقل مینمائیم و طالب حق و متعصب را هر دو بخود وا
میگذاریم که ان الله یهدی من یشاء.
«پنجم»- آیاتی است که در فصل پنجاه و یکم آن کتاب مذکور است و
آن اینست که «هقشیبو إلی عمی و لیؤمی إلی ها زینوکی تورا ما بیتی
تص و مشیاطی لا و رعمیم أ رکیع قاروب صد فی یا صایشعی وز راعی
عمیم یشیاطو إلی اییم یقو و و أزررو عی بیحلون» یعنی گوش دهید
بمن ای قوم من و امت من بمن گوش دهید که کتاب دستوری از نزد
من بیرون میآید و شریعت خود را برای روشنائی قومها قرار میدهم
نزدیکست راستی من بیرون آید رستگاری من و بقوت بازوی من قومها
شریعت بجا آورند بمن گروهها امیدوار باشند و بقوت من امیدوار
باشند.

(مؤلف گوید) که رشی که یکی از مفسرین معتبر بنی اسرائیل است
تصریح کرده باینکه تو را هر کتابی است که به پیغمبری داده شود و
تصریح کرده است باینکه این علامات تمام ظاهر خواهد شد، و آنچه در
این آیه وعده شده است تمام در وقت ظهور سانابرو را که در کلام
صفتیاء پیغمبر مذکور است خواهد شد، و ما آن کلام را در این کتاب نقل
نموده مقصد از آن معین خواهیم کرد. و این عز را که او هم از مفسرین
معتبر است گفته که همر کئاه که در وحی قولاً قاو مذکور است ظاهر
میشود، و ما صدق وحی قولاً قاو معلوم شد که نیست. و بعد از این همه
در ترجمه صحیفه نحمدان ثانیاً تبیینی مینمائیم. و بعد از این آیه آیاتی

چند مذکور است که خلاصه آن خبر است که احکام خدا برگشت ندارد
و آنچه را میفرماید و وعده میدهد خواهد کرد.

کتاب مضر الشهود فی رد الیهود 4

فصل سیم

«در نقل آنچه در کتاب صفنیاء پیغمبر مذکور است»

و صفنیاء پیغمبری است از آل داود که در اواخر بیت المقدس اول مبعوث شد، و کتاب او کتابی است مختصر مشتمل بر سه فصل، و تمام آن کتاب مشتمل است بر خبر دادن از احوالاتی که بر بنی اسرائیل وارد خواهد شد از خرابی ایشان و اسیری ایشان و برگشتن ایشان ب بیت المقدس و آباد شدن بیت المقدس کرت دویم و خبر از پادشاهان جبار که در کتاب دانیال مفصل آن مذکور است. و در نشان سیم آن کتاب فقره ای مذکور است که خلاصه ترجمه آن اینست که بجهت جمع کردن همه قومها بر شریعت خود همه پادشاهان را بر طرف کنم بریختن غضب خود بر ایشان و گرمی خشم من بسوزد همه زمین را، و بعد از آن فقره میفرماید «کی آزهفخ إله عمیم ساناه برورا لقرء کولام لشم أدنای لعابد و شخم إحاد» یعنی آنوقت برمیگردانم بقومها لب پاکیزه برای خواندن همه ایشان بنام خدا و عبادت کردن ایشان بیک روش. و چون این اخبار مطابق است با آنچه در کتاب دانیال مذکور است و در آن کتاب از این مقام ابسط بیان شده ما را ضرور نیست که در این مقام تفصیل آن را بیان نموده پادشاهان جبار و انقراض ایشان را بیان کنیم، بلکه حواله بوقت ترجمه نمودن صحیفه دانیال میکنیم.

فصل چهارم

«در ذکر آیاتی که در کتاب حبقوق مذکور است»

بدانکه حبقوق از پیغمبران عظیم الشأن بوده، و آنچه از تاریخ یوسف ابن کوریان معلوم میشود اینست که در وقت مسلط شدن بخت النصر بر بیت المقدس و بعد از آن در حیاة بوده زیرا که در فصل سیم از باب اول آن کتاب مذکور است که چون زمان پادشاهی بخت النصر بسر رسید و سلطنت بابل بداریاوش که داراب مجوس است قرار گرفت و بجهتی که در کتاب دانیال مذکور است دانیال را در برکه سباع انداخت و در آن وقت به حبقوق که در زمین بیت المقدس میبود وحی رسید که بدیدن دانیال برود، آنحضرت بطی الأرض از بیت المقدس ببابل آمده در چاه درندگان رفته با حضرت دانیال صحبت داشته بهمان راهی که آمده بود برگشت. این است خلاصه آنچه در تاریخ ابن کوریان مذکور است. بدانکه چون حبقوق پیغمبر تسلط بخت النصر را که مرد کافر بت پرست بود بر بنی اسرائیل که خداپرست بودند دید و همه روزه اساس ظالمان را در تزیید میدید، از این معنی دل تنک و متفکر شد که آیا حکمت در این چه خواهد بود، در مقام مناجات با قاضی الحاجات حکمت این استفسار نمود و مضامین مناجات آنحضرت در نشان اول از کتاب خودش مذکور است، و فی الحقیقه مضامینی است که از دل سوخته و خواطر افروخته و احوال پریشان و دیده گریان شبیه با اعتراضاتی که عشاق بر معشوق میکنند صادر گردیده، و در اول نشان

دویم میفرماید که در آن مقام ایستاده منتظر جواب بودم که ناگاه بمن وحی شد که «کتب حازون و بائر عل هلوح لمعن یاروص قور ابوکی عد حازون لمعد و یافیح لقص و لا یکذب ایم بمحمح صک لوکی بویا بوءو لا یأحر هین عوپلا لا یاشرا نفشوبو و صدیق بأموناتو بحیه» یعنی بنویس وحی را و واضح بنویس بر لوحی از این جهت که آسان باشد بر قاری خواندن که پیغمبری بوعده هست که گفتگو کند از انجام و دروغ نگوید اگر دیر کند امیدوار باش بآمدن او که البته آمدنی است و دیر نمیکند هر که سخت روئی کند با او شایسته نباشد جان او باو و صالح بسبب ایمان آوردن باو زندگی کند. (مؤلف گوید) لفظ «حازون» آنچه در لغت عبری استعمال شده بمعنی نبوت و وحی است، و در نظر حقیر نیست که جائی بمعنی پیغمبر استعمال شده باشد، و چون در این مقام میفرماید که حازون که بوعده خواهد آمد و چنین خواهد گفت و چنین خواهد کرد ظاهر است که بمعنی پیغمبر باشد هر چند نبوت بوعده بودن و ظاهر شدن لازم دارد که نبی بوعده بوده باشد زیرا که ممتنع است که نبوت بی نبی ظاهر شود، فلهمذا در این مقام پیغمبر تفسیر کرده شده، و لفظ «قص» بمعنی انجام است، و چون در این مقام حضرت حبقوق استفسار از سبب و لمیت وقوع این امور که عبارت از غلبه دشمن بر دوست بوده باشد نموده بود در جواب فرمودند که پیغمبری خواهد آمد. و در این دو احتمال می‌رود:

«اول»-اینکه خبر از انجام داشتن و دانستن اینکه امور به چه سبب اتفاق خواهد افتاد و چه فایده بر آن متفرع خواهد گردید از اسراری که هنوز وقت بروز آن نشده و مختص پیغمبری است که خواهد آمد و تو را فهمیدن آن میسر نیست، و آنچه بر تو لازم است اینست که مردم را بر این بداری که بآن پیغمبر ایمان آورند و آن پیغمبر دیر نخواهد کرد و خواهد آمد. و اگر کسی را بخاطر رسد که چگونه میشود که باید خبری دروقتی بروز کند و جائز نیست بروز آن در وقت دیگر. میگوئیم که از امثال مشهوره است که «الأمور مرهونه بأوقاتها»، و بسیاری از اخبار بود که انبیاء سابق خبر نداده‌اند و انبیاء که بعد از ایشان مبعوث شدند آن خبرها را گفتند، مثل آنچه حضرت موسی علیه السلام در تورات خبر داده انبیاء سابق مثل ابراهیم و نوح و آدم و غیر هم خبر نداده‌اند، و همچنین انبیاء بعد از موسی علیه السلام مثل شعیا و دانیال و غیر هم خبر بسیار دادند که از حضرت موسی نقل نشده است.

«و دویم»-از دو احتمال که در آن عبارت میرود اینست که پیغمبری در وعده هست که خبر از انجام که قیامت باشد خواهد داد و دروغ نخواهد گفت، پس عالمی دیگر که انجام این عالم بوده باشد خواهد بود و تسلط بدان بر نیکان سبب حصول اجر و مزید درجات نیکان در آخرت است و بدان بجزاء اعمال خود خواهند رسید، و این زحمت کشیدن چند روزه دنیا در جنب آن نعمتها که از برای ایشان بآزاء آن مهیاست بسیار آسان است. و بهر تقدیر این آیه صریح است که مراد از این نبی موعود

پیغمبران بنی اسرائیل نیستند، زیرا که هیچ یک از انبیاء بنی اسرائیل خبر از انجام ندادند و نفرمودند که امر عالم و آدم بکجا خواهد رسید و از قیامت مطلقاً گفتگو در میان ایشان نیست، و باعتقاد بنی اسرائیل بعد از حبقوق پیغمبری مبعوث نشد، زیرا که دانستی که اعتقاد بنی اسرائیل اینست که در بیت المقدس ثانی پیغمبری مبعوث نشد، و چنانچه دانستی حبقوق بعد از خرابی اول بیت المقدس باین وحی سرافراز گردید. و صدق این آیه بر پیغمبر آخر الزمان کمال ظهور دارد زیرا که بیشتر از کتاب آنحضرت ذکر قیامت و احکام آخرتست و تمام مردم را دعوت بآخرت میفرمود. و فی الحقیقه گفتگویی بغیر از اینکه باید تدارک سفر آخرت درست کرد نداشت. و چون عبارت کتاب حبقوق درست فهمیده شد دیگر احتیاج باین نخواهی داشت که ما آنچه را علماء بنی اسرائیل در تعیین این نبی گفته اند و بر کسانیکه قرار داده اند ذکر کنیم و بر ابطال آن استدلال نمائیم. و آنچه در آخر ذکر شده که هر که سخت روئی کند با آن پیغمبر جان باو سزاوار نیست، اشاره بآن فقره است که در تورات در آیه نابی اقیم مذکور شد، و ما در آن فصل بآن اشاره کردیم. و غرض از اینکه فرموده که بنویس و واضح بنویس که بر قاری آسان باشد خواندن آن اینست که چون حیرت و شبهه از برای هر کس حاصل میشود و بسیارند که در این مقام معطل مانده و کافر شده و عدالت خدا را انکار کرده اند، و چنانچه حبقوق با آن عظم رتبه و پیغمبری در این مقام متحیر شود از دیگران که رعیت اند چه توقع

است، فلهذا میفرماید که بنویس و واضح بنویس که بر کسی مشتبه
نماند. و بعد از این بجهت تأکید این مطلب که دنیا بچیزی نمیآرزد و در
جنب ثواب آخرت قدری ندارد چندین آیه در مذمت دنیا و شراب که
فی الحقیقه ام الفساد و اصل اساس دنیاست فرموده، و ثانیاً در نشان
سیم خبر پیغمبر موعود را تکرار فرموده نشان از مکان بعثت آنحضرت
داده و قدری از صفات آنحضرت را ذکر نموده، و عبارت آن اینست
که «إلوه می تیمان یابوء و قارش مهر پاران سلا کیسا شامییم هدوو
تهیلا تو ما لا ها آرس» یعنی رحمت خدا از جانب جنوب خواهد آمد و
خاصی از کوه پاران همیشه خواهد بود خواهد پوشانید آسمان
را شرافت او و ستایش او پر خواهد کرد زمین را.
(مؤلف گوید) که لفظ «إلوه» در لغت عبری بمعنی اله است و چون خدا را
مکانی نیست و آمدن و رفتنی نسبت بذات خدا معنی ندارد پس باید
بمعنی رحمت خدا و وحی خدا بوده باشد، و در بعضی جاها الهه
استعمال شده و ملک مقصود است، و این معنی هم در این مقام مناسب
است. و جمهور مفسرین یهود پاران را بمکه تفسیر نموده اند که خالی از
تازکی نیست و فی الحقیقه شنیدنی است، و آن اینست که در اول
پاراش آخر تورات عبارتی مذکور است که ترجمه اش اینست که خدا
آشکارا شد از سینا و بدرخشید از ساعیر و فیض بخشید از پاران، و مراد
از آن ظهور موسی و عیسی و محمد است، چه محل تجلی و نزول وحی
بر حضرت موسی علیه السلام کوه سینا بود، و محل بعثت حضرت

عیسی علیه السلام ساعیر بود، و محل ظهور نور محمدی صلی الله علیه و آله در پاران بود. و علماء بنی اسرائیل در بیان این آیه گفته‌اند که اول خدا بر کوه پاران تجلی کرد بر بنی اسماعیل و ایشان را تکلیف بپا داشتن تورات کرد و ایشان قبول نکردند، و بعد از آن بر ساعیر تجلی کرد بر فرزندان عیص برادر یعقوب ایشان نیز قبول نکردند، و بعد از این هر دو بر کوه طور بر بنی اسرائیل تجلی کرد و ایشان قبول کردند. و چون بحسب اعتقاد ایشان بنی اسماعیل و بنی عیص در عرضه نیستند که محل نزول وحی و تجلی الهی باشند اعم از اینکه قبول کنند یا نکنند و این بیان منافی مذهب ایشان خواهد بود فلهمذا آمده‌اند و بر طنبور نغمه افزوده‌اند و گفته‌اند که بر این دو جماعت تجلی نکرد بلکه خداوند عالم از برای هر قومی ملکی در آسمان خلق کرده که بزرگ آن قوم است و اختیار آن قوم در دست اوست، و میکائیل را بزرگ بنی اسرائیل میدانند و جبرائیل را بزرگ بنی اسماعیل، و همچنین سائر طوائف را، و گفته‌اند که تجلی سعیری و پارانی بر دو ملک بزرگ بنی اسماعیل و بنی عیص بوده و آندو ملک قبول نکردند، و بنابراین معنی آیه بر عکس ترتیب ذکری خواهد بود، زیرا که باعتقاد ایشان اول تجلی پارانی بوده و بعد ساعیری و بعد سینائی و در این آیه عکس این ترتیب است، و مراد از آشکار شدن و درخشیدن و فیض رسانیدن عرض کردن وحی بملک و قبول نکردن ملک خواهد بود. و دلالت این عبارت بر این مدعا اگر از معما مشکل تر نیست البته آسان تر نخواهد بود، و چون

بمقام تفسیر همین آیه از کتاب حقوق رسیده‌اند حواله بتفسیر آن آیه از تورات نموده‌اند، و آمدن قدوس را از جانب کوه پاران بهمان تجلی بر ملک بنی اسماعیل نمودن و ملک قبول نکردن معنی کرده‌اند. و این داستان چه شبیه است بحکایت شخصی که نام حضرت یعقوب رافراموش کرده بود از کسی پرسید که چه بود نام آن امام که دختر او را شغال خورد؟ آن کس گفت که تمام این عبارت بر خلاف واقع است زیرا که امام نبود بلکه پیغمبر بود و دختر نبود بلکه پسر بود و شغال نبود بلکه گرگ بود و با این همه خورد باطل است زیرا که نخورد. و ما قطع نظر از آنچه بر این بیان نسبت بآیه تورات وارد می‌آید و اینکه مستلزم اسنادهای غریب و عجیب است بخدا و ملائکه و انبیاء نموده بر آنچه در حمل نمودن آیه کتاب حقوق بر این معنی لازم می‌آید اشاره می‌کنیم و می‌گوئیم که لفظ «یابوء» در این مقام صیغه مستقبل است، و صیغه مستقبل در عبری بمعنی ماضی استعمال نشده اگر چه لفظ ماضی بمعنی استقبال استعمال شده.

و ایضا اینکه می‌فرماید همیشه خواهد بود با اینکه روز اول قبول نکردند بچه نحو با یکدیگر ملائم میشود. و ایضا می‌فرماید که خواهد پوشانید شرافت آن اسمان را و در قبول نکردن وحی و تجلی خدا چه شرافت است، بلکه هرگاه نقیض شرافت را ثابت نکند و سراسر از هم بگذرد بسیار مناسب تمام شده خواهد بود. و ایضا فقره که می‌فرماید که ستایشش زمین را پر خواهد کرده‌یچ معنی نخواهد داشت زیرا که

امری که در آسمان اتفاق افتد و خدا بیکی از ملائکه خود امری کند و آن ملک قبول نکند چه دخل بزمین دارد و چه ستایش کردنی در زمین بر این متفرع است. **YA10** و ایضا باعتقاد ایشان تجلی بر ساعیر و پاران هر دو شد و هر دو قبول نکردند و ذکر احدهما در این مقام بدون دیگری وجهی ندارد. و ایضا این مطلب مطلقا بعبارت کتاب حبقوق ملائم نیست و دخلی بنقلی که سخن در آنست ندارد. سبحان الله عناد و لجاج و تعصب و محبت بمذهب آباء و اجداد و حب ریاست دنیا شخص را بچه مهلکه‌ها می‌اندازد و کار را بچه جاها میرساند و عاقل را بچه نحو کر و کور میسازد که امور بدیهه را نفهمد و به این پریشانی سخن بگوید که مستلزم تقبیح خدا و رسول و ملائکه بوده باشد، و مع ذلک اظهار نماید که توقع اجر از خدا هم دارم نعوذ بالله من ذلک. و ما هر چند در این رساله التزام کرده‌ایم که نسبت به هیچ کس پا از جاده ادب بیرون نگذاشته مباحثه و مجادله علمی را بمفاحشه و مرء تبدیل نکنیم، نهایت در این مقام قلم تیز رواندکی سرکشی نموده چندگامی عنان گسیخته حرکت کرد. استغفر الله من طغیان القلم: بر کشتیم بتفسیر آیه کتاب حبقوق: در جانب جنوب بودن مکه معظمه که محل پیغمبر آخر الزمان بود نسبت ببیت المقدس که مکان نزول وحی بر حضرت حبقوق پیغمبر است کمال ظهور دارد، و مذکور شد که جمهور مفسرین پاران را بمعنی مکه تفسیر کرده‌اند، پس ما را احتیاج باثبات آن نیست، و همیشه بودن آن حضرت باین معنی است که شریعت انحضرت نسخ نخواهد شد، و

حال هزار و دویست سال از بعثت آن حضرت گذشته و هر روز ظهور شریعت آنحضرت از روز پیش پیش است. و شاید مراد از پوشیدن آسمان از شرافت آنحضرت اشاره بمقدمه معراج باشد، و هرگاه کنایه از بیان شأن و بزرگی آنحضرت نیز باشد هم مناسب است. و حاصل اینکه معنی ستایش او زمین را پر کند اینست که آنحضرت مبعوث بر تمام خلق زمین است، زیرا که معنی ستایش او با ستایش کردن او خدا راست یا ستایش کردن خلق او راست و هر دو معنی مستلزم اینست که تمام خلق متابعت او کنند. و در همین نشان سیم که بتمام شدن آن کتاب حقیق تمام میشود بعضی دیگر اشارات مذکور است که هر که خواهد بآن کتاب رجوع کند. و من الله التوفیق و الهدایه.

فصل بنجم

«در نقل آیات و اخباری که در»

«کتاب دانیال مذکور است»

و در آن چهار نمایش است:

(نمایش اول)

(در ذکر صنم)

در فصل دویم از کتاب دانیال مذکور است که در سال دویم پادشاهی بخت النصر پادشاهی خوابی دید و پریشان حال و آشفته شد و آن خواب را فراموش کرد، و دانایان و منجمان را طلبیده بایشان گفت که میخواهم بمن بگوئید که چه خواب دیده‌ام و تعبیر آن

چیست؟ ایشان گفتند که پادشاه خواب را بما بگوید تا ما او را تعبیر کنیم. پادشاه گفت من خواب خود را فراموش کرده‌ام، و چنانچه آن خواب را بمن خبر ندهید و تعبیر آنرا نگوئید شما را بقتل میرسانم و خانهای شما را خراب میکنم، و هرگاه خبر دهید بخشش و انعام و عزت بسیار بشما میرسانم. ایشان همان جواب را دو مرتبه بعرض رسانیدند، غضب بر پادشاه مستولی شده ایشان را تهدید و تخویف بسیار نمود، و ایشان بعرض رسانیدند که آدمی بر روی زمین نیست که تواند سخن پادشاه را معلوم کند، و هرگز هیچ پادشاهی چنین تکلیف بدانشمندان نکرده است و بغیر از ملائکه که صحبت ایشان با بنی آدم میسر نیست کسی بر آن امر قادر نیست آتش غضب پادشاه شعله کشیده حکم بقتل عام تمام حکما و دانشمندان که در آن مملکت حاضر بودند کرد، و در آن وقت حضرت دانیال با بنی اسرائیل در زمین بابل باسیری گرفتار بودند و آنحضرترا نیز حاضر ساختند که با دانشمندان بقتل آورند، دانیال سبب غضب پادشاه را بر دانشمندان از سر کرده جلادان استفسار نموده سر کرده جلادان ماجری را بتفصیل از برای دانیال نقل کرد، دانیال خود را بپادشاه رسانید و مهلت طلبید که تعبیر خواب را اعلام کند، و بعد از حصول مهلت بخانه خود رفته با سه نفر دیگر از پیغمبران و بزرگان بنی اسرائیل حل این مشکل را از حلال مشکلات مسألت نمودند، و در شب خداوند عالم مقدمه را بر حضرت دانیال ظاهر ساخت، و آنحضرت بعد از قیام بأدای شکر و ثنای حضرت

باری سر کرده جلادان را اعلام بخشید و او آنحضرترا بتعجیل نزد پادشاه برد و بعرض رسانید که دانیال آمده که حکایت خواب را با تعبیر بیان سازد، پادشاه او را نزد خود طلبیده گفت که: آیا تو خواب مرا میدانی و تعبیر او را میگوئی؟ دانیال گفت که هیچ یک از بنی آدم این سر را نمیتواند گفت و عالم بآن خدای خالق آسمان است و میخواهد در این خواب خبر دهد تو را از اموری که واقع خواهد شد در روزگاران بعد و نه اینست که من بعقل خود خبر میدهم ترا بلکه با علام خداست خبر دادن. آی پادشاه در خواب دیدی که صنم بزرگی که قدش بلند بود و شکوه او بسیار بود در برابر تو ایستاده بود و سر آن صنم از طلای خالص بود، و سینه و بازوی آن نقره بود، و شکم و رانش از مس بود، و ساق او از آهن بود، و پاهای او بعضی از آهن و بعضی از سفال بود. و بعد از آن دیدی که سنگی از کوه رها شد و بر پاهای آن صنم که از آهن و سفال بود خورد و آن صنم را خورد کرد و باد اجزاء آنرا متفرق کرد و اثری از آنها باقی نماند، و آن سنگ بزرگ شد مثل کوه و تمام روی زمین از آن پر شد. این است خواب تو، و تعبیر آن اینست که توئی پادشاه و پادشاه پادشاهان که خالق آسمان و زمین است پادشاهی و حسن و قوت و عزت بتو بخشید و مسلط کرد تو را بر ساکنان روی زمین از بنی آدم و حیوانات صحرا و مرغان هوا، توئی آن سر که در آن صنم طلا بود. و بعد از تو بر خیزد پادشاهی دیگر که از تو پس تر باشد، و پادشاه سیمین که از مس بود مسلط شود بر همه روی زمین، و پادشاه چهارم

باشد قوی چون آهن، و همچنانکه آهن خورد میکند و میتراشد همه آنها را خورد کند، و آنچه دیدی که پاهای او و انگشتان او بعضی از آنها سفال کوزه‌گری بود و بعضی از آنها آهن بود پادشاهی ایشان دو صنف باشد بعضی قوی باشند و بعضی ضعیف، و این دو صنف بیکدیگر مخلوط نشوند همچنانکه آهن مخلوط نشود بسفال، و در ایام این دو پادشاه برانگیزاند خدای آسمان پادشاهی که در روزگاران تبه نشود و پادشاهی را بقوم دیگر وا نگذارد و خورد کند و تمام کند همه این پادشاهانرا و او بماند در روزگاران. و آنچه دیدی که از کوه سنک بخودی خود رهاشد و کسی مباشر آن سنک نبود و خورد کرد آهن و مس و سفال و نقره و طلا را اشاره است باینکه آنچه را دیدی البته خواهد شد و راست است خواب تو و معتبر است تعبیر آن. و بعد از این مراتب مذکور است که بخت النصر تعظیم و توقیر دانیال را بعمل آورده بخشش بسیار بآنحضرت کرده او را مسلط بر تمام مملکت بابل کرد، و دانیال باطلاع پادشاه هر یک از بزرگان بنی اسرائیل را بخدمتی از خدمات ملکی مأمور ساخته خود در خدمت پادشاه بود.

(مؤلف گوید) که آنچه از این کلام مستفاد میگردد اینست که پادشاهی از زمان بخت النصر تا آخر عالم در پنج سلسله بوده باشد، و سلسله اول همان سلسله است که بخت النصر از ایشان بوده، و علامت سلسله دویم اینست که از سلسله اول پس تر و ضعیف تر باشند، و علامت سلسله سیم این است که عالم گیر بوده باشد و بر تمام روی زمین

مسلط شود، و علامت سلسله چهارم اینکه دو سلسله با یکدیگر بزرگ شوند و با یکدیگر آمیخته باشند اما با یکدیگر مخلوط و ممزوج نشوند، و یکی از آن دو سلسله که تعبیر آهن است بسیار قوی باشند و سلسله دیگر که تعبیر سفال است و در عبارت کتاب دانیال «حسف طینا» مذکور است ضعیف باشند، و علامت سلسله پنجم اینست که تمام هر چهار پادشاه را بشکند و ضعیف نشود و همیشه باقی ماند و پادشاهی را بسلسله دیگر ندهد و بقومی دیگر وا نگذارد و خورد کند آهن و مس و سفال و نقره و طلا را. و سائر این علامات که در پنجم مذکور است باید که اثری از هر یک از پادشاهان اربعه تا ظهور پنجم باقی باشد، و الا صادق نخواهد بود که سلسله پنجم در روزگار آن پادشاهان پیدا شود و خورد کند آهن و مس و سفال و نقره و طلا را. و علماء بنی اسرائیل هر یک از این سلسله‌ها را ملکوت اسم گذارده و در میان ایشان در تعیین ملکوت اول و دویم و سیم خلاقی نیست، و اختلاف ایشان در ملکوت چهارم بسیار است، و ملکوت پنجم راهنوز منتظرند و میگویند که آن ملکوت ماشیح است، و ماشیح با اعتقاد ایشان همان کس است که انبیاء بوجود او بشارت داده‌اند، و آنچه در تعیین ملکوتها گفته‌اند اینست که بخت النصر بتصریح حضرت دانیال ملکوت اول است، و پادشاهان مجوس که بعد از بخت النصر به هم رسیدند که کورش و داریاوش از ایشان است ملکوت دویم‌اند، و مراد از ملکوت سیم اسکندر رومی است، و در ذکر ملکوت چهارم سه فرقه شده‌اند: فرقه

گفته که ملکوت چهارم قیصره‌اند که در روم میبودند و طیطوس رومی که بیت المقدس را دفعه دیگر خراب کرد از ایشان است، و فرقه گفته دیگر گفته‌اند که مراد از ملکوت بنی اسماعیل مذکور است، و قیصره را داخل ملکوت سیم میگیرند، و فرقه ثالثه ملکوت چهارم را مرکب از قیصره و قیداریه گرفته‌اند، و در نظر تمام ایشان همین مطلب بوده که عبارت را بنحوی درست کنند که هنوز داخل ملکوت پنجم نشده باشد، و از ابجائی که بر هر یک از مذاهب ثلاثه وارد می‌آید غافل شده‌اند یا تغافل کرده‌اند، و ما بعد از اینکه عبارت را موافق علامات که حضرت دانیال فرموده و مطابق آنچه در تواریخ عالم مذکور است معنی کردیم اشاره ببعضی از آن ابجاث خواهیم کرد. و الله ولی التوفیق.

آنچه از تدریس در کتب تواریخ مع اختلافها معلوم میشود اینست که اول پادشاهان عالم پیشدادیان که اول ایشان کیومرث است بوده‌باشد، و بعد از انقضاء دولت ایشان پادشاهی بکسانی که ایشان را کیان میگفتند، و اول ایشان کیقباد بود تعلق گرفت، و بعد اسکندر رومی بر عالم مسلط شده ملوک طوائف شد، و بعد از ملوک طوائف بطایفه دیگر که بساسانیان شهرت دارند تعلق یافت و ساسانیان بظهور دولت اسلام منقرض شدند، و این سلسله پادشاهان بزرگ عالم بودند، و سائر سلسله‌ها یا تابع بعضی از این پادشاهان بوده در ناحیه از نواحی مملکت بحکومت اشتغال داشتند یا اینکه ذیل یکی از این پادشاهان بزرگ بوده در حکم همان ملکوت بودند یا پادشاهی ایشان مختص

بشهری و ولایتی بودو در تعداد پادشاهان عالم نبودند، مثل فراغه مصر و پادشاهان بنی اسرائیل و عمالقه و امثال اینها. بلی در زمان ظهور پادشاهان ساسان در میان عرب پادشاهان بهمرسیدند و بزرگی ایشان بسیار شد و با وجود این ساسانیان را خدمت میکردند و در جنب ساسانیان بسیار ضعیف بودند. و باید دانست که آنچه علماء تواریخ در احوال بخت النصر گفته اند اختلاف بسیار کرده اند: بعضی گفته که در آیام پسر کودرز بود و از جانب کیان حاکم بابل بود، و مسعودی او را از جانب هر اسب حاکم بابل دانسته، اما در ذکر پادشاهان کلدانیین او را شمرده و کلدانیین بتقریر مسعودی چهل و پنج نفر بودند که در بابل زمین فرمان فرما بودند، و اول ایشان را نمرود جبار گفته و سی و سیم ایشان را بخت النصر جبار ذکر کرده. و از این تقریر معلوم شد که مسعودی کلدانیین را در زمان بخت النصر تابع فرس میدانسته. و بعضی از مؤرخین بخت النصر را پادشاه مستقل بر سر خود نقل کرده، و این قول موافق است با اعتقاد یهود: و بهر تقدیر غرض از ملکوت اول بنص حضرت دانیال بخت النصر است، و چنانچه بخت النصر پادشاه مستقل بوده باشد خواه از کلدانیین و خواه از غیر ایشان و از کیان نباشد مراد از ملکوت دویم کیان خواهد بود از لهراسب و کشتاسب و ما بعدهما: و بعضی از علماء تواریخ تاریخی بطریق جدول بعبارت ترکی نوشته و در آنجا تصریح کرده باینکه کورش مجوس کشتاسب است، و ضعیف کشتاسب در سلطنت مشهور است:

و علامت ملکوت سیم حضرت دانیال بر غیر اسکندر رومی
صدق نمیکند زیرا که پادشاهی که عالم گیر باشد و تمام ربع مسکون را
سیر کند و بعد از حضرت دانیال باشد و ملکوت دویم بدست او تمام
شود بغیر از اسکندر رومی نیست:

و مراد از ملکوت چهارم باید ساسانیان باشند، زیرا که تمام علامات که
حضرت دانیال فرموده بر ایشان صدق میکند، بجهت اینکه ایشان با
پادشاهان عرب با یکدیگر بزرگ شدند، و این بعد از ملوک طوائف بود، و
پادشاهان عرب از ایشان ضعیف تر بودند و پیوسته خدمت ایشان
رامیکردند و بمصالحه و مهادنه روزگار میگذرانیدند و با ایشان آشنا
بودند، نهایت مخلوط بایشان نمیشدند زیرا که مراد از مخلوط شدن
چنانچه علماء یهود تصریح کرده اند تزویج کردن است، و پادشاهان
عرب با اینکه از فرس ضعیف تر بودند هرگز بتزویج کردن با ایشان
راضی نشدند، و خبر کشتن کسری نعمان را در این خصوص مشهور
است، و واقعه عظیمه که بنی شیبان را با کسری در خصوص دختر نعمان
اتفاق افتاده در ألسنه و افواه مذکور و شعراء عرب در این خصوص اشعار
بسیار گفته اند، و این خاتون عاملی این حکایت را بتفصیل در کتاب
سوانح الرضیة نقل کرده. و آنچه حضرت دانیال خبر داده که ملکوت
چهارم که از آهن است بر همه غالب باشد در پادشاهان آل ساسان
ظاهر بود، زیرا که نقل کرده اند که روزی که نامه جناب خاتم پیغمبران
بخسرو پرویز که یکی از پادشاهان ساسان است رسید هفت پادشاه که

یکی خاقان چین و دیگری رای هند بود در پایه سریر او حاضر بودند، پس باید مراد از آهن پادشاهان اهل ساسان و مراد از خسف طینا عربند و تمام علامات درست آمد. و آنچه در وصف ملکوت پنجم فرموده بر ملکوت اسلام که قیداریه است درست می‌آید، زیرا که ایشان بزرگ شدند در روزگار همه آن پادشاهان در وقتی که ساسانیه و عرب پادشاه بودند، و اسکندریه نیز در روم هنوز بر پا بودند، و کیان و اشکیان نیز در دولت ساسانیان صاحب اعتبار و سردار و فرمان روا بودند، و تمام اینها در دست اسلام بر طرف شدند، و حال اثری از هیچ طائفه از طوائف نیست، و اسلام پر کرد اطراف عالم را با سم و آوازه خود. پس معلوم شد که غرض از ملکوت چهارم ساسانیه و عرب بودند و از پنجم اسلام، و سخن فرقه اولی از علماء یهود که ملکوت چهارم را به قیصره تعبیر کرده‌اند بی جاست، زیرا که باید ملکوت چهارم دو صنف باشند با هم و غیر مخلوط بهم و قیصره یک طائفه بودند. و همچنین بر قول فرقه دیگر که بقیداریه قرار میدهند نیز همین بحث وارد می‌آید، و بر هر دو قول و قول ثالث که بقیصره و قیداریه با هم قرار میدهند لازم می‌آید که ساسانیه را مطلقاً التفات نفرموده باشد، با اینکه ایشان پادشاهان بزرگ و صاحب تسلط بودند؛ و بر قول اول لابد قیداریه ملکوت پنجم میشود، یا اینکه تأویل کند و بگوید که قیداریه را نیز مثل ساسانیه انداخته و همین قیصره را که ذیل اسکندریه‌اند و فی الحقیقه پادشاهان علی حده نیستند ذکر کرده. و بر قول ثالث که ملکوت چهارم

را مشترک میان قیصره و قیداریه **YA11** میگیرند بحثی دیگر لازم میآید، و آن اینست که معنی با هم بودن و بهم مخلوط نشدن باطل میشود، زیرا که اول دولت قیداریه آخر دولت قیصره بود، و هرگاه جایز باشد که دو سلسله با هم نباشند بیکدیگر ضم کرده بیک ملکوت تعبیر کنند، چرا جایز نباشد که تمام پادشاهان عالم رابه یکدیگر منضم ساخته بیک ملکوت تعبیر شود و خواب بخت النصر بی مصرف شود. و از این مراتب تماما قطع نظر نموده میگوئیم که منتهای مطلب یهوداینست که بثبوت رسانند که هنوز ملکوت چهارم تمام نشده و وعده ظهور ملکوت پنجم نرسیده و آن در وقت ظهور ماشیح که در آخردنیاست خواهد بود، و ثبوت این مطلب مادام که کلام حضرت دانیال بی معنی و دروغ نسازند بکرسی نمینشینند، زیرا که از کلام آنحضرت معلوم شد که باید صاحب ملکوت پنجم در روزگاران این پادشاهان بهم رسد و او ایشان را تمام کند، و حال هیچ اثری از آثار آن پادشاهان که تعبیر طلا و نقره و مس بوده اند نیست و تمام بر طرف شده اند. و ایضا باید دانست که متقدمین علماء بنی اسرائیل در تفسیر آیه که در نشان چهاردهم کتاب زکریا پیغمبر مذکور است، و آن آیه اینست که «و ها یا یوم إحداد» الی آخرها، یعنی باشد یکروز که آن ظاهر است در پیش خدا نه روز باشد و نه شب در وقت غروب روشنائی ظاهر شود.. تصریح کرده اند که غرض از آن وقت که نه روز باشد و نه شب ایام دولت چهارم ملکوت است، و روشنائی ظاهر شدن اول ایام ملکوت

پنجم است. و تصریح کرده‌اند که ایام چهار ملکوت هزار سال است، و تمام علماء ایشان از متقدمین و متأخرین متفقند که ابتداء دولت بخت النصر در سنه سه هزار و سیصد و نوزده از هبوط آدم بوده، و همچنین متفقند که هجرت حضرت خاتم الأنبیاء در چهار هزار و سیصد و سی و چهار بوده، و این دو تاریخ یک هزار و پانزده سال میشود و ظهور اسلام بچند سال قبل از هجرت بود، پس هزار سال که ایشان قرار داده‌اند درست شد، و در اول ظهور اسلام وعده ظهور ملکوت پنجم رسید:

(مؤلف گوید) که این زکریا غیر از زکریا پدر یحیی است، و از زکریا پدر یحیی در میان یهود مطلقاً خبری نیست، چنانچه سابق بر این اشاره شد:

(نمایش دویم)

(در ذکر چهار حیوان)

در فصل هفتم از کتاب دانیال مذکور است که در سال اول پادشاهی بلشئصر پادشاه بابل حضرت دانیال شبی در خواب دید که در اطراف عالم دریای بزرگی پیدا شد و از آن دریا چهار حیوان بزرگ بیرون آمد که هر یک مغایر دیگری بود: حیوان اول بشکل شیر بود و پرها داشت مثل پرهای کرکس، و بعد از بیرون آمدن از دریا پرهای او ریخته شد و بر پاهای خود مثل آدمیان ایستاده و داده شد باو دل آدمیزاد: و حیوان دویم بشکل خرسی بود و آمد و در پهلوی آن یک

ایستاد و سه استخوان چون دنده در میان دندانهای او بود گفتند بأو
برخیز و بخور گوشت بسیار. و حیوان سیم بصورت پلنگ بود و چهار
پر داشت مثل پر مرغ و چهار سر داشت و داده شد بأو تسلط. و حیوان
چهارم شکل مهیب داشت و قوی بود بسیار و داندانهای او از آهن بود و
بزرگ بود میخورد و خورد میکرد و آنچه باقی میماند پایمال میکرد، و
این حیوان از جمیع آن حیوانات عجیب تر بود و ده شاخ داشت. دانیال
میفرماید که: چون در آن شاخها نگریستم دیدم که شاخ کوچکی از
میان آن شاخها بیرون آمد و سه شاخ از آن شاخها کنده شد و افتاد از
پیش آن شاخ کوچک و بر شاخ کوچک او چشمان بود مثل چشم آدمی و
دهنی بود که سخنان بزرگ میگفت، و بعد از آن دیدم که
کرسیها گذاشته و پیری سال خورده و بر بالای آن نشست که لباس او
مثل برف سفید بود و موی سرش پاگیزه بود و کرسی او چون شعله
آتش سوزان بود، و ورود خانه از آتش از پیش او بیرون میآمد و کشیده
میشد و هزارهزار از خدمتکاران او را خدمت میکردند و بسیار بسیار
در پیش او ایستاده بودند، و بدیوان کردن نشست و کتابها گشوده شد و
دیدم که آن شاخ سخن میگفت، و دیدم که کشته شد و سوخته شد آن
حیوان و باقی حیوانات سلطنت از ایشان گرفته شد و مهلت داده شدند
تا وقت وعده، و دیدم در میان این از آسمان کسی بصورت انسان آمد تا
رسید بنزد آن پیر که بر کرسی نشسته بود و بأو داده شد تسلط و
عزت و پادشاهی، و مقرر شد که همه قومها و امتهای او را

خدمت کنند، و تسلطی با او داده شد که از او باز گرفته نشود و پادشاهی با او داده شد که تباه نشود. و من از این احوال پریشان خواطر شدم و بنزدیک یکی از آنها که ایستاده بودند رفتم و از او استفسار کردم، گفت: تعبیر اینها اینست که چهار حیوان که دیدی چهار پادشاه باشند که در روی زمین بهم رسند و بعد از ایشان پادشاهی کنند خاصان بلند مرتبه «و یحسنون ملخوتاعد عالما و عد عالم عالمیا» یعنی و نیکو نگاه دارند پادشاهی را تا عالمها و تا عالم عالمها. دانیال میفرماید: که خواستم که تحقیق کنم حیوان چهارم را که عجیب تر از همه آنها بود و بسیار مهیب بود و دندان آهن داشت و ناخن مس داشت و میخورد و خورد میکرد و پایمال میکرد، و سؤال کردم از ده شاخ که در سر داشت و از شاخ دیگر که بیرون آمد و از افتادن سه شاخ و چشمهای آن شاخ و دهن آن و سخن گفتن بزرگ آن و از اینکه آن شاخ کوچک جنک کرد بخاصان غالب شد و از اینکه عتیق روزگاران بیامد و دین داد بخاصان بلند مرتبه و اینکه دیدم که وقت رسید و پادشاهی رانیکو قبول کردند خاصان؟ چنین گفت که: حیوان چهارم پادشاه چهارم باشد که در زمین بهم رسد که عجیب تر از آن سه پادشاه باشد بخورد همه زمین را و بکوبد و خورد کند، و شاخهای ده گانه او ده پادشاه باشند که برخیزند، و بعد از ده پادشاه پادشاهی برخیزد که عجیب تر از ایشان باشد سه پادشاه را بر طرف کند و سخنان از جانب بالا گوید و بخاصان بلند مرتبه ناسزا گوید و خواهش کند تغییر دادن

وقتها و شریعت و داده شود بدست او تا وقت و در وقت و نصف وقت، و اینکه بدیوان بنشست بگردانید و نیست کردو کم کرد پادشاهی او را تا آخر، و پادشاهی و سلطنت و بزرگی که پادشاهی تمام عزیر آسمان بوده باشد بخشیده شود بقوم خاصان بلند مرتبه پادشاهی او پادشاهی عالم است، و هر سلطانی برای او خدمت کنند و سخن او رابشنوند. دانیال میفرماید: تا این جا بود آخر سخن، و من بسیار آشفته شدم و این سخن را در دل نگاه داشتم. (مؤلف گوید) که علماء یهود تماما در این مقام ذکر کرده اند که مقصود از این نمایش و نمایش صنم یکی است، و تعبیر سه حیوان اول همان تعبیر سه ملکوت اول آن نمایش است، و چون در این سه ملکوت اختلافی نکرده اند در این سه حیوان نیز اتفاق دارند، و اختلاف ایشان در تعبیر حیوان چهارم مثل اختلافی است در تعیین ملکوت چهارم مذکور شد، و همان اقوال بعینها در این مقام مذکور است. و یوسف بن کوریون در کتاب تاریخ خود میگوید: که بعد از مردن اسکندر یویانی مملکت را چهار امیر او تقسیم کرده هر یک در ربعی فرمان فرما شدند، و بعد از گذشتن روزگاری قیصره بهم رسیده آن سلسله‌های چهار گانه را برطرف کردند. و گویا ابن کوریون مصداق چهار پر و چهار سر حیوان سیم را که باتفاق جمیع علماء یهود اسکندر است این چهار امیر میدانسته، فلهمذا در اول ذکر قیصره تصریح میکند باینکه اینست تعبیر حیوان چهارم که در کلام دانیال مذکور است. نهایت چون یوسف مذکور معاصر سلطان هشتم از قیصره بوده

نتوانسته که تحقیق کند که غرض از ده پادشاه کیست و کدام است، و مقصود از آن شاخ کوچک چیست. و خلاصه کلام ابن کوریون در این مقام اینست که: پادشاه هشتم از قیصره که پدر طیطوس رومی بود بمحاصره بیت المقدس آمد و مدتی بمحاصره قیام نمود تا اینکه خبر بر طرف شدن قیصر هفتمین رسید و سلطنت روم پدیر طیطوس قرار گرفت و او پسر خود را بر لشکری که بمحاصره مشغول بودند سردار کرده خود بدار الملک رفت و طیطوس بر بیت المقدس تسلط یافت و آنرا خراب کرد و بنی اسرائیل را اسیر کرد و ایشان را ذلیل ساخت. و صاحب تاریخ که یوسف بن کوریون است گفته که من در جمیع مقدمات حاضر بودم و همه را برای العین مشاهده کردم. و چون سائر مفسرین یهود مقصودی و مقصدی بغیر از این نداشته‌اند که سخنی بگویند و عبارت را بطریقی معنی کنند که هنوز زمان ملکوت چهارم باقی باشد و نوبت دولت بخاص خاصان نرسیده باشد و مطلقاً در بند اینکه آنچه میگویند مربوط است یا نه و موافق علامت درست می‌آید یا نمی‌آید نبوده‌اند و باعتقاد خویش صنم را حسب الخواش خود معنی کرده‌اند لهذا در این مقام زیاده بر اینکه مقصود از این و آن نمایش یکی است چیزی نگفته‌اند. و والد فقیر در رساله موسومه بانباء الأنبياء که بعد از تشریف بشرف اسلام بتصنیف آن موفق شده‌اند تعبیر سه حیوان اول که اثبات و نفی مطلبی بر آن موقوف نبوده از علماء یهود پذیرفته‌اند و در تعبیر حیوان چهارم متابعت یوسف بن کوریون که فی الحقیقه اعلم

و اقدم آن سلسله است نموده کلام او را بر طائفه یهود حجت ساخته در
اتمام آن فرموده اند: که مراد از شاخ کوچک طیطوس است که بر بیت
المقدس مسلط شد و خاصان بلندمرتبه بنی اسرائیل را ذلیل کرد و
بیت المقدس را خراب کرد و خواست که شریعت خدا را تغییر دهد. و در
تفسیر اینکه داده شود بأو وقت و دو وقت و نصف وقت میفرمایند که
شادی مراد از وقت دویست و ده سال بوده باشد و مراد از دو وقت دو
چندان که عبارت از چهار صد و بیست سال بوده باشد و مراد از نصف
وقت یکصد و پنج سال بوده باشد که مجموع آن هفتصد و سی و پنج
سال بوده باشد، و در اثبات این مدعا محتاجیم بدو مقدمه: «اول» در
توجیه تفسیر یک وقت بمدت دویست و ده سال: «دویم» در اثبات
امتداد مدت پادشاهی ملکوت بمدت هفتصد و سی و پنج سال. اما توجیه
تفسیر یک وقت بمدت مذکوره اینست که ابتداء رفتن یعقوب و
فرزندانش بمصر تا وقت بیرون آمدن بنی اسرائیل از آنجا که در این
زمان در تعب و مشقت بودند دویست و ده سال بوده، پس مراد از یک
وقت همین قدر مدت خواهد بود. و اما امتداد مدت پادشاهی ملکوت
چهارم باین نهج است که در تاریخ یوسفون در آخر فصل سیم مذکور
است ابتداء پادشاهی ملکوت چهارم با ابتداء پادشاهی هشمو نائیم که
یکی از پادشاهان بنی اسرائیل است موافق بود، و از ابتداء پادشاهی
هشمونائیم تا خراب شدن بیت المقدس در مرتبه ثانی دویست و شش
سال گذشته بود، و از هبوط آدم تا خراب شدن بیت المقدس در مرتبه

ثانی سه هزار و هشتصد و بیست و هشت سال گذشته بود، و بعثت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله در چهار هزار و سیصد و سی و چهار بود، و بیست و سه سال بعد از بعثت انحضرت مسلمانان بر سر بقیه ملکوت چهارم که پادشاهی ایشان هر قل بود رفتند و ایشان را بر طرف کردند. بنابراین ابتداء پادشاهی ملکوت چهارم تا وقتیکه هر قل پادشاه آخر ایشان بر طرف شده است هفتصد و سی و پنج سال میشود، و شبهه نیست که بعد از انقضاء ملکوت چهارم ابتداء ملکوت پنجم است، پس مراد از ملکوت پنجم اسلام است و ایشانند خاص خاصان. تمام شد خلاصه کلام و الدم علیه الرحمة، و فقیر را هنوز در این مقام شبهه چند بخاطر میرسد:

«اول»- اینکه در کلام حضرت دانیال تصریح شده است که آن پادشاه که تعبیر شاخ کوچک است بعد از ده پادشاه بهمرسد، و طیطوس باعتقاد یوسف بن کوریون بعد از هشت پادشاه بوده، و آنچه مسعودی در مروج الذهب نوشته اینست که طیطوس بعد از شش پادشاه پادشاه شد بشرکت دیگری و تنهائی پادشاه نبود، و اینکه از کلام حضرت دانیال چنین مستفاد میگردد که باید پادشاه ملکوت چهارم یازده باشندده نفر تعبیر ده شاخ و یک نفر که در آخر است تعبیر شاخ کوچک، و قیصره بنابر آنچه مسعودی نوشته از اول تا قسطنطین که یکی از پادشاهان بزرگ ایشان است و او همان پادشاه است که از بت پرستی بیرون آمد داخل دین نصرینت شد زیاده از چهل نفر بوده اند، و همچنین

از قسطنطین تا هر قل جمعی کثیر از ایشان بسلطنت رسیده‌اند، و آنچه بعضی در تعیین ده نفر گفته‌اند که همان هشت نفر که یوسف بن کوریان اسم ایشان رامذکور کرده است با قسطنطین و هر قل ترجیح بلا مرجح بلا و سخن بی‌دلیل است و اعتمادی بر آن نیست.

«دویم»-اینکه قیصره وقتی تعبیر حیوان چهارم میشوند که تعبیر اول بخت النصریه بوده باشند، و ظاهر کلام حضرت دانیال اینست که این چهار پادشاه بعد از این نمایش بهم‌رسند، زیرا که در کلام آن فرشته که از برای دانیال حیوانات را تفسیر می‌فرمود لفظ «یقومون» بصیغه مضارع مذکور است، و مضارع بلغت عبری بمعنی ماضی دیده‌نشده، و این نمایش از برای دانیال در زمان بلشئصر پسر بخت‌النصرا اتفاق افتاد، و در آن وقت پادشاهی بخت‌النصریه بر پا شده و مدتی بر آن گذشته بود، بلکه قریب با تمام رسیده بود. و اگر کسی گوید که چون در نمایش صنم از تمام مفسرین کلام دانیال تخلف ورزیدی و ملکوت چهارم را بآل ساسان تعبیر کردی و حال اینکه هیچ یک از ایشان این سخن را نگفته بودند بلکه بآن راضی نیز نبودند، پس ترا چه چیز مانع است که با ایشان در این سخن که مراد از دو نمایش یکی است موافقت نمائی و این را نیز بهمان آل ساسان تعبیر کنی؟

جواب می‌گوئیم: که ما در این رساله التزام کرده‌ایم که سخن بی‌دلیل نگوئیم و از کسی نپذیریم و در بند رضا مندی احدی بغیر از خدای خالق آسمان و زمین نباشیم و از سر زنش کسی نیندیشیم و آنچه

راحیق میدانیم و بکرسی میتوانیم نشانید بگوئیم، و چنانچه خواهیم که این نمایش راهمان تفسیر که در نمایش صنم ذکر شد تفسیر کنیم از عهده آن بیرون نخواهیم آمد، زیرا که معلوم نیست که مقصود از حیوان اول کیست و بر پا ایستادن او و داده شدن با و دل آدمیزاد اشاره بچیست و چرا بشکل شیر بود و پرها بسان کرکس داشتن و بعد از بیرون آمدن ریختن چه مقصود است، همچنین سائر حیوانات و جزئیات صفات آنها مبهم مانده، پس از تعیین و تفسیر آن گذشتن و آنرا حواله بأهل آن نمودن اولی خواهد بود. عسی الله ان یأتینا بالفتح او امر من عنده. و آنچه بر سبیل احتمال در این مقام مذکور میشود اینست که شاید مقصود از این نمایش و نمایش صنم غیر یکدیگر بوده باشد، زیرا که نمایش صنم از بخت النصر اتفاق افتاده بود، و آن اشاره بود بأموری که در مملکت او و ماحوی اتفاق میافتاد، و احوال پادشاهانی بود که بر ملک بابل و آن سرزمینها مسلط خواستند شد، و این نمایش تعلق بحضرت دانیال داشت. و ظاهر اینست که ذکر پادشاهان بیت المقدس و احوال آن سرزمین و چگونگی حال بنی اسرائیل بوده باشد، پس هر دو را حمل بر یک معنی کردن بعید خواهد بود. و یکی از مؤیدات قویه ما در اینکه ملکوت چهارم نمایش صنم رابه آل ساسان تعبیر کردیم و بقیاصره تعبیر نکردیم همین بود که قیاصره راهرگز بر مملکت بابل و آن ولایات که در تصرف بخت النصر بود تسلطی بهم نرسید، و همیشه آل ساسان بر آن زمین مسلط بودند. و مبادا یهودی را از مطالعه این

فصل بخاطر رسد که اعتراف و اقرار ما بعجز از فهمیدن مقصود از این فصل کلام حضرت دانیال موجب ضعف ادله داله بر اصل مطلب که اثبات نبوت خاتم انبیاست میشود، زیرا که بعون الله تعالی ما اثبات آن مطلب را بوجوه مختلفه نموده و خواهیم نمود، و از اینکه ما این فصل را نفهمیدیم دلیل یهودنمیشود، زیرا که ایشان نیز در نفهمیدن با ما شریکند.

نمایش سیم

(در ذکر غوچ و بز)

در فصل هشتم کتاب دانیال مذکور است که در سال سیم از پادشاهی بلشئصر بعد از آنکه نمایش اولین بر من ظاهر شده بود و در کنار رودخانه ای ایستاده بودم چشم را گشاده دیدم که یک غوچ در کنار آن رودخانه ایستاده بود و شاخها داشت و آن شاخها بلند بود و یکی بلندتر بود از دویمین و آن بلندتری بالا رونده بالا رونده بود در دیگری، و آن غوچ شاخ میزد بجانب مغرب و جنوب و شمال و هیچ حیوان در پیش او نمیایستاد و خلاص کننده نبود حیوانات را از دست او، و آنچه خواهش او بود میکرد و بزرگ شد. و بعد از آن بزی را دیدم که از همه بزها کوچک تر بود از جانب مغرب آمد و بر همه روی زمین سیر کرد و نبود پاهای او رسنده بزمین و از میان دو چشم او شاخی نمودار شد و بیامد بنزدیک آن غوچ که در کنار رودخانه ایستاده بود و حمله کرد بر او بزد او را و بر هم شکست شاخهای او را و آن غوچ نتوانست که

در پیش او بایستد و او را بزمین انداخت و پایمال کرد و نبود خلاصی دهنده‌ای مر آن غوچ را از دست آن بز، و آن بز کوچک بسیار بزرگ شد و آن شاخی که داشت بخودی خود شکسته شد و بر جای آن چهار شاخ دیگر برآمد که محاذی چهار طرف آسمان بود، و از یکی از آن چهار شاخ یک شاخ دیگر بیرون آمد و بزرگ شد تا جنوب و مشرق و بیت المقدس و بزرگ شد تا بسپاه آسمان رسید و سپاه آسمان و ستارهای آن را بزمین انداخت و پایمال کرد و از او برخواسته شد قربانی دائمی و انداخته شد جای خاص آن و کرد آنچه کرد و فیروزی داده شد.

(مؤلف گوید) که آنچه در این مقام بغوچ تعبیر کرده شد در کتاب دانیال بلفظ ایل مذکور است، و چون مفسرین یهود ایل رابه غوچ تفسیر کرده بودند ما نیز متابعت ایشان کردیم، و الا ظاهر اینست که ایل بمعنی کبش که نوع ذکور معز است بوده باشد چنانچه در عربی باین معنی آمده. و بالجمله مقصود از این کبش سلسله مجوسیه‌اند که پیش از اسکندر سلطان و فرمان فرما بودند، و سلطنت ایشان بهمه اطراف عالم سوای مشرق زمین که در تصرف سلاطین ترک بود و پیوسته بامجوسیه جدال میکردند رسیده بود، و پادشاهان اطراف از جنوب و مغرب و شمال منقاد ایشان بوده فرمایشات ایشان را بجز اطاعت چاره نداشتند، و از همه آن پادشاهان که تابع مجوس بودند اهل روم ضعیف تر و کوچک بودند، فلهمذا در این نمایش اسکندر را ببز که نوع اناث کبش است تعبیر فرمودند که از همه بزها کوچک تر بود، و شاخ بزرگ آن بز خود اسکندر

است که بر پادشاهان مجوس مسلط شد و ایشان را شکست و بخودی خودمرد و کسی او را بر طرف نکرد، و بعد از او آن چهار امیر که یوسف **YA12** ابن کوریون نقل کرده بسلطنت رسیدند و هر یک در ربعی سلطنت کردند و تعبیر آن چهار شاخ که بجای یک شاخ روئیده ایشانند، و از یکی از آن امیران که در مملکت روم فرمان فرما بود قیاصره که تعبیر آن شاخ است که از یکی از آن شاخها روئیده بیرون آمده بسیار بزرگ شدند و سلطنت و عظمت ایشان بسیار شد، و با بزرگان بنی اسرائیل که در آن زمان خداپرست و خوبان منحصر بایشان بود و ستارهای راه هدایت و لشکر خدا بودند جنکها کردند، و آخر الأمر طیطوس بر بیت المقدس مسلط شد و آن مکان مقدس را خراب کرد و رسوم و شریعت بنی اسرائیل که عمده آن قربانی کردن در بیت المقدس بود از میان برخاسته شد و آن مکان شریف خراب و بائر ماند، و آنچه خواست از جور و تعدی کرد. و مخفی نماناد که آنچه در این نمایش مذکور است که آنشاخ از یکی آنشاخهای چهار گانه بیرون آمد مؤید است بر آنچه در نمایش صنم مذکور شد که قیاصره ذیل اسکندریه اند. و الله تعالی يعلم. برگشتیم بتتمه کلام حضرت دانیال، آنحضرت میفرماید که شنیدم که فرشته با فرشته سخن میگفت و سؤال او این بود که «عدمانی هجاز ون هتا مید و هپشع قومم تت و قدش و صبامر مس» معنی تحت اللفظ این فقره اینست که تا کی این وحی این دائمی و این گناه شوم داده شود و قدوس و سپاه پایمال

باشد. و والد فقیر در رساله انباء الانبیاء میفرماید که حاصل معنی این سؤال اینست که پرسید تا کی خواهد بود این وحی و نمایش که تفصیل آن مذکور شد که عبارت از گذارش احوال سه سلسله ملکوت باشد. غرض اینکه میپرسد که نهایت مدت پادشاهی سه پادشاه که تسلط ایشان غضب خداست کی خواهد بود و تا کی خواهد بود دائمی، یعنی حکم قربانی دائمی که از جمله عبادات بنی اسرائیل بود تا کی خواهد بود و حکم آن باقی و منسوخ نخواهد بود و تا کی خواهد بود این گناه شوم، یعنی آن بت پرستی تا کی رواج خواهد داشت و قدوس و سپاه تا کی پایمال خواهند بود، یعنی بیت المقدس و لشکر خدا تا کی پایمال این جماعت بت پرستان خواهند بود. و بعد از سؤال آن فرشته جواب داد و در جواب خطاب بحضرت دانیال نمود، چون غرض از سؤال و جواب اعلام آنحضرت بود، و الفاظ جواب اینست «و یومر الی عد عرب بقر ألقیم و شلش ماوت و تصدق قدش» یعنی بمن گفت تا پسین و بامداد دو هزار و سیصد و راست شدن قدوس. بدانکه بعضی از مفسرین کلام حضرت دانیال دو هزار و سیصد را بدو هزار و سیصد روز تعبیر کرده اند، و بعضی از تفسیر آن ساکت مانده اند و بعضی بأمور چند وارد آورده اند که درست نیامده و خلاف آن ظاهر شده. و آنچه والد فقیر در تعیین آن گفته بحسب ظاهر درست تر میآید، و آن اینست که دو هزار و سیصد را بدو هزار و سیصد سال معنی فرموده، و فرموده که چون از جمله سؤالات این بود که تا کی خواهد بود این بت پرستی و خرابی

بیت المقدس. و آنچه مشاهد و مرئی است بت پرستی به ظهور اسلام بر طرف شد و بیت المقدس از خرابی بر آمد، پس از انتهای آن مدت ظهور اسلام خواهد بود، و راست شدن قدوس بعثت پیغمبر آخر الزمان خواهد بود. و چون انتهاء آن معلوم شد باید معلوم شود که ابتدای آن کجا و بکه میرسد، و هرگاه دو هزار و سیصد حمل بر روز شود پیش از ظهور اسلام باین قدر زمانی امری نبود که توان ابتدا قرار داد، پس حمل بر سال نموده میگوئیم که ظهور اسلام در سال چهار هزار و سیصد و سی و چهار از هبوط آدم بود، و ولادت حضرت اسماعیل بنص تورات در دو هزار و سی و چهار بود، پس ما بین این دو واقعه دو هزار و سیصد سال خواهد بود، پس ابتداء مدت مذکور ولادت حضرت اسماعیل خواهد بود. و وجه اینکه چرا فرشته ابتدا را از ولادت آنحضرت قرار داده بر فطن زیرک مخفی نخواهد بود، زیرا که ولادت آنحضرت اول ظهور کرامت پیغمبر عربی بود، چنانچه در باب اول این کتاب معلوم شد. برگشتیم بنقل تتمه نمایش حضرت دانیال، میفرماید که بعد از دیدن این علامات طلب فهمیدن آنها نمودم دیدم در برابر من کسی بصورت مردی ایستاده و ندائی شنیدم از میان نهر که گفت ای جبرئیل بفهمان با و این وحی را، و بیامد جبرئیل بپهلوی من و از آمدن او ترسیدم و بررو افتادم، گفت بمن جبرئیل که بفهم ای فرزند آدم این نمایش را که متصل است بقیامت. من از سخن گفتن او بیهوش شدم و بررو در افتادم جبرئیل مرا بر پا داشت و گفت: ترا اعلام میکنم از آنچه

خواهد شد تا عاقبت، این غضب آن غوچ که دیدی که صاحب شاخها بود پادشاه مادی و پارش خواهد بود، و آن شاخ بزرگ که از میان دو چشم او بیرون آمد اولین ایشان خواهد بود، و آنچه دیدی که آنشاخ شکسته شد و در جای آن چهار شاخ دیگر بیرون آمد چهار پادشاه خواهد بود که از قوم او بیرون خواهند آمد و نباشند بقوت او، و در عاقبت پادشاهیت که نزدیک تمام شدن جرم گناه کاران است برخیزد پادشاه سخت روی فهم کننده و قوی شود نه بقوت خود معجزها را تباه کند و فیروزی یابد و بکند و تباه کند قویها را و قوم خاصان را و بر عقل فیروزی یابد مکرها در دست و دل او باشد و در همواری تباه کند بسیاری را و بر روی امیر امیران بایستد و بتمام شدن قوت شکسته شود، و نمایش صبح و شام که گفته شد راست است و تو پنهان کن این وحی را تا روزگاران بسیار. دانیال میفرماید که من شکسته شدم و بیمار شدم چند ایام و بر خواستم که بفعل آورم خدمت پادشاه و غمگین بودم بدان نمایش و نتوانستم که بفهمم (مؤلف گوید) که مراد از مادی و پارس مداین و فارس است، و مراد از یاون یونان است، و مراد از پادشاه سخت روی فهم طیطوس رومی است که بر بیت المقدس مسلط شد و صاحبان قوت بنی اسرائیل را شکست. و مکر و حيله و فریب طیطوس در تاریخ یوسف بن کوریون با بسط وجهی مذکور است هر که خواهد مطلع شود بآن رجوع کند، و آنچه فرموده که نتوانستم بفهمم غرض نمایش صبح و شام است.

نمایش چهارم

(در ذکر هفتاد هفته حضرت دانیال)

در فصل نهم کتاب حضرت دانیال مذکور است که در سال اول پادشاهی داریاوش مطالعه میکردم کتابهایی را که در آن بود شماره هفتاد سالی که خداوند عالم خبر داده بود بأوصیاء پیغمبر که باید بیت المقدس در آن ظرف مدت خراب باشد، پس روزه گرفتم و پلاس پوشیدم و بر خاکستر نشستم و در مقام تضرع و زاری بر آمدم و تضرع کردم بسوی خدای خالق خود و گفتم ای خدای خالق بزرگوار وفا کننده بوعدها خطا کردیم و براه کج رفتیم و ظلم بر خود کردیم و تو را فرمان برداری نکردیم و نشنیدیم سخن پیغمبران تو را که از جانب تو سخن گفتند بگذشتگان ما خداوندا حکم تو عدل است و ما شرمسار و روسیاهیم رحمتها و بخششها از جانب تو است و ما همه گناه کاریم و از فرمان توو پیغمبران تو بیرون رفته ایم و آنچه بما رسیده است بسبب گناهان ماست که ما را خبر داده بود بنده تو موسی بحصول پیوست سخنان او که گفته بود بما، و معصیت بسیار کردیم و توبه نکردیم و پشیمان نشدیم و رسید به ما آن سزاهای بدیهای آن اعمال، زیرا که درست کردار و عادل است خدای خالق ما، و اکنون بشنو ای خدای خالق ما تضرع بنده خود را و ناله های او را و رحم کن بر آن زمین مقدس که خراب شده است بامر تو، خدایا مستجاب کن دعای ما را و رحم کن پریشانی ما و پریشانی آن شهر که عبادت در آن شهر میکنیم، مائیم

رانندگان و تضرع ما بامید بسیاری رحمت تو است، خدایا بخش ما را و مستجاب کن دعاهای ما را و بتأخیر مینداز استجابت دعای ما را زیرا که میخوانیم تو را و دعای کنیم بنام تو و این قوم پرستندگان تواند و این شهر شهر برگزیده تو است و من اقرار کننده‌ام بگناهان خود و گناهان قوم خود که بنی اسرائیل اند، قبول کن التماس مرا و استجابت کن دعای مرا. حضرت دانیال میفرماید که من در نماز بودم و تضرع میکردم که ناگاه همان جبرئیل که او را در وحی سابق دیده بودم و میشناختم پروازکنان بنزد من آمد و وقت شام بود که بنزدیک من رسید و گفت ای دانیال اکنون آمدم که بفهمانم تو را در اول تضرع کردن که بیرون آمد سخن و من آمدم که اعلام کنم تو را زیرا که تو پسندیده‌ای، فهم کن سخن را و بفهم نمایش را، و الفاظ جبرئیل اینست «شابو عمیم شبعیم نحنخ عل عمخا و عل عیر قاد شخا لخا لخلی هپشع و لحاتم حطاوت و لخر عاون و لهائی صدق عولائیم و لحتوم حازون و نابی و لمشوح قدش قاد اشیم» یعنی هفته‌های هفتاد بریده شد و بر قوم تو و بر شهر خاص تو بجهت تمام شدن جرم و ختم شدن خطا و بکفاره شدن گناه و باوردن راستی عالمها و مهر شدن نبوت نبی و بزرگ شد خاص خاصان.

(مؤلف گوید) که تمام علماء یهود متفقند که شابوع در این آیه بمعنی هفت سال است، و این معنی مطابق است با آنچه در لغت عربی سابوع بسین مهمله استعمال میکنند، زیرا که اطباء و منجمین در تقسیم عمر

مولود گویند که در سابوع اول چنین و چنان خواهد شد، و در دویم چنین، و غرض ایشان در هفت سال اول و هفت سال دویم است و در فصل دهم کتاب دانیال نیز که شابوع بمعنی هفت روز استعمال شده مقید بیامیم است، پس مراد از هفتاد هفته هفتاد هفت سال که چهارصد و نود سال است خواهد بود. و ایضا تمام علماء اتفاق کرده اند که در این آیه خبر است از آبادی بیت المقدس در مرتبه دویم، نهایت هیچ یک متوجه معنی آن نشده اند که معنی تحت اللفظ این آیه بچه نحو با یکدیگر مربوط میشود و چه نحو جواب استدعاء حضرت دانیال میشود، بلکه خلاصه آنچه که گفته اند این است که در این آیه شش امر مذکور است: اول تمام شدن جرم، دویم ختم شدن خطا، سیم کفاره شدن کفاره شدن گناهان، چهارم آوردن عدل عالمیان، پنجم مهر شدن نبوت، ششم بزرگ شدن خاص خاصان. و گفته اند که سه امر اول در آن زمان که بیت المقدس آباد شد بعمل آمد، و در سه امر آخر اختلاف بسیار کرده اند: مثل اینکه بعضی گفته اند که این سه امر بعد از قیامت بوقوع خواهد رسید، و بعضی دیگر گفته اند که این سه امر هم در بیت المقدس ثانی بعمل آمد، و راستی عالمها را با آبادی بیت المقدس ثانی تعبیر کرده اند، و مهر شدن بنی و نبوت را هم گفته اند که در بیت المقدس ثانی در میان بنی اسرائیل بوقوع پیوست، و بزرگ شدن خاص خاصان را میگویند که عبارت از اینست که بیت المقدس خراب بود آباد شد و بزرگ شد. و بطلان امثال این سخنان و عدم ربط آن بمقصود ظاهر

است، و خلاصه آنچه والد فقیر در رساله انباء الأنبياء فرموده‌اند اینست که مراد از هفتاد هفته سال است، و این معنی در میان بنی اسرائیل شایع است، و مجموع هفتاد هفته چهار صد و نود سال میشود، و ابتداء مدت هر چند معلوم نیست اما چون از سخنان جبرئیل که بعد از این مذکور خواهد شد ظاهر میشود که انتهای آن خراب شدن بیت المقدس ثانی از دست طیطوس، پس بنابراین ابتداء مدت خراب شدن بیت المقدس در مرتبه اولی خواهد بود زیرا که ما بین دو خرابی چهار صد و نود سال بود، و مراد از قطع شدن این مدت بر بنی اسرائیل و شهر خاص که بیت المقدس است تعیین و تقدیر این مدت است بر ایشان، باین معنی که پیش از آن از برای ایشان مهلت نیست، و بعد از انقضای این مدت باید ایشان بر طرف شوند و مذهب و ملت ایشان نسخ شود و بیت المقدس خراب شود و پادشاهی و پیغمبری از ایشان بدیگران منتقل شود، و مراد از آوردن راستی عالمها قرآن است که اخبار صادقه عالمها در آن مذکور است، و معنی ختم شدن نبی و نبوت ظاهر است، و مراد از بزرگ شدن خاص خاصان ظهور پیغمبر آخر الزمان است که بآنحضرت ختم شد نبوت. تمام شد خلاصه سخن انباء الأنبياء، و آنچه در این مقام بخاطر فقیر میرسد اینست که نوشته میشود: بدانکه کلمه «نخنخ» را در ترجمه کتاب دانیال بریده شدن نوشته‌اند، و طائفه یهود دار العباده یزد نخنخ را بمعنی قطع شد ترجمه میکنند و بریده شد هم باین معنی میتواند بود که خلاصه آن چنین باشد:

که هفتاد هفته دیگر بر قوم تو قرار داده شد و امر ایشان باین مدت بریده و اندازه کرده شد، و این معنی را از کتاب شارا شیم میتوان فهمید. و «لخلی هیشع» با پنج فقره دیگر احتمال میرود که متفرع بر فقره اولی باشد، و معنی چنین شود که هفتاد هفته دیگر فرصت از برای قوم تو و شهر تو قرار داده شد تا در این مدت گناهان را کفاره کنند و خطاها را تمام کنند- الی آخر الفقرات. و گویا مراد بنی اسرائیل نیز همین معنی بوده در آنجا که گفته اند که سه امر اول در آبادی دویم بیت المقدس اتفاق افتاد، و بنابراین معنی شاید که مراد از سه فقره آخر خبر از بعثت حضرت عیسی بن مریم بوده باشد، و خلاصه این باشد که این مدت دیگر بنی اسرائیل فرصت داده شد که چنین شخص عظیم الشانی از میان ایشان بهم رسد و کتاب خدا را ظاهر کند و نبوت بوجود او در میان بنی اسرائیل ختم شود. نهایت در مقام ایرادی بذهن میرسد و آن اینست که سه امر اول از جمله شش امر در آبادی بیت المقدس اتفاق نیفتاد، زیرا که ایشان بعد از دخول آن زمین معصیت بسیار کردند و هر روزه بدعت تازه ای از برای خود قرار دادند و بر قتل انبیاء مثل زکریا و یحیی و غیر هما اقدام نمودند حتی اینکه چنین میدانند که حضرت عیسی را نیز کشتند، و مطلقا در قید اینکه گناهی را کفاره کنند یا از معصیتی پشیمان شوند نبودند تا اینکه ثانیاً رسید بایشان آنچه رسید. و شاید کسی در جواب گوید که خدا ایشان را فرصت داد از برای این اعمال و ایشان بر پا نداشتند، و بر پا نداشتن تقصیری بود از ایشان،

و میتوان بود که فقرات ست علت موجب فرصت دادن بنی اسرائیل بوده باشد. و حاصل معنی چنین شود که چون بسبب التماس و استدعاء حضرت دانیال یا بجهت دیگر از جهات مثل اسیر بودن و زحمت کشیدن و غیر ذلک گناهان گذشته ایشان کفاره شد و جرمهای ایشان تمام شد و خطاهای ایشان محو شد، پس باین جهت مدت دیگر برای ایشان قرار داده شد. و چون احتمال میرفت که حضرت دانیال یا دیگری را بخاطر رسد که هرگاه گناهان ایشان آمرزیده شد و خداوند عالم بر ایشان ترحم و شفقت فرمود پس چرا باید فرصت و راحت ایشان در این مدت قلیل مقدر شود و چرا تا آخر عالم ایشان مرفه نباشند؟ فلماذا سه فقره آخر را بجهت رفع این شبهه فرموده، و طریق دلالت بر این مدعا بدین نحو است که چون در نزد ارباب ملل عمر دنیا مؤجل و از برای آن ابتداء و انتهای مقدر است خصوص نزد یهود که بر این مطلب کمال اصرار دارند و تمام ایشان بتخصیص حضرت دانیال را معلوم بود که خاص خاصان بزرگ خواهد شد و راستی عالمیان خواهد آورد و بظهور آن بزرگوار نبوت ختم خواهد شد. و این امور از جمله مقدراتی است که تغییر در آن ممکن نیست، پس ایشان را خبر داد که از این بیشتر زمان بشما نمیرسد و میباید که بعد از این مدت اسباب ظهور خاص خاصان فراهم آید. و فی الحقیقه این نیز مژده بود بنی اسرائیل را، زیرا که ایشان پیش از ظهور آنحضرت بسیار شایق و طالب آنحضرت بودند، چنانچه هنوز هم اظهار این مطلب میکنند و میگویند

که ما انتظار او را میکشیم و همه روزه چشم در راه و صول آنحضرت هستیم. و اگر کسی گوید که در آخر هفتاد هفته که آن وقت خرابی بیت المقدس است در مرتبه ثانی تا ظهور خاص خاصان که مصداق آن پیغمبر آخر الزمان علیه صلوات الله الملك المنان است زمان طویلی فاصله بود، پس انقطاع هفتاد هفته را بظهور آنحضرت چه نسبت، و هرگاه ظهور آنحضرت مقارن آخر هفتاد هفته اتفاق میافتاد این معنی درست میشد. جواب میگوئیم که این مطلب را بدو وجه تصحیح میتوان کرد:

«اول»- اینکه چون عادة الله چنین جاری شده که انبیاء رادر وقتی مبعوث گرداند که خلق در گمراهی و ضلالت فرو رفته باشند خصوصا انبیاء او لو العزم عظیم الشأن را، مثل اینکه حضرت خلیل و کلیم را نفرستاد مگر در وقتی که نمرود و فرعون دعوای خدائی کردند، پس بنابراین باید که ظهور خاص خاصان نیز که بر تمام عالم مبعوث است نباشد مگر در وقتیکه تمام عالم در جاهلیت بوده محتاج بیپیغمبری باشند، و چون خدا پرست در عالم بحسب ظاهر منحصر بنی اسرائیل بود لازم مینمود که آن سلسله نیز از نظم افتاده سلسله از خدا پرستان در ظاهر بر پا نباشند تا بحکم عادة الله خاص خاصان مبعوث بر عالمیان گردد، پس انقراض بنی اسرائیل سبب عمده‌ای بود از برای ظهور آنحضرت و واجب بود که در زمان طویلی پیش از ظهور اتفاق افتد.

«دویم»-اینکه چون ظهور حضرت عیسی علیه السلام قریب با نتهاء هفتاد هفته اتفاق افتاد و آنحضرت از سائر انبیاء صریح تر اخبار بوجود خاص خاصان فرمود، چنانچه پیش از آنحضرت کسی بنام مبارک آنحضرت تصریح ننموده و حضرت عیسی علیه السلام تصریح بآن کرده بنحوی که قرآن مجید بآن ناطق است در آنجا که میفرماید «و اذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التورات و مبشرا برسول یأنی من بعدی اسمہ احمد» یعنی گفت عیسی بن مریم ای بنی اسرائیل بدرستی که من فرستاده خدایم بسوی شما در حالتی که تصدیق کننده ام تورات را و بشارت دهنده ام برسولی که میآید بعد از من که اسم او احمد است. پس در عهد حضرت عیسی آنحضرت را نحو ظهوری اتفاق افتاد که پیش **YA13** از آن اتفاق نیفتاده بود، و کسی با اسم آنحضرت تصریح نکرده بود، بلکه سائر انبیاء صفات آن بزرگوار را خبر داده بودند. و بهر تقدیر خلاصه سخن چنین شد که خداوند عالم دعاء حضرت دانیال را استجابت فرمود و گناهان بنی اسرائیل را آمرزید و هفتاد هفته بر زمان ایشان افزود، و علت زیاده بر این ندادن را نیز بأحسن وجهی اعلام فرمود. این بود آنچه در این مقام بخاطر فقیر رسید، و چنانچه بعد از این معنی از این واضح تر و نزدیکتر بخاطر رسد یا از جائی استنباط شود ملحق بمقام خواهد نمود، و هرگاه یکی از نظر کنندگان در این کتاب را معنی درستی بخاطر رسد باثبات آن منت گذارند. بایاد دانست که آنچه در آخر همین فصل

از کتاب دانیال مذکور است تفصیل امور واقعه که در این هفتاد هفته است بر سبیل اجمال، و در نقل آن زیاده فائده نیست، هر که خواهد بکتاب دانیال رجوع کند. و ایضا ببايد دانست که ایراد این نمایش هفتاد هفته بباب ابدی نبودن احکام تورات آن این کتاب انساب بود، نهایت چون تمام کلام حضرت دانیال در این باب مذکور شده بود و مجمل دخلی هم باین مطلب داشت ذکر شد.

(اکمال فیه اتمام)

در فصل دهم کتاب دانیال مذکور است که در سال سیم پادشاهی کورش فارسی سه هفته بسیار اندوه گین بودم و طعام و شراب نخوردم، و در روز بیست و چهارم در کنار رودخانه بزرگی ایستاده که شخصی بصورت انسان بر من ظاهر شد بهیئت غریب و لباس غریب پوشیده بود و من بسیار ترسیدم و بی هوش افتادم، آنشخص بنزد من آمد و مرا برداشت و بمن گفت مترس من آمدم که بفهمانم ترا آنچه واقع میشود بر قوم تو که یک پیغمبری دیگر در روزگاران هست. و همچنین نقل میکند تا آخر سخن، و غرض از ایراد این کلام نقل همین سخن بود که پیغمبر دیگر هست، و معلوم است که غرض از آن پیغمبر کیست.

فصل ششم

(در وحی کودک)

و در آن دو بیان است:

(بیان اول)

(در احوال کودک و حکایت او)

و آن چنانست که یکی از علماء بنی اسرائیل که او را پنحاس میگفتند و مستجاب الدعوه بود زوجه‌ای داشت راحل نام، و آن ضعیفه بسیار خدا ترس و مطیع و فرمان بردار شوهر و صاحب حسن و وجاهت بود، و پیوسته از خدا مسألت مینمود که او را فرزندی کرامت کند و در این مسألت تضرع و گریه و زاری بسیار میکرد تا اینکه نوبتی پنحاس بتقریبی گریه و زاری راحل را شنید و عجز و تضرع او را در طلب فرزند دید و دلش بر آن ضعیفه سوخته در طلب فرزند با آن زن هم داستان گردید، و تیر دعاء ایشان به هدف اجابت رسید و اثر حمل در راحل ظاهر شده بعد از شش ماه از ابتداء حمل پسری نیکو صورت پاکیزه سیرت قدم بعرضه عالم نهاد، و تولد آن مولود در روز پنجشنبه اول تشرین اول سال چهارصد و بیست از خرابی بیت المقدس در مرتبه ثانی بود، و این سال سی و چهار سال مقدم است بر ولادت با سعادت خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، و این مولود را نحرمان نام کردند و چون متولد شد بسجده رفت و بعد از سر برداشتن گفت که این پرده آسمان که شما میبیند بر بالای آن نهصد و پنجاه و پنج پرده دیگر هست و بر بالای آن پردها چهار حیوان هست و بر بالای حیوانات کرسی بلند پایه ایست و بالای آن کرسی آتش سوزاننده و خدمتکاران آن کرسی و کرسی تمام از آتش است. چون پنحاس این سخنان را از فرزند خود

شنید او را از سخن گفتن منع بلیغ فرموده با تندی با او گفت که خاموش باش، پس نحمان خاموش شد و تا دوازده سال سخن نگفت، و راحل پیوسته گریه و زاری نموده میگفت که کاش ما را فرزندی نشده بود زیرا که عاقبت فرزندما لال و بی زبان شد، روزی پنحاس از مدرس خود باز گشته داخل خاله شد و راحل بطریقی که عادت او بود بخدمت پنحاس نموده پاهای او را شست و نحمان را بنزد پدر آورده در مقام تضرع و زاری ایستاد و التماس کرد که پنحاس دعا کند تا خداوند عالم او را گویا گرداند یا او را از ایشان بگیرد. پنحاس گفت که نحمان سخن گوید اما چون گویا گردد سخنان گوید که مردم از آن خوف بردارند. راحل التماس کرد که دعا کند که خدا او را گویا گرداند و سخنان او را مخفی و مجمل گوید، پنحاس دهن بر دهن نحمان گذاشته او را قسم داد که سخن نگوید مگر سخنی که مجمل باشد و کسی نفهمد مگر در وقتی که آن سخنان بعمل آید، و باین شروط او را رخصت سخن گفتن داد. چون آن کودک گویا شد پنج وحی موافق حروف ابجد گفت که تمام آنها خبر از امور آینده است و خبر داد که شما مرا بدست خود دفن خواهید کرد، و بعد از چندی آن مولود مسعود جان را بجان آفرین سپرد و او را در قریه کفر بر عم که از قرای بیت المقدس است در مکانی که چهل نفر از علمای یهود مدفون بودند دفن کردند.

(مؤلف گوید) که چون مقصود کودک و غرض از آن وحی مبارک بشارت بظهور حضرت خاتم النبیین و ذکر اوصاف حمیده آنجناب و اخبار

بوقایعی است که بعد از آنحضرت تا زمان ظهور مهدی آل محمد(ص) و هبوط حضرت عیسی بن مریم وزنده شدن مردگان اتفاق خواهد افتاد، و هر چند بسیاری از ألفاظ آن وحی غیر مفهوم است زیرا که خبر از واقعه ایست که هنوز وقوع نیافته و خبر آن بما نرسیده، نهایت بسیاری از آن عبارات ظاهر است که چه معنی دارد، و هر گاه علماء یهود در آن توغل مینمودند و آن را مثل سائر کتب خود تفسیر میکردند بغیر از این چاره نداشتند که ترک دین آباء و اجداد خود نموده پیروی مذهب حق محمدی نمایند، و این بامزاج ایشان که مجبول بر عصبیت و لجاج است مطلقاً موافقت نداشت، فلهمذا بقدر وسع و طاقت سعی در اخفاء کتاب مذکور نموده چنان کردند که نشان آن در صفحه روزگار نماند و کسی از آن خبر نداشته باشد. اما چون امور عالم منوط بمشیت دیگری است نسخه آن در کنف حفظ الهی محفوظ مانده تا چندی قبل از این زمان که کتابی از کتب بنی اسرائیل را که موسوم است بتأکید و مصوه بقالب خانه برده بودند که بقالب رسانند و نسخه مذکور با آن کتاب در یکجلد بوده و بقالب رسیده و علماء بر صحت آن شهادت دادند، زیرا که بناء امر قالب خانه بر اینست که تا کتابی بصحت نپیوندد و علماء بر خوبی و درستی آن شهادت ندهند و سجل ننویسند آنرا بقالب نمیبَرند، لا جرم چون کتاب مذکور بقالب رسیده فی الجمله نسخه آن در عالم انتشاری بهم رسانید، یکی از آن نسخ در دار العباده یزد بنظر والد فقیر که فی الحقیقه اعلم از جمیع علماء طایفه خود بود رسید و ایشان در معانی آن

تأمل بسیار فرموده بسیاری را بنحوی که مقصود از آن عبارت یقینا همان بود تفسیر فرمودند و بعضی را در پرده ابهام گذاشتند، و بعد از اینکه آن مرحوم بجوار رحمت ایزدی پیوست فقیر در کتاب مذکور و آنچه آن مرحوم ترجمه فرموده بودند توغل و تأمل بسیار کرده بعضی دیگر از فقرات آنرا با اعتقاد ناقص خود فهمیده ضمیمه افکار ایشان نمود. و وضع کتاب مذکور باین طریق است که در وحی اول شروع بحرف آلف شده باین نحو که آیه اول مصدر بآلف است و دویم بباء و سیم بجیم و همچنین تا آخر قرشت، و در وحی دویم بعکس اول که ابتداء بباء قرشت شده نهایت بآلف نرسیده و چند آیه بیشتر نیست، و وحی سیم و چهارم بطریق وحی اول است، و احتمال می رود که وحی دویم نیز تمام بوده بجهتی از جهات آن آیه از میان رفته باشد. و الله تعالی يعلم.

(بیان دویم)

(در ذکر وحی کودک)

که در میان بنی اسرائیل نبوت هیلد مشهور است:

(وحی اول)

مشمول است بر تمام حروف تهجی که از آلف تا تاء قرشت بوده باشد:

کتاب مضر الشهود فی رد الیهود 5

(حرف الألف)

«آیتا أمتا مزعزع بریاتا أمتا عابدا هد مداتا بیدین أمتا» یعنی بیایند گروهی و طایفه که از جا بکنند و حرکت دهند تمام خلق را کرده شود خرابیها بدست پسر کنیز. مراد از این آیه خبر از ظهور اسلام است، و از آنچه میفرماید که از جا بکنند و حرکت دهند تمام خلق را مقصود اینست که چون پیش از بعثت خاتم پیغمبران که بر تمام خلق مبعوث باشد فرستاده نشده بود بلکه بر بسیاری از طوائف هیچ پیغمبری مبعوث نشد و غیر از بنی اسرائیل که برگزیدگان و خدا بودند و خدا ایشان را بر تمام خلق آن زمان تفضیل داده بود طایفه دیگر کتابی و پیغمبری و شریعتی در ظاهر نداشتند و سایر خلق بمنزله بهائم بودند و هنوز بمرتبه که توانند بعقل و دلیل چیزی از مبدأ و معاد بفهمند ترقی نکرده بودند، و چون بمرتبه کمال که عبارت از انسانیت بوده باشد رسیدند و قابل اینکه در عرصه تکلیف در آیند شدند خداوند عالم پیغمبر آخر الزمان را بر تمام عالم مبعوث گردانیده آنحضرت را مخاطب بخطاب «ارسلناک للناس کافه» فرموده تا اینکه آنحضرت از هیچ طائفه قطع نظر ننموده مجموع رابسوی خدا و قیامت دعوت نماید، و پیغمبری آنحضرت مثل پیغمبری خلیل الله نبوده که اختصاص بأهل نینوی

داشته باشد و نه مثل پیغمبری کلیم الله و روح الله بود که بر بنی اسرائیل بخصوصها مبعوث بودند. پس معنی این فقره که تمام خلق را از جا کنده بسوی خدا حرکت خواهد و هیچیک را در مرتبه خود وا نخواهد گذاشت که او را از جا نجنباند و بسوی خدا حرکت ندهد، و لفظ «هد مدانا» که به خرابی تفسیر شد موافق است با آنچه علماء تفسیر کرده‌اند، و قریب است به لغت عربی زیرا که در عربی هدم بمعنی خرابی است. و حاصل معنی این فقره اینست که بظهور اسلام خرابی بسیار شود، و فی الحقیقه چنین شد زیرا که بظهور اسلام ممالک بسیار بدست ایشان منقرض و خراب شد مثل خیبر و قریظه و نضیر و بنی قینقاع از طوائف یهود و تمام پادشاهان از عجم و روم و غیرهما بدست ایشان منقرض شدند، چنانچه حضرت دانیال بآن خبر داده بود و بسیاری از شهرهای ایشان خراب شد و تمام عبادت خانهای ایشان برکنده شد و طاق ایوان کسری بمجرد ولادت با سعادت آنحضرت شکست، و بنیان سلاطین بزرگ از رعب تزلزل پذیرفت. و بعضی از ملاحی یهود این زمان لفظ «هدمداتا» را بخاموشی تفسیر کرده، و میتوان بود که مقصود از خاموشی رفع فتنه و جدال باشد که پیش از ظهور اسلام در میان خلق بر پا بود، چنانچه در جاهلیت هر طائفه و قبیله‌ای با یکدیگر جدال و نزاع داشته پیوسته در نزاع و ناامنی بوده فتنه و فساد کمال ارتفاع داشت، و مقدمات اوس و خزرج و قریظه و نضیر هنوز در آلسنه و افواه مشهور و در اشعار عرب مذکور است، و بوجود آنحضرت و

ظهور اسلام بالمره بر طرف و آتش فتنه‌ها خاموش گردید، و خداوند عالم تألیف قلوب ایشان نموده تمام را بیکدیگر برادر گردانید. و معنی بدست پسر کنیز ظاهر است، زیرا که خاتم پیغمبران از اولاد اسماعیل و آنحضرت فرزند هاجر کنیز ساره بود، و حکایت ایشان بتفصیل در اوائل همین کتاب گذشت.

(حرف الباء)

«بعالما دنشا و حردین کرشا جبارین حالشا و هلمین قیشا» بدانکه لفظ «دنشا» در نظر فقیر نیست که در جائی از کتابهای عبری استعمال شده باشد، و در کتب لغتی که الحال نزد فقیر موجود است ضبط نشده، و والد فقیر این لفظ را در این مقام بفراموش کردن تفسیر کرده و در بعضی ترجمها بمعنی کندن بنظر رسیده، و در ترجمه فارسی که یکی از ملاحی یهود نوشته بمعنی خراب کردن ترجمه کرده، و هرگاه به معنی کندن و خراب کردن باشد بهمان معنی است که در حرف ألف مذکور شد، زیرا که معنی چنین میشود که عالم را خراب کند یا بکند و هرگاه بمعنی فراموش کردن باشد با فقره بعد بسیار مناسب خواهد بود زیرا که در فقره بعد لفظ «حردین» را بچند انیدن تفسیر میکنند، و معنی چند انیدن حرکت دادن و ترسانیدن و از جا کندن

است. و «کرشا» بمعنی راندن و دور کردن است، چنانچه در شار اشیم تصریح شده و در تورات بهمین معنی استعمال شده: و خلاصه دو فقره بنابراین چنین خواهد شد که عالم یعنی دنیا را فراموش کند و حرکت

دهد و براند و دور کند- یعنی آن پسر کنیز-هرگز میل بدنیا نکند و آنرا از خود دور کند، چنانچه در احادیث اهل بیت رسالت وارد شده که جبرئیل کلید تمام گنجهای عالم را برای آنحضرت آورد و پیغام رسانید که از قبول کردن اینها چیزی از شأن و مرتبه تو نخواهد کاست، و آنحضرت قبول نکرد و گفت نمیخواهم، و عمده شریعت آنحضرت امر بزهد از دنیا است. و معنی دو فقره آخر اینست که جبار انرا راست کند و بشکند و خراب کند، و ظهور این معنی بدست آنجناب اظهر از آنست که احتیاج باثبات و شاهد داشته باشد. و از حرف جیم و دال ابجد و تمام حروف هنوز چیزی مفهوم فقیر نشده. و در حرف حاء حتی احتمال می رود که غرض خبر از مقدمه اصحاب فیل باشد، زیرا که شاید معنی آن فقرات چنین باشد که حیوانی خواهند آورد که خانه مقدسی را خراب کند و آن حیوان راضی نشود و خراب نکند. و حرف طاء و یاء و کاف نیز مثل آن حروف است در ابهام.

(حرف اللام)

«لشیرت أبابا دمستمامی باء لا یهوله أركا دیصمحا ملکا» برای شکسته بودن آن در که بسته شده باشد از آمدن نرسیده باشد بآن درمان و جاره که بروید پادشاه، خلاصه معنی این فقرات شاید خبر از خرابی خانه کعبه بوده باشد، چنانچه در تاریخ روضة الصفا مذکور است که خانه کعبه پیش از ولادت حضرت رسالت خراب شد و پنج سال بعد از ولادت آنحضرت ساخته شد.

(حرف المیم)

«محمد کایا أعا بأیاد یطمع هویا و یهی کللیا»

یعنی محمد بزرگ صاحب اقتدار چوب خواهش کرد شده که فرو نشاند بوده را و باشد کل و جمله. بدانکه لفظ «بأیا» در نسخه موجود در نزد فقیر بآلف است و بمعنی خواهش شده وقتی درست است که بعین بوده باشد، و چون از این قبیل تبدیلات در کلام عبری بسیار است و مطلقاً در بند املاء نیستند خود را باین معنی راضی کرده ترجمه نمود، و اگر بآلف درست باشد و تبدیل نشده باشد معنی آن فهمیده نمیشود.

لفظ «کللیا» بمعنی جمله و کل، و بمعنی بهتر از همه، و بمعنی تاج که مرادف اکلیل بوده باشد آمده، و هر یک در مقام مناسب است. و میتواند بود که لفظ «محمد کایا» تتمه آیه قبل بوده باین نحو باشد که بروید پادشاه که محمد صاحب اقتدار است، و تمام فقرات بعدصفت محمد بوده باشد. و آنچه در این مقام بخاطر بعضی از علماء یهود رسیده و گفته است که چرا محمد را پادشاه گفته بسیار بارد است، زیرا که در کتب انبیاء مکرر پیغمبران را پادشاه گفته اند، چنانچه حضرت موسی در سفر پنجم

تورات در پاراش سیم پادشاه خوانده شده، و غیر از این موضع نیز از این قبیل بسیار است. و شاید «محمد کایا» ابتداء کلام بوده فقرات بعد بر آن حمل شود. و خلاصه سخن بر هر تقدیر اینست که آنحضرت چوب خواهش کرده شده است، و این معنی کنایه است از خوبی و صلاح

آنحضرت، و چوب را کنایه از مرد صالح قرار دادن در لغت عبری متعارف است، چنانچه در تورات مذکور است که در وقتی که حضرت موسی علیه السلام جاسوسان بزمین کنعان میفرستاد سفارش کرد که ببینید که در آن زمین چوبی هست: و علماء گفته‌اند یعنی ببینید که در آنزمین مرد صالحی هست. و معنی فرو نشانیدن بوده را نسخ ادیان و رسوم است که ببعثت آنحضرت **YA14** اتفاق افتاد. و مراد از کل بودن عموم بعثت و رسالت آنحضرت است بر کافه ناس.

(حرف النون)

«نحرا کد مطا و لئت قص مطا متعبد قطا و هوا حسف طنیادا ملطا» یعنی روشن کند چون برسد و به نشان قیامت برسد کننده جنگ باشد و باشد از سفال گل بیرون آمده. فقره «روشن کند چون برسد» حجت بر منکرین نبوت آنحضرت است، زیرا که زمین روشن نمیشود مگر بنور هدایت و ضلالت و اضلال تاریکی است نه روشنی. و فقره بعد ظاهر است، زیرا که بقیامت رسیدن آنحضرت دلیل بر خاتم بودن است و جنگ کردن آنحضرت با دشمنان دین مشهور است. و فقره آخر خبر است باینکه که آن پیغمبر از سلسله عرب است، و اشاره است بآنچه حضرت دانیال در نمایش صنم خبر داده بود و در آنجا بثبوت پیوست که حسف طینا عرب است.

حرف السین

«سکر پوها و تشجا و آریل کسها نفق نفشه پها»

یعنی محکم کند سخن را مدح و تسبیحاترا و برود و ببرد بیرون آید
جان امیر. غرض از محکم کردن سخن اشاره است باینکه معجز آن
حضرت سخن خواهد بود و فصاحت و بلاغت را بجائی خواهد رسانید که
اساس آن بسیار محکم باشد و از هم نریزد و سخن را بنحوی بگوید که
کسی دخل و تصرف در آن نتواند کرد و تحریف و تبدیل در آن راه
نیابد. و مراد از محکم کردن مدح و تسبیح بر پا شدن نماز یومیه
است، و مراد از رفتن و بریدن او غالب شدن اوست دو جنک. و مراد از
بیرون آمدن جان امیر احتمال دارد که کشته شدن امیران و سرداران
سپاهها باشد که با آنحضرت جنک کردند.

حرف العین

«عفاعزا و نافل عزیزا و باطلا کزا و دی شلطت و کزا» یعنی بیوشاند
سختی را و بر اندازد سختی را و باطل کند بت را و آنکه مسلط شود
آسمانرا و بگذرد. شاید مراد از پوشاندن سختی را و بر طرف کردن
سختی اطفاء نائره و آنکه مسلط شود آسمانرا و بگذرد. شاید مراد از
پوشانیدن سختی و بر طرف کردن سختی اطفاء نائره قتل و غارت و
ناخوشیها باشد که پیش از آنحضرت بود و مردم در جاهلیت انواع
زحمت میکشیدند و بظهور شریعت آنحضرت آن فتنه و فساد
بالکلیه مرتفع شد. و شاید مراد این باشد که آنحضرت بدین سمحه
سهله مبعوث شد و تمام تکلیفات شاق و سختیها که در شریعتهای
دیگر بود برداشت. و مراد از باطل کردن بت معلومست، زیرا که آنحضرت

اساس بت پرستی را باطل کرد، و چه بسیار بتها چه در مکه و چه در غیر مکه بدست آنحضرت و اصحاب آنحضرت شکسته شد. و مراد از فقره آخر خبر از معراج آنحضرت است.

حرف الفاء

«فخراری هوا و مکدل بن کد وا أت قولاً قوا هوا کلبو بواه» مراد از فخر اسفال است، و این معنی بعربیت که فخر بمعنی کوزه گر است نزدیک است، و حاصل معنی اینست که او از اسفال باشد بزرگ کند پسران بت پرستان را نشان قولاً قوا اوست همه او در شادی است. حاصل معنی فقره اول همان اشاره است باینکه آنحضرت از عرب است که بنشان حضرت دانیال. و معنی فقره دویم کمال ظهور دارد زیرا که آنحضرت بعد از اینکه بر مکه و سایر اطراف مسلط شد و هر کسی که اطاعت او نکرد کشت نهایت هر که اطاعت کرد و اولاد آنجماعتی را که کشت نهایت مراعات کرد، و تمام اولاد بت پرستان در اسلام بزرگ شدند و بامارت و بزرگی رسیدند و مجموع بواسطه آنحضرت بود. و آنچه مذکور است که نشان قولاً قوا اوست اشاره است بآنچه حضرت شعیا خبر داده است در فصل بیست و هشتم کتاب خود و در آنجا لفظ قولاً قوا مذکور است، و در سایر کتب انبیاء در جائی دیگر این لفظ مذکور نیست، و مقصود از کلام کودک اینست که همین محمد نشان قولاً قوا است که در کتاب شعیا مذکور است، و ما آنرا در همین کتاب نقل نمودیم و ترجمه کردیم و آنچه از آن استنباط میشد نوشتیم، و چون در این مقام صریح است

که احوال کیست و مقصود کدام شخص است، زیرا که علاوه بر علامات تصریح باسم دارد، پس بنابراین مقصود حضرت شعیا نیز همان شخص باشد و ابهامی از برای ان عبارت شعیا نیز باقی نماند، و فی الحقیقه همین دو فقره از برای طالب حق کافیهست و احتیاج بچیز دیگر ندارد. و در کتاب آروخ که از جمله کتب لغت است مذکور است که لفظ «وای» بمعنی اندوه و مصیبت است، و لفظ «واه» بمعنی شادی و خوشی، فلهمذا ما فقره چهارم را بنحو مذکور معنی کردیم، و مقصود از آن ظاهر است.

حرف الصاد

«صیہرا شاہا و سیبہا و ہما شاطا و شامعا و عرق بہما»
معنی تحت اللفظ فقره اول اینست که روشنائی درنک کند. شاید که غرض رد شمس باشد، و شاید اشاره بشق القمر باشد، و بہر تقدیر از فقرات مبہمہ است و حقیقت مقصود معلوم نیست. و از حروف دیگر تا آخر وحی چیزی معلوم نمیشود مگر از حرف تا که میتوان حمل بر ظہور حضرت مہدی نمود، زیرا کہ حاصل معنی اینست کہ بیاید ساعتی کہ قوی شود رستگاری و بسیار شود نبوت و جاری شود و پر شود ہمہ زمین.

وحی دویم

کہ بعکس وحی اول است و از تاء قرشت شروع شدہ و تا فاء رسیدہ است:

حرف التاء

«تشک تفارا و ترب کبورا و یشترو أسیرا» یعنی بسیار شود شرافت و بسیار شود جبروت و گشوده شوند بستگان: مقصود از این فقرات واضح است.

حرف الشین

«شینا شیکا و مشتیتا عاقا و معقاعیقا و دبقا مستنقا»

یعنی شش آرزومند همان شش بدشواری افتند دشواری بعد از دشواری و چسبندگان برحمت بیفتند.

حرف الراء

«رعصما مترسا و ناصا و حلصا دیسا» یعنی بسختی بیفتند و بتنگی بیفتند و بعداب افتند و کنده شوند و خورد شوند.

حرف القاف

«قفیصا متعر فاعل یدسا دسفاه کصرفا بتر و فانپتسما پحوما» یعنی بخنجر از قفا بریده شود بر کنار رودخانه و در صحرا مثل امتحان کرده شده و شکسته شده گرفته میشود در زفاف.

حرف الصاد

«صبوعا نصیعا نسرفا و نفرعا و میو دعا بدیعا شبوعا نشتعشعما» یعنی خیمهای رنگین که جای نشست فرزند آزادگانست سوخته شود و آشکار شوند خویشان معروف که بناز پروریده شده بودند. (مؤلف گوید) که شاید مراد از این فقرات بتمامها خبر از مقدمه واقعه کربلا

باشد و آن شش نفر برگزیده بزرگان و چسبیدگان باقی اصحاب باشند، و مراد از سر قفا بریده شده سیدالشهداء، و حکایت زفاف و عروسی حکایت قاسم بن الحسن بوده، فقرات آخرین خبر از اسیر شدن و سوختن خیمهای اهل بیت که فرزند زادگان حضرت رسالتند بوده باشد، و الله يعلم. و از حرف تاء این وحی و تمام سه وحی دیگر چیزی که توان مطلبی فهمید دستگیر نشد، فلهمذا از آن گذشته امیدواری بکرم پروردگار اینست که توفیق فهم تمام را کرامت فرماید، انه علی کل شیء قدير.

باب چهارم

«در احوال حضرت عیسی بن مریم»

«علیه السلام و ایراد آنچه انبیاء سابق»

«درباره آن بزرگوار خبر داده اند»

«اول»-در پراش و یحی یعقوب از سفر اول تورات مذکور است که چون وقت وفات حضرت یعقوب علیه السلام رسید اولاد امجاد خود را طلبیده هر یک را جدا جدا تفقد فرموده گوش و هوش ایشان را بجواهر گرانبهای نصیحت و وصیت تزیین بخشید و ایشان را اخبار و اعلام نموده که هر یک از ایشان و اولاد ایشان بزرگان چه خواهد رسید، از آن جمله در شأن یهودا باین عبارت فرموده که «لا یاتور شبط می یهودا و محوقق می بمن رغلاق عد کی یابو شیلو ولو ییقھت عمیم» یعنی دور نشود سلطنت از یهودا و بزرگی از فرزندان او تا اینکه

بیایدشیلو و باو جمع شوند قومها: (مؤلف گوید) که «شیلو» باتفاق علماء یهود اسم مسیح است، و مسیح در کتب انبیاء بهفت اسم مذکور است. و آنچه از تدریب کتب معلوم میشود اینستکه سلطنت بر اولاد یهودا که حضرت داود و سلیمان از آن سبط اند قرار داشت تا وقت خرابی بیت المقدس در مرتبه ثانی، و در خرابی بیت المقدس سلطنت اولاد یهودا تمام شد و از آن وقت تا حال که دو هزار سال است از بنی اسرائیل صاحب حکمی در عالم وجود ندارد و از سلطنت و پادشاهی و بزرگی ایشان اثری باقی نیست، پس اگر ما صدق شیلو کسی باشد که هنوز بوجود نیامده باشد بنحویکه اعتقاد علماء یهود است لازم میآید که سخن پیغمبر خدا دروغ باشد و سلطنت از اولاد یهودا پیش از ظهور مسیح بر طرف شده باشد، پس باید مسیح کسی باشد که ظهور او مقارن خرابی بیت المقدس باشد، و آن عیسی بن مریم بود که در آن اوان مبعوث شد و مقارن بعثت او سلطنت اولاد یهودا بانقراض پیوست، و همه قومها مگر طایفه قلیلی از بنی اسرائیل بر او جمع شدند و پیغمبری او اقرار کردند، و الحال نیز اقرار دارند چه از طائفه اسلام و چه از اهل فرنگ و غیر هم.

«دویم»- در نشان پانزدهم کتاب شعیا آیاتی چند مذکور است که در آن آیات خبر است از کسی که اولاد ییسا که پدر حضرت داود پیغمبر است شخص بزرگی عظیم الشأن بهم خواهد رسید، و اول آن آیات اینست «و یا صا خطر می کزع ییشی و نصر می شاراشا و یفره» و

همچنین تا آخر آیه، و خلاصه معنی آیات اینست که بیرون آید شاخه از ریشه ییسا و برومند شود و قرار گیرد بر او روح خدا و روح حکمت و بینش و روح اندیشه و جبروت و روح دانش و ترس خدا و گفتار او بترس خدا باشد و بطریق وحی و الهام سخن گوید بدون تعلم از کسی و حکم کند بر راستی برای درویشان و نصیحت کند متواضعان زمین را و بزند زمین را بعصا دهن خود و روح لبهای او بکشد ظالمان را یعنی جهاد ظالمان با عصا و شمشیر نکند بلکه بزبان وقوت نفس خود ایشان را بر طرف کند و براه راست دلالت کند، و باشد اساس کار او بر عدل و راستی بطریقی که گرک و میش با یکدیگر چرا کنند و کسی را اذیت بکسی نرسد و بچه شیر خواره دست در سوراخ مار کند و شیر درنده مانند حیوانات وحشی بچرد و پر شود کوه خاص من از دانش و فهم مثل اینکه دریا از آب پر میشود. و در آخر آن آیات مذکور است که «و هایاه بیوم هههو شورش ییشی اشر عومد لنس عمیم ایو کوییم بیدر و شو و هایتاه منوحا توکابود» یعنی باشد در آنروز شاخه درخت ییشاکه بر پا شده است برای علم قومها با و قومها بگروند و باشد جای او عزت و بزرگی. (مؤلف گوید) که از اولاد ییسا بودن حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در کتب انساب و تواریخ مسطور است و هیچ یک از علماء انساب در این معنی خلاف نکرده‌اند. و آنچه در این آیات مذکور است بتمامها موافق است با آثار آنحضرت که از شاخه درخت ییسا بود و روح الله لقب داشت و تعلیم از کسی نگرفت حتی اینکه در

تعلیم لغت احتیاج بمعلمی نداشت و در طفولیت سخن گفت و هرگز جهاد نکرد و امر نبوت را بنصیحت و زبان بر پا داشت و خلق را نصیحت میکرد و بقوت نفس از ایشان انتقام میکشید. و آنچه علماء یهود در این مقام میگویند اینست که از علامات ظهور او صلح کل و دوستی دشمنان مثل گرک و میش و گاو و خرس است و باید کسی بکسی اذیت نرساند، و حال اینکه از زمان حضرت آدم تا حال پیوسته تیغ جفای ظالمان بر سر مظلومان آخته و دست زبر دستان همیشه بر زیر دستان افراخته بوده، پس آنشخص را که در آیات خبر داده‌اند باید هنوز نیامده باشد. و ما در جواب میگوئیم که آنچه اعتقاد طایفه اسلام و متواتر در احادیث ایشان است که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در آخرالزمان در خدمت قائم آل محمد بزمین خواهد آمد و در زیر علم آنحضرت خواهد ایستاد و در میان لشکر آنحضرت بعزت و بزرگی فرمان فرما خواهد بود، و همچنین در احادیث وارد است که در آن زمان صلح اتفاق خواهد افتاد و هیچ یک از حیوانات اذیت بدیگری نخواهد رسانید و دست اذیت ظالمان از مظلومان کوتاه خواهد شد، و ظهور این امور در کعبه معظمه که کوه خاص خداست خواهد بود، و راستی و عدل آن و ادی را خواهد پر کرد، و چون این امور هنوز اتفاق نیفتاده پس بر کسی که از دین اسلام خارج باشد حجت نمیشود نهایت مسلمانان را موجب مزید یقین و استحکام اعتقاد خواهد گردید. و اگر کسی گوید که: امنیت و رفاهیت موقوف بود بر اطاعت کردن حضرت عیسی علیه

السلام چنانچه طائفه‌ای که آنحضرت را اطاعت کردند حال هم در رفاهیت‌اند مثل اهل فرنک، بسیار بعید نخواهد بود. مخفی نماناد که بیشتر کتاب حضرت شعیبا علیه السلام خبر است از احوال حضرت عیسی علیه السلام، و چون از برای آنحضرت دو ظهور است یکی در اول و یکی در آخر و علامات هر دو ظهور با هم دیگر ذکر شده و آنچه از آثار ظهور ثانی است اتفاق نیفتاده، و اگر مجملی از آنها را در احادیث توان جست حجت بر خصم که احادیث را منکر است نخواهد بود و بجهت عدم وقوع نمیتوان او را الزام داد، خصوصا در صورتی که خصم اعتقاد بوجود حضرت عیسی نداشته باشد و چنین داند که آنحضرت کشته شد و بر دار کشیده شد، و آنچه از علاماتی که علامت ظهور اول بوده و اتفاق افتاده خصم بدست آویز اینکه آنشخصی که این علامات در شأن او وارد است باید تمام آنها بر او صدق کند **YA15** منکر میشود، پس بنابراین غالب آن کتاب بر آن جماعت غیر مفهوم خواهد ماند و از مطالعه آن حاصلی جز حیرت عاید ایشان نمیگردد. بلی آن جماعت متفق الکلمه میگویند که این علامات تماما در شأن ماشیح است و او را موجود میدانند و انتظار ظهور او را میکشند، و از جهت استحکام اساس ادعای خویش بأهل اسلام میگویند که غرض ما از ماشیح مهدی آخر الزمان است که شما نیز بآمدن او امیدوارید. نهایت در شأن ماشیح موعود سخنان چند میگویند که بر هیچ یک از آنها دلیلی ندارند، مثل اینکه میگویند که باید از بنی اسرائیل باشد و بر

شریعت تورات رفتار کند و دین یهودیت را بر پا دارد و در رتبه از موسی بن عمران پست تر باشد. و اگر کسی تمام آنچه ایشان در شأن ماشیح میگویند ملاحظه کند و با یکدیگر بسنجد از قبیل آسمان و ریسمان خواهد بود، و چون خامه تیزگام در قطع مراحل این رساله عجول و عمرنا پایدار از آن اعجل است در خود مجال اقامت بر سر این مطلب ندید و از نقل کتاب حضرت شعیا زبان بکام کشید، اگر مشیت الله قرار گرفته باشد و در اجل موعودی تأخیری واقع شود و توفیق موافقت نماید اراده هست که بعد از فراغ از تألیف این رساله تمام کتاب شعیا را ترجمه بلکه تفسیر نماید، و بعون الله تعالی در آنجا چگونگی این کلمات و عبارات بظهور خواهد رسانید. و آنچه در این مقام اشاره بآن ضرور است اینست که در این اوان یکی از ابو الفضولهای یهود که خود را عالم میپندارد و در مشهد مقدس ساکن است کتابی تصنیف کرده و بمضمون «بر عکس نهند نام زنگی کافور» آنرا مسمی بحیاء الروح ساخته، و در آن کتاب در مقام اثبات ابدی بودن شریعت تورات از شأن پنجاه و چهارم کتاب شعیا ایه‌ای جسته و آنرا دلیل بر مدعاء خود پنداشته، و استدلال مذکور علاوه بر بی‌بنا بودن و بر مدعاء دلالت نداشتن مستلزم فساد کلی است از برای یهود، زیرا که ایشان بغیر از اینکه میگویند که دلیل ما بر هر مدعائی متابعت آباء و اسلافست و ایشان چنین و چنین گفته‌اند و از ما اعلم و اصلح بودند و ما را متابعت ایشان واجب است، چیز دیگر در دست ندارند، و این سخن را در جمیع

مواد چه در اصل ملت و اعتقاد و چه در تفسیر و ترجمه کتب انبیاء جاری میسازند و بقدر سر موئی از تقلید گذشتن و بجانب تحقیق میل کردن را جائز نمیدانند. و استدلال بی پائی که آن مدعی علم کرده از جمله سخنانی است که خود از پیش خود تراشیده و بمتصرفه ناقص خود آنرا جسته و دلیل پنداشته، زیرا که آیه مذکوره در ضمن آیات است که باتفاق کل خبر است از احوال ماشیح، و هیچ یک از مفسرین ایشان بجز اینکه مجملاً گفته که تمام این آیات چه در این نشان پنجاه و چهارم و چه در نشان پیش از آن و بعد از آن در شأن ماشیح است چیز دیگر نگفته. و خلاصه مضمون آن آیه اینست که من چنان شرط کردم که دیگر طوفان بزمین نیاورم شرط کردم که تو را غضب نکنم و زجر نکنم و اگر کوهها و کمرها رها شوند و بگردند سلامتی و رحمت من از تو نگردد. و دلالت این آیه بر مطلب مستدل معلوم نیست که از چه و چه است و اگر گوید که: این آیه از سایر آیات جداست و بما قبل و بما بعد مطلقاً داخل ندارد و خطاب بنی اسرائیل است. میگوئیم که: بنابراین باید که خداوند عالم بعد از حضرت شعیا دیگر بنی اسرائیل را غضب نکند و حال اینکه غالب آنچه بر بنی اسرائیل وارد شد بعد از آنحضرت بود، زیرا که آنحضرت در اواسط بیت المقدس اول مبعوث شد و بچندی فاصل بخت النصر بر ایشان مسلط شد و کرد آنچه کرد، و بعد از آن تا این زمان رسید بایشان آنچه رسید، و در این صورت نزاع مستدل از ما گذشته تعلق بخدا و پیغمبر گرفت و لازم آمد که ایشان دروغ گفته

بوعده خود وفا نکرده باشند. و اگر گوید که: مقصود از اینکه تو را غضب نکنم و سلامتی از تو نگردد اینست که شریعت شما منسوخ نشود. میگوئیم: عجب دلالتی و غریب استدلالی میانه غضب کردن و نسخ نمودن شریعت چه ملازمه است، و بر تقدیر اثبات ملازمه باید که شریعت بنی اسرائیل چند دفعه نسخ شده باشد، زیرا که خدا بر ایشان چند دفعه غضب کرد که یکی از آنها تسلط بخت النصر و دیگر تسلط طیطوس بود، و علی هذا القیاس بجهت بت پرستیها و معصیتها چندین دفعه ببلاها و عذابها گرفتار شدند.

«سیم»- در فصل پنجم میخاء پیغمبر مذکور است که «و أنا بت لحم إفراتا صاعیر لهیوت بألف یهودا میمخالی یص لهیوت موشل بیسر ائل و مص أوتاو میقدم میمعلام لاخن بیتنم عدعت یولدا یا لاداه». بدانکه بیت لحم قریه از قرای بیت المقدس است که در زمان بنی اسرائیل در تصرف سبط یهودا بود و آن قریه را افراتا نیز میگویند، و حاصل معنی اینست که توای بیت لحم کوچکی از برای بودن مکان بزرگان یهودا از تو برای من بیرون میآید از برای مسلط شدن بر بنی اسرائیل و بیرون آمدن او امریست که مقدر شده است پیش از خلقت عالمیان لیکن بدهم ایشان را تا وقتی که زاینده بزاید. و دلالت این فقرات بر این مدعا اینست که باتفاق مؤرخین حضرت عیسی علیه السلام در بیت لحم متولد شد و مادر او از سبط یهودا بود، و آنچه در کتب سماوی و عرف و غیر هما متعارف است اینست که فرزند را به پدر نسبت میکنند چنانچه میگویند

که زائید ابراهیم اسحق را و اسحاق یعقوب را و یعقوب فلان و فلانرا و هرگز اتفاق نیفتاده که فرزندی را بمادر اسناد دهند مگر نسبت بعیسی بن مریم که در این مقام فرموده که زاینده بزاید بجهت اینکه آنحضرت بی پدر متولد شد. و هر گاه کسی خود را از تعصب خالی کند تشکیکی از برای او باقی نخواهد ماند. و اگر کسی گوید که: شاید این مولود بعد از این در بیت لحم اتفاق افتد. در جواب میگوئیم که: این بسیار بعید است، زیرا که در صورتی که سلسله دولت بنی اسرائیل از یکدیگر گسیخت و اسپاط متفرق شده هر کس بطرفی افتاد بحیثیتی که هیچیک از آحاد بنی اسرائیل نمیداند که از چه سبط و کدام طائفه است، و خدا داند که بیت لحم در کدام مکان بوده و الحال خراب است یا آباد. و بهر حال منصف میدانند که باید این امر اتفاق افتاده باشد. «چهارم»- در نشان بیست و سیم کتاب ارمیا چند آیه مذکور است که حاصل معنی آن اینست که وعده فرموده است خدا که برویاند از نسل داود صدیقی را که بزرگ بزرگ شود و در روزگار او رستگار شود یهودا و امنیت یابند بنی اسرائیل، و در آخر میفرماید که «وزه شمو اشریقروء اذنای صدقنو» یعنی و این اسم او آنچه بخواند او را خدای صدیق ما. و همچنین در نشان سی و سیم از همان کتاب آیاتی مذکور است که مضمون آن قریب است بمضمون آیات نشان بیست و سیم، مگر اینکه ضمائری که در این نشان است ضمیر مؤنث است، و حاصل معنی آن اینست که وعده خدا اینست که برویاند از نسل داود

رویابیدن صدیقی و رستگاری یابد باو یهودا و امنیت یابد بیت المقدس. و باز در آخر همان آیات میفرماید که «وزه أشر یقر الاله أدنای صدقنو». و آنچه علماء یهود در این دو مقام گفته‌اند اینست که این آیات نشان ماشیح است و بر این چیزی نیفزوده‌اند. و یکی از مفسرین که او را ردق گویند گفته که ماشیح خود بخود مثل گیاه صحرا بروید، و گویا این معنی را از لفظ روئیدن و رویابیدن که در آیات مکرر مذکور است استنباط نموده، و فی الحقیقه درست فهمیده زیرا که بوجود آمدن فرزند بی پدر شبیه است بروئیدن گیاه خود روی، یعنی گیاهی که کسی تخم آنرا نکاشته باشد و بمحض دهقانیت قدرت حضرت احد بدون اسباب ظاهری روئیده باشد، و آن علامات بر مسیح بن مریم صدق دارد خصوصاً در صورتیکه باقی آنچه در آیه مذکور است نیز بر آنحضرت درست آید، مثل اینکه از آل داود باشد و رستگار شود باو سبط یهودا، زیرا که آنچه در کتب تواریخ مذکور است و بعضی از علماء یهود بآن قائلند اینست که تمام سبط یهودا بآنحضرت ایمان آوردند و در بستر راحت و امنیت استراحت گزیدند و مثل سایر یهود حیران و سرگردان و ذلیل نماندند. و فقره «یقرء ادنای صدقنو» را در هر دو موضع بدو وجه میتوان ترجمه کرد: یکی «ادنای» فاعل «یقرء» بوده حاصل معنی چنین باشد که بخواند خدا او را صدیق. و دیگر اینکه فاعل «یقرء» را تقدیر کرده «ادنای» را داخل مقروء قرار دهیم و باین طریق معنی کنیم که بخواند خواننده او را خدای راستی. و بر هر تقدیر این علامت نیز بر

آنحضرت صدق میکنند، زیرا که بر تقدیر اول صدیقی خواند خدا او را ظاهر است. و در قرآن مجید به آن تصریح واقع شده و مکرر در شأن مسیح بن مریم مصدق فرموده. و بر تقدیر دویم خدا خواندن آنحضرت را در میان طائفه نصاری مشهور است، و خداوند احد در چند موضع از قرآن مجید بآن تصریح فرموده قائلین این قول را سرزنش کرده، از جمله آن مواضع در سوره مبارکه مائده در دو موضع فرموده «لقد كفر الذين قالوا إن الله هو المسيح بن مریم». و چون ضمائری که در نشان سیم است مؤنث است میتواند بود که غرض از آن خبر خود مریم علیها السلام بوده باشد، و صدیق خواندن خدا مریم را در قرآن در سوره مائده صریح است چنانچه میفرماید که «و امه صدیقه» و همچنین نصاری آن معصومه را خدا میدانند. اگر متعصبی گوید که: چه مانع دارد که از آل داود دیگری نیز متولد شود که این صفات بر او درست آید و او را صدیق یا خداخواند و خود بخود بروید و سایر صفات دیگر نیز که در همین آیات و سایر آیات کتب انبیاء در نشان ماشیح مذکور است بر او درست آید، مثل اینکه بوجود او بنی اسرائیل براحه و امنیت افتند و پادشاه باشد و بر همه مسلط شود، و دلیل بر اینکه آنشخص عیسی بن مریم بوده باشد چیست و حال اینکه او در آخر بیت المقدس ثانی بوجود آمد که اول خرابی و پریشانی بنی اسرائیل بود. در جواب میگوئیم که: اعتقاد طائفه یهود اینست که ماشیح موعود متولد شده است، زیرا که در تفسیر آیاتی که در نشان پنجاه و سیم کتاب حضرت

شعیا پیغمبر مذکور است و اول آن آیات اینست که «هینه یسکیل عبدی یاروم» الی آخرها، و حاصل معنی آن آیات خبر است از بنده برگزیده از بندگان خدا که بیاید و بزرگ شود و دهن پادشاهان از او بسته شود و بنماید بایشان آنچه را ندیده باشند و بفهماند آنچه را نشنیده باشند. و همچنین اوصاف آن بنده را می‌شمارد تا اینکه در فقره می‌فرماید که او بیمناک است از تقصیرات ما و خسته است از گناهان ما سلامتی ما از اوست و جراحی او شفاست برای همه ما و ما چون گوسفندان سرگردان شدیم. و همچنین صفات او را می‌شمارد تا آخر آیات. مترجمین ایشان می‌گویند که غرض از آن بنده ماشیح است، و نقل کرده‌اند که یکی از علماء که اور رابی یوشع می‌گویند بر در کن عدن یعنی بهشت عدن ماشیح را دید که تمام بدن او مجروح و خسته و بیمناک بود بجهت گناه بنی اسرائیل و بر او زخم بسیار بود، و کسی که هنوز متولد نشده باشد و قدم بعرصه وجود نگذاشته باشد بچه نحو میتواند که بر در بهشت بنشیند و اندام او زخم و جراحی داشته باشد. و در غیر این موضع نیز در تفاسیر و ترجمه‌های خود تصریح بوجود آمدن ماشیح کرده‌اند پس بنابراین احتمال اینکه ماشیح بعد از این متولد خواهد شد باطل خواهد بود، و بر تقدیری که موجود شده باشد ورد و بحث در خصوص اینکه چرا بوجود او سایر علامات بعمل نیامده مشترک خواهد شد میان ما و یهود، یهود را لازمت که متابعت ما نموده قاتل شوند باینکه از برای آن حضرت دو ظهور است و احدهما اتفاق افتاده، و بعضی علامات مثل

اینکه از چه سلسله است و در کجا متولد میشود، ما صدق بهمرسانیده و ما بقی مانده و بعمل خواهد آمد و آن شخص که متولد شده، و مراد از ماشیح اوست یا مسیح بن مریم است یا غیر اوست و هرگاه غیر او بوده باشد میگوئیم که فرزندی که در میان سبط یهودا متولد شود شد و غیر مسیح بن مریم بود کیست و چرا از آنشخص هیچ خبری نیست، و مسیح بن مریم با وجود اینکه بر باطل بود باین شدت مشهور شد، بلکه میگوئیم که کسی که در عالم فرزند بی پدر متولد شدن را غیر از آنحضرت ادعا نکرده و در هیچ کتاب تاریخی نیز مذکور نیست مگر در تاریخ طوائف اتراک که قریب بآن نقلی هست و میگویند که زنی عالنقوا نام بی شوهر زائید، و بر تقدیر صدق نه آن زن از آل داود بود و نه از سبط یهودا و نه از طائفه بنی اسرائیل بود، و از فرزندان او که ادعا کردند که بی پدر زائیده است سه نفر بودند و هر سه کافر بودند و شخص کافر ماشیح نمیتواند بود، پس باید که البته آنشخص مسیح بن مریم بوده باشد. و اگر گوید که مسیح بن مریم کشته شد و بردار آویخته شد و کسی که کشته شود ماشیح نیست زیرا که باید ماشیح زنده باشد و جمیع علامات درباره او صدق کند. در جواب میگوئیم که: هر صاحب بصیرتی معلومست که تمام امور عالم بر وفق مشیة الله جاری است و از احدی بی اذن و اراده او امری متمشی نمیگرد چنانکه گفته اند:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جاینبرد رگی تا نخواهد خدای و در صورتی که اراده خدا بافتاء مسیح بن مریم تعلق نگرفته باشد و باید که آنحضرت

زنده بماند یهود را چگونه میسر میشود که او را بکشند و بردار کنند. و آنچه بر خصم محقق است بیش از این نیست که شخصی را بحلیه عیسی بن مریم گرفته بردار کردند، اما بر همان دار کنندگان نیز مشتبه شد که آیا عیسی بن مریم بوده یا نه، و آن اشتباه از آن زمان تا حال که قریب بدو هزار سال است در میان جمیع طوائف مشهور است، چنانچه در کتاب تاریخی که موسوم است بشبط یهودا مذکور است، و در آن کتاب گفته که طائفه نصاری میگویند که عیسی بن مریم کشته نشد و مسلمین را در زنده بودن آنحضرت تشکیکی نیست، و در قرآن مجید صریحا مذکور است که «و قولهم انا قتلنا عیسی بن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و ان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه و کان الله عزیزا حکیما» یعنی مهر نهاد خدا بر دلهای یهود بسبب گفتن ایشان اینکه کشتیم ما عیسی بن مریم را و حال اینکه نکشتند او را و بردار نیاویختند او را و لکن شبهه شد از برای ایشان، بدرستی که انکسانی که اختلاف کرده اند در شأن او در شکند از احوال او، نیست از برای ایشان از دانش مگر ظن و نکشتند او را از روی یقین بلکه خدا او را بالا برد بسوی خود و خدا غالب و حکیم است. و این حکایت شبیه است بآنچه یهود در شأن موسی بن عمران میگویند، و در کتاب سیف ریاضت که از جمله کتب معتبره ایشان است مذکور است، و خلاصه آن حکایت اینست که چون آنحضرت در مصر قبطی را کشت بامر فرعون او

را گرفته در مقام سیاستگاه پپای دار حاضر کردند و چون خواستند او را سیاست کنند بامر خداوند اکبر ملکی آنحضرت را از چنگال ایشان رها کرده در بیابانی گذاشت و شبه آنحضرت را خدا بر یکی از آنجماعت انداخته آنشخص کشته شد و بدار آویخته شد و آن بزرگوار بسلامت ماند. و چنانچه خصم پرده شرم و حیا را از چهره وقاحت بر داشته بگوید که: ما را در نسب حضرت عیسی بن مریم شبهه است و او را صادر از فحشاء و بغی میدانیم و نمیتوانیم که بماشیح بودن چنین کسی راضی شویم و حال اینکه باید ماشیح بهترین خلق باشد. در جواب میگوئیم که: آیا فرزند بی پدر موجود شدن را ممکن میدانید و تجویز آنرا میکنید یا اینکه میگوئید که ممتنع است که بی پدر کسی موجود شود؟ و شق ثانی بیقین باطل است زیرا که دلیلی بر این مدعا دلالت ندارد، بلکه خلاف آن از ملاحظه قدرت خدا بنظر می آید زیرا که در صورتیکه تواند که بی پدر و مادر خلق کند بی پدر را بطریق اولی میتواند آفرید و او را در خلق کردن هیچ احتیاج بماده و مدت نیست، و علاوه بر این آنچه از عبارت سابق معلوم شد آن بود که باید ماشیح بخودی خود بروید، و هرگاه ممتنع باشد که چنین فرزندی بعمل آید لازم میآید که آنعلامت کذب بوده بر کسی صدق نکند. و بر تقدیر اول که ممکن باشد بلکه واجب باشد که ماشیح موعود نیز بی پدر موجود شود و این یکی از علامات آنحضرت باشد میگوئیم که: آیا دلیلی دلالت بر این مطلب میکند که مریم دختر عمران که مادر آنحضرت بود باغیه

بود که از آن دلیل لازم آید که آنحضرت صادر از فساد باشد، و خصم را ممکن نیست که ادعاء دلیلی بر این نماید بلکه آنچه از تتبع کتب تواریخ و غیرها معلوم میشود این است که آن معصوم در زمان خود از زهاد و عباد و نساک بوده کسی را در طهارت و عصمت آنحضرت سخنی نبود و بر تمام عمر خود بغیر از عبادت و ملازمت بیت المقدس کاری نداشت، و در آن زمان از جمیع عباد و زهاد و نساک بنی اسرائیل که در بیت المقدس بودند گوی سبقت میربود، و علاوه بر این از خاندانی بود که تمام آنها پاک و پاکیزه و خدا ترس و بزرگ بودند، و بعد از اینکه حضرت عیسی قدم بعرضه عالم گذاشت جمعی از اهل فساد از رهگذر اینکه آنحضرت را مخل اوضاع دنیوی خود میدانستند آن معصومه را بفساد نسبت داده خود را مستحق غضب الهی گردانیده **ya16** باعث این شدند که بالمره بر طرف و ناچیز شده بأنواع بلاها مبتلا گردیدند. خلاصه هر گاه باید که مادر ماشیح بی شوهر آنحضرت را بزاید کسی از مریم باین امر سزاوارتر نیست، زیرا که پاکیزه ترین و بهترین زنان بود و کسی باو بهیچ وجه احتمال بغی و فساد نمیداد، پس باید که طالب حق خود را از امراض و اغراض خالی کرده بنظر تأمل و تفکر امور و ادله را ملاحظه نماید، و مع ذلک از حضرت مسبب الأسباب مسألت نماید که او را براه راست هدایت نماید، و اگر نه کسی که در مقام عناد بایستد و بنای امر را بر اغماض

گذارد و متابعت اسلاف راسرمایه استظهار داند هفتاد مقابل این ادله بأو
نفع نمیرساند. والسلام علی من اتبع الهدی.

باب بنجم

«در ذکر آیات و اخباریکه دلالت بر مدح»

«و خوبی بنی اسرائیل میکند و معانی آن آیات»

«و اظهار آنچه در این مقام ضرور است»

بباید دانست که خداوند صمد بلسان انبیاء بنی اسرائیل ایشان را خبرها
داده و در هر یک از کتب مضمون آیه مبارکه «یا بنی اسرائیل اذکروا
نعمتی الّتی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین» که ترجمه آن
اینستکه ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمت مرا آنچنان نعمتی که بشما
انعام کردم به آن، و بدرستیکه من تفضیل دادم شما را بر خلق عالمیان
گوش زدایشان فرموده. و مضمون آیه دیگر که میفرماید «یا بنی
اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و
ایای فارهبون» یعنی ای بنی اسرائیل یاد آورید نعمت مرا که انعام کردم
بآن بر شما و وفا کنید بعهد من که اگر وفا کنید بعهد من وفا میکنم
بعهد شما و از من بترسید و بس. در چندین موضع بایشان فرموده و
بنی اسرائیل این آیات را دست آویز خود کرده بآن فخر میکنند و چنین
میدانند که این مراتب دلیل است براینکه باید ایشان یهودیت را ترک
نکرده بر این مذهب استحکام و ابرام ورزیده بهیچ وجه دست از آن
ملت منسوخه ندارند، بنابراین لازم گردید که بعضی از آن آیات را در این

مقام نقل نموده باندازه فهم خود آنها را ترجمه کنیم که حقیقت آن بر ناظران در این رساله مخفی نماند. و در این باب دو فصل ایراد میشود: یکی در آیاتی که دلالت بر فضیلت ایشان میکند بدون اینکه شرطی شده باشد، و دویم در آنچه با شرط دلالت بر مدعا دارد.

فصل اول

«در ذکر آیات و اخباریکه دلالت بر فضیلت»

«بنی اسرائیل میکند مطلقا»

«اول»- آیه ایست که در آخر پاراش و اِتحنن مذکور است و آن اینستکه «کی عم قارش أتاه لأدناى إلهخا بخا باحر أدناى إلهخا لهیوت لو لعم سقولاہ می کل هاعمیم أشر عل پن ها أداما» یعنی قوم خاص تو از برای خدای خالق خود ترا بر گزید خدای خالق تو از برای خود قوم بر گزیده از همه قومها که در روی آن زمین ساکن اند. و آنچه علماء یهود در این آیه میگویند اولاً اینستکه از کلمه هاء اشاره که بر سر لفظ ادا ما مذکور است قطع نظر نموده در ترجمه آیه میگویند که خدا بر گزید بنی اسرائیل را از همه قومها که بر روی زمین اند، و بعد اینکه آیه را حسب الخواش خود معنی کرده اند میگویند که پس باید قوم خاص خدا منحصر باشد در بنی اسرائیل و در روی زمین کسی از خواص نباشد، و معلوم است که خداوند احد دیگری را بر قوم خاص خود ترجیح نمیدهد و بیگانه را از آشنا بهتر نمیداند، پس چگونه میتواند بود که از قومی دیگر که بیگانگان در گاه خالق عالم اند کسی بهمرسد که ناسخ طریقه

آشنایان بوده ایشان را متابعت او واجب باشد و سستی این کلمات ظاهر است، زیرا که در تورات ها اداما مذکور است، و چنانچه دانستی اشاره است بآن قومی که در آن زمین ساکن اند و مؤید همین معنی است آنچه در آیات سابق بر این آیه مذکور است، و خلاصه مضمون آنها امر است بداخل شدن در زمین بیت المقدس و شکستن بتها و خراب کردن مذبحها و عبادتخانههای آنجماعت که در آنزمین ساکن بودند، و تأکید و تهدید بسیار فرموده است در اینکه مبادا بآنجماعت بهیچوجه بناء آشنائی بگذارند و با ایشان و صلت کنند و دختر بایشان دهند و از ایشان دختر بگیرند. و تمام آن آیات منع و زجر بنی اسرائیل است از آشنائی و دوستی با کفار و بت پرستان آن سر زمین. و بعد از آن آیه منقولست که شما از این بت پرستان بهترید، و مع ذلک در آیه بعد میفرماید که از بسیاری و زیادتی شما بر این قومان بود که شما را برگزیدم و اختیار کردم از برای بودن از قوم زیرا که شما از این قومان بسیار کمترید بلکه بجهت عهدی بود که خدا با پدران شما کرده بود که بیرون آورد شما را ورها کند از دست فرعون پادشاه مصر و اینکه بدانی که خدای خالق تو نگاه دارنده و وفا کننده است بوعدها و فرمانهای خود. خلاصه آنچه از تمام این آیات معلوم میشود اینست که خداوند عالم بنی اسرائیل را بجهت خوبی پدران ایشان بر تمام آن قومها که در آنزمین ساکن و مشغول بت پرستی بودند برگزیده و ایشان را فخر کردن نمیرسد، قوم خاص خود خوانده و از این مراتب

ایشان را فخر کردن نمیرسد، و بسیار سهل است که خدا پرست از بت پرست بهتر باشد، و بر تقدیری که ایشان بهترین خلق زمین باشند لازم نیست که تا قیامت بهتر باشند و خداقومی دیگر را خاص نگرداند، بلکه جائز است مثل اینکه در آنوقت ایشان برگزیده خدا بودند در وقت دیگر طائفه دیگر خاص خدا گردند و ایشان را تفضیل بر دیگران دهد.

«دویم»- آیه ایست که در پاراش راه آنوخی مذکور است و آن آیه این است که «با نیم آتم لأدناى إلهم لا تتكدو ولا تا میمو تار حاه بن عنخم لا مت کی عم قادش أتاه لأدناى إلهخا و بخا باحر أدناى یهیوت لو لعم سقولاہ می کل ها عمیم أشر عل پن ها أداما» و آیه دویم از این دو آیه بعینها همان آیه است که از پاراش و اتخن نقل شد، و استنباط و جواب از آن احتیاج بتکرار ندارد. و معنی آیه اول اینست که شما طائفه و گروه خدای خالق خودید نه رخسار بخراشید و نه زخم کنید میان چشمها و صورتهای خود را از برای مرده. و لفظ «بانیم» که در این آیه مذکور است بحسب متن لغت بمعنی پسران است، و ما در ترجمه متابعت صاحب کتاب شاراشیم کرده آنرا بطائفه و گروه ترجمه کردیم، و صاحب کتاب مذکور این لفظ را بمعانی بسیار ترجمه کرده از آنجمله طائفه و گروه و مردم و فضلا و تلمیذ و جماعت و غیر ذلک، و بر تقدیری که خصم این معانی را از صاحب کتاب شاراشیم قبول نکند و خواهد که بمعنی مشهور حمل کند میگوئیم که معلوم است که خداوند یگانه صمد را فرزند بطریق حیوانات نمیباشد و او را زوجه و جفتی نیست پس باید

که حمل بر اقرب مجازات نموده بگوئیم که یعنی شما خاصان و برگزیدگان و دوستان و بمنزله پسران خدائید. و جمع این معانی چه نفع بروزگار ایشان میکند و چه دلالت دارد که باید ایشان بر شریعت خود راسخ بوده پیغمبری دیگر را اطاعت نکنند و تا قیام قیامت و بر یهودیت باقی باشند، و از اینکه میفرماید که شما خاصان خدائید لازم نمیآید که خدا را دیگر خاصی نبوده باشد.

«سیم»- آیه ایست که در پاراش اله شموت مذکور است و آن در مقامیست که خداوند عالم حضرت موسی را بسوی فرعون میفرستد و باو امر میفرماید که بگو فرعون را «کوه آمر آدنای بنی مجوری اسرائیل» الی آخرها، یعنی چنین گفت خدا که پسر اول زاد من است اسرائیل و میگوید بتو که بفرست پسر مرا که عبادت کند مرا. و علماء یهود بهمین آیه که فرموده است «بنی مجوری» فخر میکنند و میگویند که ما را فرزند خود خوانده. و ما در جواب سخنان را اعاده میکنیم و میگوئیم که در این فرزند خواندن چه دلالت است بر ابدی بودن احکام تورات و اینکه البته باید شریعت حضرت موسی منسوخ نشود چگونه عاقل خود را با مثال این ادله واهیه تسلی میدهد و در مقابل براهین تامه میایستد و ابرام میورزد «و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور».

فصل دویم

«در ذکر آیات و اخباریکه دلالت»

«بر فضیلت بنی اسرائیل میکند»

«بشرط اینکه فرمان برداری»

«کنند و از اوامر و نواهی الهی»

«تجاوز نکنند»

و عمده آن آیات است که در پاراش و یشمع یثرو در سفر دویم مذکور است، و خلاصه معنی آن اینست که چون بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند بیابان سینا در آن منزل بحضرت موسی علیه السلام وحی رسید که بگو بنی اسرائیل که دیدید آنچه کردم بمصریان و برداشتم و بلند گردانیدم شما را و اکنون اگر بشنوید سخنان مرا و بر پا دارید شروط و احکام مرا باشید نزد من برگزیدگان و شما خواهید بود بمن بزرگان و قوم خاص و قریب باین مضمون در کتب انبیاء بسیار است و در بسیاری از مواضع تواره تصریح شده که بر پا دارید شریعت و احکام را تا اینکه من عزت دهم شما را و رفاهیت بخشم و برکت نهم. و در نقل تفصیل آنها بر فائده نیست، و بسیاری از آن موضع مثل همین آیات که از پاراش و یشمع یثرو نقل شد بعد از وقوع مقدمه است که خداوند عالم از جماعتی که کافر بوده اند انتقام کشیده و بجهت اینکه مبادا بنی اسرائیل را بخاطر برسد که چون خدا این طائفه را بسبب ما هلاک کرد و ما را بر ایشان تفضیل داد پس ما دوستان خدا خواهیم بود و هرگز با ما چنین نخواهد کرد و ما پیوسته مرفه الحال خواهیم زیست هر چند عصیان و نافرمانی کنیم. فلهدا در هر مقام مضمون آیه «یا أیها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم

عند الله أنقاكم إن الله عليهم خير» که حاصل ترجمه آن اینست که ای گروه مردمان بدرستی که ما خلق کردیم شما را از مردی وزنی - یعنی در اصل شما تفاوتی نیست و کسی را مزیتی بر دیگری از این رهگذر که پسر فلانست یا طائفه بهمان حاصل نخواهد بود، و قرار داد طائفه و قبیله بجهت اینست که هر کس شناخته شود و فلان کس پسر فلان از فلان پسر بهمان ممتاز باشد، و بدرستی که گرامی ترین شما در نزد خدا اتقای شما است، و آن کس که پرهیزکارتر است نزد خدا عزیزتر است و خدا دنا و با خبر است، گوش زد ایشان فرموده و ایشان را از خواب غفلت بیدار ساخته و تنبیه و تصریح فرموده است باینکه هرگاه شما شروط مرا بر پا دارید و مرا اطاعت کنید و پرهیزکاری را شعار خود ساخته از مراتب بندگی و عبودیت تجاوز نکنید در نزد من گرامی خواهید بود و من شما را عزیز میگردانم، و إلا اینکه شما و دیگران در صورتی که مرا اطاعت نکنید یکسان خواهید بود و از همه انتقام خواهم کشید. و بهمین جهت است که ایشان را بلسان انبیاء که بعد از حضرت موسی علیه السلام مبعوث شدند مذمت بسیار فرموده و گناهان ایشان را بر ایشان شمرده، و ما در این مقام بجهت اتمام حجت قدری از آن مذمتها و سرزنشها را نقل خواهیم کرد، و حاصل سخن ما با طائفه یهود اینست که چگونه عاقل خود را باین امر راضی کند که امثال این کلمات را حجت خود قرار داده باین دست آویز خود را از سعادت دارین محروم گردانیده مغرور شود باینکه خدا ایشان را برگزیده و ایشان را قوم خاص

خود خوانده. بلی کدام متقی است که خدا باو آشنا نیست و کدام ظالم
را با خدا آشنائی است «ان الذین آمنوا و الذین هادوا و النصاری و
الصابئین من آمن بالله و الیوم الآخر و عمل صالحا فلا خوف علیهم و لا
هم یحزنون».

کتاب مضر الشهود فی رد الیهود

باب ششم

«در ذکر مذمتها که خدا بزبان»

«انبیاء بنی اسرائیل را فرموده»

در پراش کی نابوء در سفر پنجم از تورات مذکور است که روزی حضرت موسی علیه السلام بقوم خود فرمود که چون از رودخانه یردن گذشتید باید قوم بنی اسرائیل دو طائفه شده شش سبط بر یکسمت بر کوه گریزنم بایستند و شش سبط دیگر بر کوه عبال و لاویان باواز بلند بگویند که لغت و نفرین باد آن کسی را که بت بتراشد و بسازد و تمام قوم بگویند آمین، و لعنت باد آن کسی را که حرمت ندارد پدر و مادر خود را و همه قوم بگویند آمین، و همچنین در هر فقره قوم بگویند آمین. و تتمه فقرات اینستکه: لعنت باد آنکه بر باید زمین همسایه خود را، و لعنت باد آنکه بغلط اندازد کور را در راه، و لعنت باد آنکه حق غریب و یتیم و بیوه را ببرد یا بنا حق بر ایشان حکم کند، و لعنت باد بر آنکه بخوابد با زن پدر خود، و لعنت باد بر آنکه جمع شود با بهائم، و لعنت باد بر آنکه بخوابد با خواهر خود، و لعنت باد بر آنکه بخوابد با مادرزن خود، و لعنت باد بر آنکه بزند رفیق خود را در جای تنهائی، و لعنت باد بر آنکه رشوه بگیرد و خون ناحق کند، و لعنت باد بر آنکه بعمل نیاورد فرمانهای تورات را. و بعد از این فقرات میفرماید که اگر بشنوید قول خدای خالق

خود را باین معنی که نگاه دارید و بعمل آورید فرمانهای او را که من امروز شما میفرمایم بدهد خدای خالق شما را بلندی بر همه قومهای این زمین بیابید این همه برکتی که مذکور میشود، و رسیدن این برکتها موقوف است بر شنیدن امر خدای خالق خود برکت یابی در شهر و برکت یابی در صحرا و برکت یابی در فرزندان خود و برکت یابی در ثمره زمین خود و در حیوانات و کارها و گلهای گوسفند خود و برکت یابی در ظروف و اوانی خود و برکت یابی در آمدن خود و بیرون رفتن و بگریزاند از پیش تو و خدا برکت در انبار تو و در کسب تو برکت میدهد تو را در زمینی که خدای خالق تو میدهد بتو برانگیزاند خدا تو را از برای خود بخاص بودن چنانچه عهد کرده است اگر نگاه داری مر فرمانهای خدا را و بروی در راههای او، و ببینند همه قومهای آن زمین که نام خدا خوانده شد بر تو و بترسند از تو باقی گذارد ترا خدا به نیکوئی در فرزندان تو و در حیوانات تو و در زراعت تو بر آنزمین که عهد کرده خدا بپدران تو که آنرا بتو دهد و بگشاید خدا بتو خزائن خود را آسمانها ببارند بر زمین در وقتش و برکت دهد مکاسب تو را و قرض دهی بقومان دیگر و احتیاج به قرض گرفتن از کسی نداشته باشی وزیر دست نکردی، و همه اینها در صورتیست که بشنوید فرمانهای خدای خالق خود را که من میفرمایم شما را امروز بنگاه داشتن و بعمل آوردن و براست و چپ میل مکنید از برای رفتن بدنیال خدایان دیگر، و اگر نشنوی قول خدای خود را بنگاه داشتن و عمل آوردن فرمانهای او

از رسومها که من میفرمایم امروز بیاید بر تو همه نفرینها و بدیهائی که مذکور میشود، ملعون باشی در شهر، ملعون باشی در صحرا خیر و برکت برطرف شود از هر چیز و نفع نبری از فرزند خود و خیر و برکت نیابی در ثمره زمین خود و گاو و گوسفند خود، ملعون باشی اگر داخل شوی و اگر بیرون روی، وارد آید از جانب خدا بر تو محنتها و آشوبها و زجرها در هر چاره و اندیشه که بعمل آوری و نتیجه دهد افعال بد تو نیست شدن و نابود شدن تو را و بفرستد خدا بتو مر و با و مرگی را تا تمام گرداند تو را از بالای آن زمینی که به آن زمین خواهی آمد بمیراث گرفتن آن زمین یعنی بیت المقدس و برساند خدا بتو بسیاری از آلام و اسقام از اورام و تب لرز و سوزش و سرسام و سموم و یرقان و بتو برسد بلاها از شمشیر و تاخت شدن و بگردد آسمان بر بالای سر تو مس و زمین در زیر پای تو آهن، و بعوض باران خاک از آسمان ببارد و بوده باشی زخم خورده در پیش دشمنان و گریزان از دشمن باشی و باشی در جمیع شهرهای آن زمین ترسان و باشد جثه و بدن تو خوراک حیوانات و مرغان و گرفتار گرداند خدا تو را بأنواع بلاها از خوره و پیسی و جرب و کری که شفائی از برای آنها نباشد و گرفتار گرداند تو را بدیوانگی و کوری و حیرانی دل که راه بجائی نبری و بر مراد و مطلب خود فیروز نگردی و باشی در همه روزگاران ستم رسیده و سرگردان و نباشد فرج دهنده از برای تو زن خطبه کرده تو را دیگران بگیرند و خانه آباد کرده تو را دیگران ساکن شوند و میوه خورند دیگران از درختی که تو

نشانیده باشی و گاو و گوسفند تو را در نظر تو ذبح و تو را از گوشت آن نصیب ندهند و فرج دهنده‌ای از برای تو نباشد و پسران و دختران تو در دست دیگران اسیر باشند و تو بر احوال ایشان مطلع باشی و نتوانی چاره کنی و بخورند همه میوه‌های زمین تو را و همه حاصل دست کرد تو را قومی که شناسی آن قوم را و باشی ستم کشیده و شکسته شده در همه روزگاران و باشی دیوانه در نظر خود چون نظر کنی گرفتار **YA17** کند خدا تو را بمرض خوره از کف پای تا فرق سر تو که شفائی نباشد آنرا، و بر طرف کند تو را و پادشاه ترا و مسلط کند بر تو قومی که شناسی تو و پدر تو آن قوم را و خدمت کنی آنجا خدایانی را که از سنک و چوب تراشیده باشند، و پریشان احوال بحیثیتی که بتو مثل زنند و تو را سرزنش کنند در همه آن قومها که خدا تو را گرفتار ایشان کرده است برکت بر طرف شود از زمین تو بنحوی که تخم بسیار بکاری و حاصل کم جمع کنی و بخورد آنرا ملخ و درخت انگور بنشانی و خدمت کنی و تو را میوه ندهد و آنرا گرم بخورد و زیتون در حدود زمین تو بسیار باشد و تو نتوانی که از آن روغن بگیری و استعمال کنی زیرا که کنده شود آن زیتون، و پسران و دختران بزائی و از برای تو باقی نمانند بلکه بآسیری افتند و اشجار و اثمار و اراضی تو را دیگران میراث گیرند دیگران بر سر تو مسلط شوند و تو بسیار پست شوی و دیگران میراث تو را قرض دهند و تو محتاج بقرض گرفتن باشی و دیگران صاحب اختیار و بزرگ باشند و تو پست و ذلیل باشی و برسد

بتو همه این نفرینها تاخت برند بر تو تانیست گردانند تو را، و اینها
بجهت اینست که نشنیدی قول خدای خالق خود را بنگاه داشتن
فرمانهای او و رسومهای او که فرمود ترا و بعوض اینکه عبادت نکنی
خدای خالق خود را در شادی و رفاهیت خدمت خواهی کرد مر
دشمنان خود را که بفرستد خدا او را در قحطی و تشنگی و برهنگی و
کمی هر چیز و بگذارد غل آهن را در گردن تو تا بر طرف کند تو را
بفرستد خدا قومی را از اطراف آن زمین بمثابه کرکس که پرواز کنند و
نفرمی زبان آن قوم را و قومی سخت رو باشند که از پیران شرم نکنند
و بر اطفال رحم نکنند، فانی و نیست گردانند چهار پایان را و زراعتها را
تا اینکه باقی نگذارند دانه از زراعت و هیچ از روغن و بر طرف کنند گاو
و گوسفند را و عذاب کنند مردمرا بر دروازه‌ها و مسلط شوند بر شهرها
و حصارها و قلعه‌ها و عذاب کنند بر در هر دروازه‌ای که در شهرهای
شماست بخوری در آن قحطی و محاصره گوشت فرزندان خود را که
جگر گوشگان شمایند، و هر کس تمام اقوام و اقربای خود را در اسیری
و زحمت ببیند و همه نازپروردگار بزحمت و مشقت و عذاب گرفتار
شوند و زنان و دختران بدست دشمنان اسیر شوند. (مؤلف گوید) که
آنچه در این فصل نوشته شد از پارش کی تابوء از سفر پنجم تورات
است، و در همین پارش و پارش بعد از این و دیگر مواضع تورات از این
قبیل تهدیدات و وعیدها بسیار است، و درنقل آنها بجز ملال چیزی
دیگر عائد روزگار مطالعه کننده نخواهد گردید، فلهذا بهمین قدر اکتفا

نموده تتمه را حواله میکنیم بکتاب تورات. و غرض ما از ایراد این فصل در این مقام تأکید و تبیین این مدعا بود که بنی اسرائیل را با خدا خویشی و پدر فرزندی نیست، و آنچه ادعا میکنند که ابناء الله و احبائه دروغ میگویند و کرامت و عزت ایشان در نزد خدا موقوف بر فرمان برداری و اطاعت کردن ایشان است، و معلوم است که هر طائفه که اطاعت و فرمان برداری کنند البته عزت و بزرگی خواهند یافت، و تمام آنچه را خدا در این آیات فرموده و ایشان را بآن ترسانیده بعمل آمد و آنچه را نهی کرده بود ایشان منتهی نشدند و بأشد عذابها گرفتار شدند، چنانچه در نوبت اول بخت النصر بر ایشان مسلط شد و ایشانرا بأسیری بابل آورد، و در آن مناجات که از برای حضرت دانیال در زمین بابل اتفاق افتاد و ما قدری از آنرا در این کتاب نقل کردیم مذکور است که نشنیدیم آنچه را فرمود بما موسی بنده تو و گرفتار شدیم بآن و عیدها که آنحضرت فرموده بود، و ثنیا خدا بر ایشان رحم کرده و ایشان را خلاصی بخشید و ایشان متعظ نشده کرت دیگر فرمانهای او را فراموش کردند و نگاه نداشتند و بعمل نیاوردند و غضب خدا بر ایشان شدید شد و بقحط و تنگی و گرسنگی و محاصره گرفتار شدند و اهل روم بر ایشان مسلط شده ایشان را بر طرف کردند. و یوسف بن کوریون در تاریخ خود نقل کرده که در آن محاصره فرزند خود را کشتند و خوردند. و ایضا نوشته که آنچه در آن محاصره در شهر سوی آنچه بدست دشمن کشته شدند و گرفتار شدند هزار هزار و صد هزار

نفر بودند. نعوذ بالله من غضب الله، و پادشاهی از میان ایشان بیرون رفت و تا حال هنوز آثار آن از احوال ایشان هویداست و در جمیع ولایات و اقالیم گرفتار خواری و ادای جزیه‌اند، نه ایشان را در نزد مسلمین اعتباری و نه در پیش طائفه نصرانی قدری و مقداری هست و نه از خود ملاذ و ملجأی دارند. و ما در این مقام چند آیه از کتب سایر انبیاء در مذمت این طائفه نقل نموده فصل را بآن ختم میکنیم، و بالله التوفیق: در اول کتاب حضرت شعیا پیغمبر علیه السلام آیاتی چند مذکور است که حاصل ترجمه آن اینست که: ای آسمانها بشنوید و ای زمینها گوش کنید چنین میفرماید خدا که پسران بزرگ کردم و بلند کردم و ایشان نافرمانی کردند مرا میشناسد گاو صاحب خود را و خر آخر خود را و بنی اسرائیل که قوم منند نشناختند و فهم نکردند، وای بر قوم خطاکار سنگین گناه نسل بدکاران و گذاشتند خدا را و بغضب آوردند خدای اسرائیل را یا خوبان بنی اسرائیل را و برگشتند به قهقری. یعنی بعوض اینکه بایست ترقی کنند و بسوی خدا میل کنند تنزل کرده میل بهوای نفس کردند، و باین سیاق ایشان را مذمت فرموده و همان و عیدها که در تورات بایشان وعده فرموده بود که هرگاه احکام خدا را بر پا ندارند بر ایشان وارد آید بر ایشان شمرده تا اینکه سخن را بجائی رسانیده که میفرماید که ماهها و عیدهای شما را دشمن میدارم و در هنگام برداشتن شما دستهای خود را بدرگاه من میپوشانم چشمهای خود را از شما هر چند بسیار تضرع کنید من

نیستم شنوا آنرا دستهای شما آلوده است بخون. و ایضا در نشان ششم همان کتاب آیاتی چند مذکور است که حاصل معنی آن اینستکه وقتی دیدم ملائکه خدا را که پرواز میکردند و یکی از آنها بنزد من آمد و آتشی در دست داشت و گفت که باین قوم بگو که شنیدن بشنوید و فهم نکنید بدل دیدن ببینید و ندانید، یعنی از برای ایشان در ظاهر چشم و گوش خواهد بود و خدا بر آنها مهر خواهد نهاد که فهم و تعقل چیزی نکنند.

و بعد از این آیه است که: فربه کن دل این قوم را و گوش او را سنگین کن و چشمان او را بپوشان که مبادا ببینید و بشنوید و فهم کنند و باز کردند و علاج کنند. و ایضا در نشان پنجاه و نهم آن کتاب مذکور است که دست خدا کوتاه نسبت از فرج دادن و گوش خدا سنگین نشده است از شنیدن بلکه گناهان شما حائل شده است میان شما و خدا و خطاهای شما پوشانیده است رحمت خدا را از شما زیرا که دستان شما بخون آلوده است و انگشتان شما در معصیت فرو رفته است لبهای شما دروغ گفتند و زبانهای شما بباطل و ناحق گفتگو میکنند، نیست کس راست گوئی در میان شما و نسبت بعدالت حکم کننده مبل گنندگانید بهیچ، و پوچ و سخن گویندگانید بباطل و لا یعنی و بار بردار شوند بزحمت و بزایند بکجی. و ایضا در نشان شصت و پنجم این کتاب مذکور است که از نسل یعقوب از سبط یهودا بیرون آورم کسی را که بمیراث گیرد کوه خاص مرا و مراد از آنکس حضرت عیسی بن مریم است و

میفرماید که تابعان و پیروان او در راحت و فراغت باشند و شما بنی اسرائیل بسبب اینکه بت پرستی کنید و از برای بت خوانچهها و سفرها ترتیب دهید کشته شوید و بسلاخ خانه برده سر بریده شوید زیرا که خواندم شما را و اجابت نکردید و کلام فرمودم و شما نشنیدید و بدی کردید در نظر من و آنچه من نخواستم شما کردید باین سبب چنین امر کرد خدای رب العالمین که بخورند بندگان من و شما گرسنه باشید و بندگان من بیاشامند و شما تشنه باشید و بندگان من شادی کنند و شما شرمنده باشید و بندگان من خوشحالی کنند از خوشی دل و شما ناله کنید از درد دل و از شکستگی خاطر مویه کنید و یاد کرده شود اسم شما بنفرین. و در کتاب حضرت ارمیا علیه السلام مذمت بسیار در شأن بنی اسرائیل مذکور است، چنانچه در نشان دویم مذمت ایشان بر بت پرستی فرموده و در نشان چهارم میفرماید که بی فهمند قوم من و مرا ندانستند پسران نادانند ایشان و صاحب فهم نیستند ایشان و بسیار دانایند در بدی و خوبی را ندانسته اند. و در نشان پنجم میفرماید که بشنوید ای قوم بی فهم و بی عقل که چشم هست برایشان و نمی بینند و گوش هست برایشان و نمیشنوند و از من نمیترسند. و در نشان هفتم خطاب پیغمبر فرموده میفرماید که تضرع و التماس درباره این قوم مکن که من از تو نخواهم شنید آیا نمی بینی که چه میکنند ایشان در شهرها و در کوچه های بیت المقدس که هیمه جمع میکنند اطفال ایشان و آتش میکنند مردان ایشان و خمیر میکنند زنان ایشان

و سرانجام و ترتیب میکنند هدیه‌ها و پیش کشی‌ها بجهت خدایان بیگانه و غرض ایشان بخشم آوردن من است.

و در نشان هشتم میفرماید که چگونه میگویند که عاقلانیم ما و دستوری خدا با ماست و بتحقیق که دروغ گفتند و شرمنده شوند عقلاء ایشان و بگیر آیند و مخالفت کردند سخن را و کجاست عقل در ایشان، باین سبب بدهم زنان ایشان را بدیگران و صحرای ایشانرا بمیراث بران زیرا که تمام ایشان از کوچک و بزرگ طماعانند و دروغ‌گویان. و در نشان یازدهم میفرماید که برفتند بدنبال خدایان باطل و خدمت کردند ایشان را باطل کردند بنی اسرائیل شرط مرا که شرط کرده بودم با پدران ایشان، باین سبب امر کرد خدا که من میآورم برای ایشان بدی که نتوانند بیرون آمد از او تضرع کنند بدرگاه من و من نشنوم از ایشان بروند بآن شهرها و آن کوچهائی که عطرها بجهت بتها می سوختند و بنزد آن بتها تضرع کنند و فرج از برای ایشان نخواهد بود زیرا که بعد شهرهای بنی اسرائیل و کوچهائی بیت المقدس بودند بتان و ای ارمیا التماس مکن تو از برای این قوم و ایشان را دعا مکن که من نیستم اجابت کننده بسبب بدی ایشان. و در اول نشان پانزدهم میفرماید که اگر بایستند پیش من موسی و اشموعیل بجهت التماس بنی اسرائیل که من قبول نخواهم کرد التماس ایشان را، دور کن این جماعت را از پیش من، و اگر بگویند بتو که بکجا برویم بگو بایشان که چنین امر کرد خدا که هرگاه مرک خواهید بسوی مرگ و اگر

شمشیر خواهید بسوی شمشیر و اگر قحط خواهید بسوی قحطی و اگر اسیری خواهید بسوی اسیری: و در نشان شانزدهم ارمیا میفرماید که چنین امر شده بمن که نیائی بخانه ماتم ایشان از برای ماتم داری و نه موی گوئی از برای ایشان که برداشتم سلامتی خود را از این قوم و فضل و رحمت خود را بمیرند بزرگان و کوچکان و بآن زمین قبر نشوند و کسی از برای ایشان ماتم نگیرد. و در اواخر نشان بیست و سیم میفرماید که فراموش کنم ایشان را فراموش کردنی و رها کنم ایشان را و آن شهر را که بدادم بایشان و پدران ایشان و بدهم ایشان را سر زنش همیشگی و خجالت همیشگی که هرگز فراموش نشود. و در آخر نشان بیست و چهارم میفرماید که بدهم ایشان را ترس و اضطراب و بدی در همه مملکتهای آن زمین بسر زنش بنحوی که ضربالمثل باشند و بنفرین در همه آن مملکتها که ایشان را پراکنده خواهیم کرد بفرستم بر ایشان شمشیر و قحطی و مرگی تا تمام کنم ایشان را از آن زمین که دادم بایشان و پدران ایشان.

(مؤلف گوید) که آنچه از هر نشان کتاب ارمیا نقل شد قلیلی بود از کثیر و تمام کتاب آنحضرت مشحون است بمذمت و ذکر بدی بنی اسرائیل، و ما از هر یک کمی نقل کردیم تا نشانه باشد، و معلوم است که غرض این وعدها هیچ یک نقل خرابی اول بیت المقدس نیست زیرا که خدا شنید بعد از آن دعاهای ایشان و تضرعهای ایشان را، و آنچه در این آیات میفرماید و عید است باینکه هرگز نخواهم شنید، پس غرض از این

آیات خرابی دویم و پریشانیست که ثنیا اتفاق افتاد، و حال دو هزار سال است که بآن گرفتارند. و در نشان هجدهم کتاب ارمیا آیاتی مذکور است که ذکر آن در این مقام مناسب است، و خلاصه آن اینست که وحی رسید بحضرت ارمیا علیه السلام که برو بکارخانه کوزه‌گری که در آنجا چیزی به تو معلوم خواهد شد، آنحضرت میفرماید که رفتم بکارخانه کوزه‌گری و دیدم اسناد کوزه‌گر را که پاره گل در دست داشت و چیزی میساخت و هرگاه او را از آن خوش نمی‌آمد آنرا بر هم زده از آن گل چیز دیگر میساخت بشکل دیگر، و در این حال بمن وحی رسید که بهمین نحو است عادت و رفتار من با بنی آدم، و بگو بطائفه بنی اسرائیل که آیا مرا بر ایشان تسلطی که این کوزه‌گر را بر گل است نیست بلکه هرگاه وعده بدی بدهم قومی را و ایشان در نظر من نیکی کنند و از گناهان خود پشیمان شوند من آن بدی را از ایشان صرف نموده با صلاح احوال ایشان میکوشم و ایشان را می‌آموزم، و اگر وعده نیکی بقومی بدهم و ایشان بد کنند در نظر من من آن نیکی را از ایشان منصرف ساخته ایشان را بعدابها گرفتار میکنم و از ایشان انتقام میکشم. و فائده نزول آن وحی بر حضرت ارمیا علیه السلام آن بود که مبادا بنی اسرائیل بوعده که خدا بانبیاء خود داده بود فریفته شده ترک فرمان کنند و چنین دانند که خدا از ایشان انتقام نخواهد کشید بسبب اینکه ایشان از آل یعقوب و شجره اسحق و ابراهیم‌اند و یقین بدانند که خدا عادل است و جزای عمل هر کس را بآنکس خواهد

رسانید «ان خیرا فخیر و ان شرا فشر». و فی الحقیقه این وعده‌ایست
زهره شکاف که هر کس را ب فکر کار خود می‌اندازد و قطع رشته
امیدواری هر ذی‌حیاتی میکند. اللهم ارزقنا توفیق الطاعة و البعد عن
المعصية. برگشتیم به تتمه نقل آیاتی که در کتب انبیاء در مذمت
بنی اسرائیل وارد شده است. در نشان سیم کتاب عاموس پیغمبر مذکور
است که «کی لا یعسه أدنای دابار کی ایم کالا سدو ال عبادا و
هنبیایم» یعنی نمیکند خدا امری را مگر اینکه آشکار میکند سر آنرا از
برای بندگان خود که پیغمبرانند. و در نشان پنجم میفرماید که من قرار
دادم برای شما مویه‌ای را بنی اسرائیل بیفتند طائفه بنی اسرائیل که
دیگر بر نخیزند و آواره شوند از این زمین و دیگر بر پا دارنده نباشد از
برای ایشان. و در کتاب ملاخی پیغمبر مذمت بسیار وارد است، و این
ملاخی همان پیغمبری است که پیش از این دو آیه از کتاب او را در
مقام سخن در ابدی بودن تورات نقل کرده‌ایم و طریق استدلال هارمیم
را از آن ذکر نموده جواب دادیم، و آنچه از علماء یهود که در این زمان
موجودند استماع شده اینست که دلیل از این تمام تر نیست، خلاصه
ملاخه از پیغمبران عظیم الشان بوده و یهود کمال اعتماد بر کتاب او
دارند، و در نشان دویم کتاب آنحضرت مذکور است که شما گمراه
شدید و از راه راست بیرون افتادید و گمراه کردید بسیاریان را در
شریعت و تباه کردید شرط وی را و من قرار دادم از برای شما خواری و
مذلت را نسبت بجمیع طوائف، زیرا که شما نگاه نمیدارید طریقه مرا و

چشم میپوشید در اجرای احکام شریعت من و بعضی را بر بعضی ترجیح می دهید آیا همه فرزندان یک پسر نیستند و خدای واحد همه را خلق نکرده است، پس بچه سبب خیانت کرد مرد با برادر خود و خیانت کرد و تباهی و معصیت کرده شد در میان بنی اسرائیل و در بیت المقدس ست کرد یهود خاص خدا را زیرا که صاحب شد دختر بیگانه را. و بعد از این میفرماید که «یحزت أدنای لا إیش أشر یعسه ناعر و عنه ما هال یعقب و مکش منحاه لأدنای صباؤت» یعنی نیست کند خدا مردی را که بهمرساند فرزند و فرزند زاده از آل یعقوب و نزدیک آورنده هدیه از برای خدای رب العالمین. و این آیه مبتنی است بر آنچه اول میفرماید، و خلاصه آن اینست که فرزندان عزت میدارد پدر را و عبد و مولای خود را پس اگر پدرم من کجاست عزت من و اگر مولایم کجاست ترس من فرمود خدای رب العالمین که ای بزرگان که خوار کنند گانید اسم مرا و میگوئید که در چه چیز خوار کردیم اسم تو را در این خوار گردید که نزدیک میآورید به قربانگاه من قربانی رد شده را و می گوئید که چه عیب دارد قربانی ما و این سخن شما به جهت اینست که حقیر می پندارید سفره و قربانگاه خدا را نزدیک می آورید حیوان کور را برای قربانی آیا نیست بد، و نزدیک می آورید شل و خسته آیا نیست بد، و اگر این کور و شل و خسته را پیشکش برید از برای پادشاه خود آیا از شما راضی میشود و باین پیشکش منظور می دارد مراعات جانب شما را، و در صورتی که چنین هدیه در دست تو باشد می پذیرد سخن

تو را و روا می کند حاجت تو را همچنین مرا بشما رغبت نیست و از مشرق تا مغرب بزرگ است اسم من در نزد همه قومها و در هر مقامی تعظیم میکنند اسم مرا و هدیه نیکو میآورند و شما خوار کنندگانید اسم مرا.

باب هفتم

«در ذکر اخبار و احوالی چند که»

«ایراد آن مناسب این رساله است»

و در آن چند فصل است:

فصل اول

«در ذکر آیاتی چند از زبور»

«حضرت داود علیه السلام»

بدانکه در مزبور نوزدهم زبور مذکور است که «تورت أدنای تمیماه مشیبت نافش». و علماء یهود این آیه را حجت تمام بودن تورات حضرت موسی قرار داده و تام بودن آن معنی می کنند که یعنی باید هرگز نسخ نشود. و طریق استدلال ایشان اینست که: لفظ «تورت» بتورات موسی تفسیر میکنند، و حال اینکه در میان لغت عبری چنین متعارف است که لفظ علم را مصدر بکلمه ها می کنند و در هر کجا که میخواهند که از تورات موسی خبر دهند بلفظ هتورا خبر میدهند، و همچنین در سایر الفاظ، و این معنی بر متدرب مخفی نیست، و بسی غریب است امر یهود که در بسیاری از مواضع هتورا را بمطلق دستوری تفسیر

میکنند، و در این مقام تورا را به تورات موسی علیه السلام. و بر هر تقدیر لفظ تمیمه که معنی آن تمام اوست بتمام است او تفسیر میکنند، و باین نحو خلاصه میکنند که تورات خدا یعنی تورات موسی تمام است تسکین دهنده جانهاست، و در هیچ موضع تورات موسی بتورت ادنای تعبیر نشده است، و معنی آیه موافق عبارت بر وجه صحیح اینست که دستوری خدا تمام آن آسایش جانهاست، و این معنی مطلقا دلالت بر مدعاء یهود ندارد، و بر تقدیری که آنچه یهود ادعا میکنند ثابت شود چه دلالت دارد بر اینکه باید نسخ نشود. و علاوه بر این میگوئیم که هرگاه سخن ایشان تمام باشد منافی آیات بسیار از زبور خواهد بود، زیرا که بر بنی اسرائیل لازم بود که مادام که مکلف بشریعت تواره باشند داخل سلسله دیگر نشوند و سلسله دیگر را بخود راه ندهند، و مع ذلک خدا پرست را منحصر در بنی اسرائیل می دانند، و بنا بر این مقدمات لازم میآید که هرگز تمام روی زمین خدا پرست نباشد بلکه هیچ سلسله غیر بنی اسرائیل را خدا نشناسد زیرا که تورات همیشگی است و مادام که حکم او باقی است دیگری خدا پرست نخواهد شد. و در زبور آیات بسیار هست که صریح است در اینکه خلق روی زمین خواهند شد، چنانچه در مزبور بیست و دویم میفرماید که «یزکرو و یاشوبو إلی أدنای کل آپس آرص» الی آخرها، یعنی یاد کنند و باز کردند بسوی خدا همه اطراف زمین و سجده کننده پیش او همه قبیله‌ها و گروه‌ها زیرا که خدا راست

پادشاهی و تسلط بر گروه‌ها تمام شوند و سجده کننده همه سرکشان
روی زمین و پیش او بر رکوع روند همه فرو روندگان بخاک و جان
ظالمان زنده نخواهد ماند. و در مزبور چهل و هفتم میفرماید که بزرگان
قومها جمعیت نمودند و ایمان آوردند بخدای ابراهیم. و در مزبور شصت
و ششم میفرماید که همه خلق زمین سجده میکنند تو را و سرود
میگویند برای تو و سرود میگویند نام تو را همیشه. در مزبور شصت و
هفتم بعد از آنکه در تمام مزبور نقل قومهای روی زمین را میکند و
شکر گفتن و تسبیح کردن ایشان را بیان میفرماید در آخر میگوید که
بترسند از خدا همه اطراف زمین. و در مزبور نود و ششم میفرماید که
تسبیح گوئید خدا را تسبیح تازه، و تسبیح گوئید خدا را ای همه خلق
روی زمین. و در مزبور هشتاد و ششم میفرماید که همه قومها که
آفریده بیایند و سجده کنند پیش تو خدا یا و عزت دارند نام تو را. و
امثال این آیات در زبور بسیار است و ما بهمین قدر اکتفا کردیم زیرا که
طلب کننده حق را کفایت است.

فصل دویم

یکی از ابوالفضولهای یهود که در این زمان در صدد تألیف رساله‌ای در
اثبات حقیقت و نسخ نشدن دین یهود بر آمده در آن کتاب قدری
معجزها و خوارق عادات که از انبیاء سلف صادر شده نقل کرده و بعد از
آن گفته که پیغمبر و رسول باید که امثال این مردم که صاحب این
معجزات‌اند باشند و انکسی که اهل اسلام به پیغمبری او اعتقاد دارند

صاحب هیچ معجزه نیست و از او مثل این خوارق عادات بلکه از اینها کمتر نیز صادر نشده. **YA18** و از این عبارت معلوم میشود که این ابو الفضول معجزات پیغمبر آخر الزمان را که اظهر من الشمس است در مقام لجاج و تعصب انکار کرده و نمیداند که اگر کسی با او معارضه بمثل نموده منکر معجزات انبیاء سلف شود و بگوید چگونه بر تو معلوم شده که آن پیغمبران صاحب معجزه بوده‌اند چه خواهد گفت؟ و اگر گوید که در کتبی که در میان یهود متداول است مذکور است می‌گوئیم که مثل این در کتب اهل اسلام نیز در شأن پیغمبر آخر الزمان موجود است بلکه بسیار بیشتر از آنچه در کتب سلف در شأن جمیع انبیاء نقل است، پس بنابراین سخن هیچ امتی در شأن پیغمبر خود مسموع نیست و باید که معجزه‌ای که بالفعل جاری باشد دلیل بر خصم شود و چنین معجزه از انبیاء سلف باقی نیست. و اگر مدعی دست بجدل زده بگوید که اهل اسلام منکر معجزات انبیاء سلف نیستند و یهود منکرند معجزات پیغمبر آخر الزمان را، پس معجزات انبیاء احتیاج باثبات ندارند زیرا که مجمع علیه است، و چون معجزات پیغمبر آخر الزمان مختلف فیه است باثبات محتاج است. در جواب می‌گوئیم که: این شبهه ایست که بسی خلق را از اهل ملل گمراه کرده است و باین دست آویز خود را سر گردان دارند، زیرا که اهل اسلام که تصدیق پیغمبران سابق را میکنند نه اینست که اشخاص موجوده بالفعل که حال در میان مردم موجود باشد تصدیق کنند و اشاره کنند

که این شخص پیغمبر است، بلکه ایشان میگویند که خدا پیغمبران بسیار فرستاده چه بر بنی اسرائیل و چه بر غیر ایشان، و آن پیغمبران فرستاده خدا بودند و از جانب خدا سخن میگفتند و تمام ایشان خبر از بعثت پیغمبر آخر الزمان دادند، بلکه مبعوث شدن ایشان از جهت فراهم آمدن اسباب نبوت آنحضرت بود، و همان طائفه که باین نحو مبعوث شدند پیغمبران صاحب معجزه بودند و اقرار بوقوع معجزه از آن پیغمبران میکنند، خلاصه بصاحب معجزه بودن آن موسی قائلند که خبر بوجود پیغمبر آخر الزمان داده و محمد عربی را به پیغمبری یاد کرده. و اگر یهود نیز به پیغمبری همان موسی قائلند پس بر ایشان لازم است که اقرار به پیغمبری پیغمبر آخر الزمان کنند. و اگر میگویند که موسی خبر پیغمبری آن پیغمبر نداده پس اهل اسلام نیز آن کسی را که خبر باین مطلب نداده باشد و پیغمبری آن بزرگوار تصدیق نکرده باشد صاحب معجزه نمیدانند و او را پیغمبر نمی گویند و مثل این شخص را نمیشناسند، پس از این تصدیق فائده عائد روزگار آن یهودی که بگوید معجزات موسی مثلا مجمع علیه است و کسی منکر آن نیست و ما معجزه پیغمبر آخر الزمان را تصدیق نمیکنیم نشد، و باعتقاد او هر دو در مقام ابهام ماند و اثبات هر دو منوط بر سخن خود آن پیغمبر شد. و چون هر امتی در شأن پیغمبر خود صاحب غرضند سخن ایشان مناط نیست، و بر هر که مدعی مطلبی شود اثبات لازم است، پس آن یهودی را لازم است که اثبات نبوت انبیاء خود نماید و

معجزات ایشان را ثابت گرداند، و در اثبات مدعاء خود از طائفه اسلام عاجز تر است. زیرا که بعضی از معجزات پیغمبر آخر الزمان در میان است و کسی آن را انکار نمیتواند نمود، مثل قرآن که در این هزار و دویست سال زمان کسی را معارضه آن میسر نگردیده با اینکه در مواضع متعدده آن مذکور است که اگر کسی میتواند مثل اقل سوره‌ای از آنرا بیاورد. و اعجاز آن از دو حیثیت است: یکی از رهگذر کمال قرآن که کتابی است با این عظم شأن و سلامت بیان که کسی را اتیان بمثل آن میسر نیست، و دیگر اخبار بغیب که کسی را میسر نخواهد شد که مثل آنرا بیاورد، و این معجزه عظیم است، زیرا که آنحضرت بتنهایی برخواسته جمیع طوائف را بکفر و عصیان نسبت داد و کسی را از برای خود نگذاشت که یاور و معین او باشند و بغیر از خدا چشم توقع و اعانت از کسی نداشت چنانچه اول بدعوت قریش که اقوام او بودند برخواسته مضمون «و انذر عشیرتک الأقربین» را بگوش ایشان رسانیده و با این حالت چنین کتابی آورده به بانک بلند فریاد کرد که بمثل این را بیاورید و هرگز نخواهید آورد. و خال هزار و دویست سال گذشت که کسی مدعی اتیان بمثل آن نشد و همگی طوعا او کرها فرمان او را گردن گذاشتند و بسیاری کشته و ذلیل و خوار شدند. و دیگر از معجزات آن حضرت خبر دادن باین است که پیغمبری بعد از من مبعوث نخواهد شد و این سخن را علی رؤوس الأشهاد فرمود و تا حال نیز درست آمده متنبی نیز بهم نرسید، و این نیز معجزه عظیمه است. و در

این اوان که قلم واسطی نژاد در وادی تحریر این فصل می شتافت چنین مسموع شد که یکی از فضلاء بلکه فضولهای یهود ادعاء نموده که این سخن را از ما که بنی اسرائیلیم شنوده بوده و در کتب انبیاء دیده بود که پیغمبری مبعوث نخواهد شد. و هر چند سراپای این سخن را ملاحظه نمود بغیر از بی ربطی قائل آن چیزی دیگر بنظر نیامد، زیرا که در کتب انبیاء مطلقاً مذکور نیست که دیگر پیغمبری مبعوث نخواهد شد، بلکه در تمام آنها تصریح شده که پیغمبری بوعده هست، و ما قلیلی از آنرا در این رساله نقل کردیم. اگر گوید که این سخن زبانی در میان یهود مذکور است. می گوئیم که بر سخن زبانی ایشان چه اعتماد است که کسی آنرا گرفته بر آن اصرار نماید، خصوصاً در صورتی که خلاف مضمون کتب ایشان باشد. و ایضا علماء تاریخ از هر سلسله و طائفه اتفاق دارند که آنحضرت امی بود و کتابی نخوانده بود و با کسی از اهل کتاب صحبتی نداشته بود بلکه در آن اوان در مکه معظمه که مولد و منشأ آنجناب بود کسی از اهل کتاب نبود. و معجزه دیگر آنحضرت که از همه معجزات آنحضرت رنگین تر است اینست که در سوره جمعه میفرماید که «مثل الذین حملوا التورات ثم لم یحملوها کمثل الحمار اسفارا» و ظهور این معجزه بیهود از اینست که کسی تمام این رساله را بنظر دقت ملاحظه نماید و بر خریت علماء یهود اطلاع بهم رسانیده آیه مذکوره را معجزه داند. و ما قطع نظر از جمیع اینمراحل و مطالب نموده میگوئیم که ظهور معجزات بسیار از کسی دلیل بر عظم

شأن آن پیغمبر نیست، بلکه دلیل است بر اصرار امت او در گمراهی، و در صورتیکه امت در انکار انبیاء اصرار نمایند ایشان محتاج بتفکرار معجزه نیستند، آیا هرگز دیده و شنیده شده است که خوبان از انبیاء طلب معجزه کنند، بلکه در آنوقت که موسی علیه السلام وارد مصر شد و بهارون نقل کرد که خدا مرا پیغمبری اختیار کرده و امر نموده که تو مرا در این امر یاری کنی و باتفاق من بیائی که بنزد فرعون رفته او را دعوت نمائیم، هارون سمعا و طاعة گفته بلا توقف بآن امر خطیر تن در داد مطلقا طلب گواهی از آنحضرت ننمود، و فرعون ملعون در شنیدن فرمان آنهمه ابا و امتناع نموده ساعت بساعت معجزه دیگر طلب مینمود. پس ابو الفضول مذکور در مقام اثبات معجزات بسیار از برای انبیاء خود از اصل کار غافل شده و نفهمیده که این معنی مستلزم بی آب و روئی او و طائفه اوست. و فی الحقیقه اثبات معجزه که ما از سوره جمعه نقل نمودیم نموده و شاهد حاضری از برای ما جسته و سخن ما را بکرسی نشانده. و آنچه از معجزات که از پیغمبر آخر الزمان و دیگر پیغمبران صادر شد در مقامی بود که کسی در مقابل اصرار مینمود و ایشان را ملجأ میساخت، و همین اخبار بغیب دادن را که ما در معجزات جناب ختمی مآب اثبات نمودیم بجهت اصرار طائفه یهود بود. و بیان این اجمال اینست که چون حضرت کلیم الله در آیه نابی آقیم که در پارش شو فطیم از تورات مذکور است و ما آنرا نقل نموده ترجمه کردیم خبر داده بود که از علامات آن پیغمبر موعود اینست که از غیب خبر

دهد، و جناب ختمی مآب نیز انکار یهود را تا انقراض عالم می دانست و بر اصرار و ابرام ایشان علم داشت بطریقی از غیب خبر داد که هر روز ظهور آن بیشتر گردیده کسی را انکار آن میسر نگردد و حجت بر طائفه یهود نیز تمام باشد و نتوانند گفت که بر ما معلوم نیست که آیا آنحضرت اخبار از غیب فرموده یا نه. و اگر کسی اساس شریعت آنحضرت را بنظر دقت ملاحظه کند میفهمد که تمام آن مبنی است بر طوری که در ضمن آن مصالح اممی که بعد از آنحضرت بوجود خواستند آمد نیز منظور داشته شده، و آن نیز فی الحقیقه اخبار از غیب است زیرا که میدانسته که بچه وضع خواهد شد و از آن قرار عمل نموده، مثل اینکه در شریعت حضرت موسی که خدا حج کردن بر بنی اسرائیل را واجب گردانید آنرا مقید بشرطی نکرد و نگفت که حج بر شما واجب است بشرط استطاعت، زیرا که بنی اسرائیل را امر کرد باینکه در زمین کنعان ساکن شوند و از آن مکان بیرون نروند و هر ساله حج کنند، و در آنوقتی که حضرت خاتم الانبیاء حج را بر امت خود واجب ساخت جمعیت و وسعت مملکت ایشان از بنی اسرائیل و زمین بیت المقدس کمتر بود، و مع ذلک وجوب حج را مقید باستطاعت فرموده ملاحظه جانب آن امتها که بعد از آن حضرت بهم رسیدند و در اطراف عالم متفرق شدند نیز فرموده، و الا از مدینه تا مکه کمتر از شهر بنی اسرائیل فاصله بود و ممکن بود که بطریقی که بنی اسرائیل هر ساله سه دفعه بحج میرفتند ایشان نیز یکدفعه بروند و احتیاج بقید

استطاعت مطلقا نبود. و طائفه یهود همان طائفه‌اند که علماء متقدمین ایشان ذکر کرده‌اند که با وجود اینکه ایشان طالب موسی علیه السلام بودند و آنهمه معجزات را از آنحضرت در مصر ملاحظه نمودند و آنحضرت ایشان را از چنگال فرعونیان خلاص نمود و در هنگام گریختن چنان دریائی را شکافته از برای ایشان گشود ایشان ایمان بآنحضرت نیاورده بودند و در مقام انکار اصرار مینمودند تا وقتی که در پای کوه سینا بجهت نزول تورات و الواح جمع شدند و سخن خدا را بگوش خود شنیدند و دیگر چاره‌ای بجز اذعان ندیدند، پس در آنوقت بآنحضرت ایمان آوردند و او را برسالت قبول کردند. سبحان الله العظیم و بحمده.

فصل سیم

بباید دانست که علماء یهود تتبع کتاب تورات نموده آنچه از او امر و نواهی در آنکتاب مستطاب مسطور است شماره کرده‌اند و گفته‌اند که تمام آن اوامر و نواهی ششصد و سیزده است، و تمام آنها را فرموده خدا میدانند و مطلقا در میان ایشان از وجوب و استحباب و حرام و مکروه و مباح نیست، بلکه جمیع اوامر واجب و تمام نواهی حرام است و در آن میان فعل و ترک هیچیک را اولویت نیست. و تفصیل انرا در اول نسخ تورات که بقالب برده‌اند مسطور است. و بعضی از علماء ایشان اساسی ترتیب داده و بنائی گذارده که درمذهب یهودیت اصولی و فروعی میباشد، و اصول را سیزده چیز قرار داده و گویا غرض او از

اصول اموری است که اعتقاد داشتن بآنها را بر هر یک از افراد بنی اسرائیل واجب دانسته، و آن سیزده چیز اینست: اول خدا موجود است، دویم خدا احد است، سیم جسم و جسمانی نیست، چهارم خدا قدیم است، پنجم خالق کل مخلوقاتست، ششم اینکه نبوت بقوم خاص خود داده است نه غیر، هفتم اینکه بر نخواست و بر نخیزد از بنی اسرائیل مثل موسی علیه السلام، هشتم اینکه تورات راست و درست را بدست نبی خاص بقوم خاص خود عطا فرمود، نهم اعتقاد بآبدی بودن تورات، دهم خدا علیم است، یازدهم جزاء دهنده نیک و بد است، دوازدهم اعتقاد بآمدن ماشیح، سیزدهم اعتقاد بزنده شدن مردها. و جمیع علماء که بعد از این شخص بوجود آمده اند متابعت او کرده سخن اصول و فروع را در میان آورده بهمین وضع قبول کرده، مگر یکی از علماء که او را یوسف بن ابو میگویند در مقام مقابله آن مؤسس ایستاده و سخنان او را رد کرده و ادله که بر اثبات بعضی از آن اصول مثل ابدی بودن تورات و غیره اقامه نموده است پذیرفته و گفته است که: دلیلی بر این اصول مثل ابدی بودن تورات و فرستادن ماشیح نیست، بلکه چون تمام علماء بآن تصریح کرده اند ما را اعتقاد داشتن به آن واجب، و بناء اصول را یوسف مذکور بر سه چیز قرار داده

اول

شناختن خدا، دویم اعتقاد بکتاب خدا، سیم اعتقاد باینکه نیک و بد جزاء داده خواهد شد. و غرض ما از ایراد این کلمات حصول اطلاع

مطالعه کننده این رساله است بر تمام اوضاع این طائفه، و در این مقام میگوئیم که: بعضی از این اصول سیزده از جمله اموریست که مطلقاً در تورات و کتب سایر انبیاء دلیلی بر آن یافت نمیشود، و یوسف بن ابو نیز متعرض این نشده. و یکی از آنجمله اعتقاد بزنده شدن مردهاست که در کتب انبیاء مطلق اثری از آن نیست بلکه تمام جزای بدیها در دنیا مقرر است مثل قحط و طاعون و شمشیر و رفع برکت و امثال اینها، و ما قدری از آنها را در باب قبل از این باب نقل نمودیم، و بر حقیر معلوم نیست که چه چیز علماء یهود را بر آن داشته که قائل بزنده شدن مرده و حشر و نشر شوند و بر آن اصرار نموده داخل اصول شمرند و حال اینکه چیزی از مذهب ایشان موقوف بر آن نیست، نه اینست که در کتب انبیاء عبارتی موجود باشد که بدون اینکه بنشر و حشر قائل شوند درست نیاید، و نه اینست که هرگاه ساکت از آن باشند راه بحثی بر ایشان مفتوح باشد، مگر اینکه از این اساس خواسته اند که راه بحث عوام خود را بر خود مسدود سازند، زیرا که اگر ایشان در مقام موعظه عوام خود را نصیحت کنند و گویند که یهودیت واجب است و تارک آن ملعون و مطرود است و کسی که احکام تورات را بر پا ندارد گرفتار خواهد شد بآنواع عذابها که خدا در تورات وعده فرموده مثل قحط و قتل و غیرهما. عوام در جواب خواهند گفت که: ما مبینیم که بسیاری از یهود ترک یهودیت نموده مسلمان و نصاری شدند و بر ایشان بسیار خوب تر و بهتر از یهود که بر یهودیت باقیند می گذرد. پس علماء ایشان

ملجأ شده‌اند که در جواب بگویند که محل انتقام از آنانی که ترک یهودیت کرده‌اند عالمی دیگر خواهد بود و آن عالم آخرت است و این جماعت بعد از زنده شدن معاقب خواهند شد. و اگر این سخن را نگویند بر ایشان لازم می‌آید که اذعان کنند که مذهب یهودیت باطل است و خدا را با آن طائفه نظری نیست. و آنچه در خصوص ماشیح قائل شده‌اند بنابراین است که چون عبارات کتب انبیاء دلالت میکند بر وجود پیغمبر عظیم الشان و ایشان را رد آن میسر نیست و بحقیقت آن رسیدن و اذعان کردن نیز موقوف بر توفیق یافتن است که از برای ایشان میسر نیست، فلهمذا لفظ ماشیح پیدا کرده‌اند و اعتقاد بآمدن ماشیح را از اصول قرار داده هر روزه بگوش عوام خود میخوانند که اگر احدی از ایشان را یکی از این آیات گوشزد شود بحقیقت آن نرسد و بی تأمل حمل بر ماشیح کند. و دیگر از جمله سخنانی که در این مقام میتوان گفت اینست که دلیل بر اصل سیم چیست، بلکه آنچه معلوم میشود از ظاهر عبارت کتب انبیاء غیر از این است. و علاوه بر این سخنان که مذکور شد این اساس اصول بسیار مغشوش و پریشان بنظر می‌آید، و تحقیق آن بوجهی که بحثی بر آن وارد نیاید اشکال دارد، زیرا که از مؤسس استفسار مینمائیم که آیا این سیزده امر از جمله ششصد و سیزده است یا نه؟ اگر گوید بلی از جمله آنهاست اولاً می‌گوئیم که چرا سیزده امر از میان آن امور امتیاز یافته و اصول شده و باقی بحال خود مانده، و ثانیاً می‌گوئیم که چنین نیست بلکه ما تتبع امور ششصد و

سيزده کرده اول و ثانی این اصول را در آنجا یافتیم و از باقی خبری نبود. و اگر آن شق تردید را اختیار کند و گوید که این امور داخل ششصد و سیزده امر نیست. میگوئیم چنین نیست زیرا که اول و ثانی چنانچه دانستی داخل است و ما بقی داخل نیست. و اگر مدعی گوید که پیدا کردن اصول دخی بششصد و سیزده چیز که علماء از تورات جمع کرده‌اند ندارد بلکه این اصول اموریست که باید اعتقاد بآنها داشت و تعلق باعضاء و جوارح ندارد، و آنچه علماء جمع کرده‌اند اموریست که از افعال است و تعلق بفعل یا ترک دارد. خواهیم گفت که اول و ثانی این اصول داخل اعتقاد است یا عمل و با اختیار هر شق دخول آن در یک جا بی جاست زیرا که اگر از عمل است چرا در اصول شمرده شده و اگر از اعتقاد است چرا داخل ششصد و سیزده چیز است. و اگر گوید چه مانع دارد که امر واحد در تحت دو علم با شدید و اعتبار و در مقام باین نحو باشد که اعتقاد بوجود واجب الوجود و توحید داخل در اصول و وجوب تحصیل آن اعتقاد باین معنی که هر مکلفی لازم است که این اعتقاد را تحصیل نماید داخل در فروع و از ششصد و سیزده **YA19** امر شمرده شود. میگوئیم که آیا تحصیل اعتقاد یازده امر باقی بر مکلف واجب است یا نیست، و چه فرق است میان وجوب تحصیل اعتقاد باین در امر و آن یازده امر در صورتی که واجب است همه واجب است و اگر واجب نیست هیچ یک واجب نیست و فرق پیدا کردن حکم است. مگر اینکه گوید که تحصیل این دو امر از تورات مستلیم است و از برای وجوب

باقی اثری نیست. میگوئیم که این سخن علاوه بر اینکه مخالف اعتقاد مؤسس مذکور است و آن مؤسس تمام این اصول را از تورات مستنبط میداند فی نفسه باطل است، زیرا که با وجود آن همه تأکیدات که در تورات وارد شده که بر تورات چیزی میفزائید و کم مکنید لازم میآید که در اول امر این همه امور بر تورات افزوده شود، و مع ذلک حضرت موسی علیه السلام از آنچه که مقصود از تکلیف است ساکت مانده اصول آنرا بخلق نرسانیده باشد، و این گمانی است بسیار فاسد. و آنچه بگمان فقیر میرسد و گویا در نفس الأمر چنین باشد اینست که مؤسس مذکور بجهت رواج دین یهود و اینکه مبادا رخنه در اساس آن بهم رسد چند چیز جسته و چنین پنداشته که هرگاه این امور رائج شد دیگر دین یهود مصون و محفوظ خواهد ماند:

«اول»- اینکه نبوت بقوم خاص خود که غرض از آن بنی اسرائیل است داده است نه بغیر ایشان، و مقصود از تأسیس این مقدمه اینست که از غیر بنی اسرائیل پیغمبری نخواهد بود.

«دویم»- اینکه بر نخیزد از بنی اسرائیل مثل موسی، و حاصل این مقدمه بانضمام مقدمه اولی اینست که هرگز شریعت موسی نسخ نخواهد شد، زیرا که در صورتی که پیغمبری مختص بنی اسرائیل باشد و مثل موسی پیغمبری از بنی اسرائیل بر نخیزد البته شریعت آنحضرت نسخ نخواهد شد. و سه اصل دیگر از آن سیزده اصل بجهت اتمام حجت و جواب از ابحاث باحثین قرار داده: اول اینکه تورات را بقوم خاص خود

عطا فرموده، دویم آمدن ماشیح، سیم زنده شدن مردها. و یک مقدمه دیگر که اعتقاد بآبدی بودن تورات باشد بجهت تأکید امر خود بنا گذارده و این مقدمات را اصول نامیده که در نظر مردم عظم داشته چنین دانند که منکریکی از اینها کافر و مستحق قتل است و منکر ضروری دین است، و بمجرد اینکه کسی از این مقوله سخنی بگوید تمام یهود اعم از عوام و خواص بانکار او بر خیزند و گوش بحرف آن قائل نداده او را مستحق انواع عقوبت دانند. باقی مقدمات را از اصول شمردن و عدد آنها بسیزده رسانیدن بجهت استطراد و دفع ما یقال است که کسی براه فکر آن مؤسس پی نبرد و براساس تدلیس او اطلاع نیابد، بلکه بواسطه سخن حقی باطل او نیز رواج یابد و مردم مخالفت اصول شش گانه را مثل منکر ذات خدا و صفات خدا دانند. و ما این رساله را در این مقام بذکر حکایتی که از موضوع رساله خارج نیست ختم می نمائیم و امید اجر و چشم داشت ثواب در ترتیب و تنظیم آن از خداوند داریم لا غیر. و آن حکایت اینست که فقیر بعد از تشریف بشرف اسلام و ظهور و وضوح حقیقت شریعت خیر الأنام پیوسته راغب و طالب بود بلکه کسی را دلالت نموده گمراهان بی بصیرت را که از امثال این ادله واضح چشم میپوشند بفکر کار خود اندازد، و همیشه در مقام حیرت و تعجب بودم که چه چیز مانع بینایش علماء یهود شده و ایشان را از مشاهده چنین امری که اظهر من الشمس است باز داشته، یا اینست که کتب انبیاء سلف مطالعه نمیکنند و یا اینکه معانی آنها

نمی‌فهمند، و الا هربی فهمی که ترجمه تحت اللفظ آن کتب را بفهمد بحقیقت کار میرسد و شبهه و شکی از برای او باقی نمی‌ماند. و باین سبب مکرر گفت و شنود با این طائفه نموده مجالس متعدده در این خصوص منعقد ساخت، نهایت هرگز ب فکر اینکه باید پرده از روی کار ایشان برداشت و ایشان را در انجمن ار باب فهم و ذکا رسوا ساخت نبود، و هر وقت و هر مکان که اتفاق ملاقات با یکی از علماء و دانشمندان ایشان می‌افتاد بمقتضای وقت کلمه چند از هر جا مذکور میشد. تا اینکه در همین سال شخصی از طائفه یهود از مشهد مقدس طوس وارد دار العباده یزد شده کتابی بخط یهود ابراز نمود که یکی از علماء آن طائفه که در مشهد مقدس ساکن است تألیف نموده و آنرا مسمی بحیات الروح ساخته و در آن کتاب سخن از اصول سیزده گانه پر داخته، روزی فقیر بعنوان تفنن نظر بصفحه از صفحات آن کتاب انداخته عجب گنجی بنظر آمد، و معنی کنز المهملات که در آلسنه و افواه مشهور است مشاهده شد، زیرا که مؤلف آن کتاب بهمین قدر که در اصول یهود تصنیف نماید راضی نشده کتاب مذکور را از نظم و نثر ملمع ساخته از سخنان حکما اعم از اشراق و مشا خصوصا از رساله حدود شیخ ابوعلی سینا بسیاری در آن درج کرده با اینکه خود هر از بر فرق نکرده و عبارات و کلمات یهود را که میراث بکسبی دارد نفهمیده و مع ذلک گاهی در مقام نصیحت و گاهی در حین فخریه بعضی کلمات پهلودار نا مربوط از او طراویده. چون این مراتب مشاهده حقیر گردید و

عمق حمق آنطائفه را که تا آنوقت نفهمیده بود فهمید لازم دید که عجله در دارالعباده مذکور چند مجلس عام و از دخام تمام بر پا نموده علماء و بزرگان و عوام و سایر الناس آن طائفه را گوشمالی داده قبايح اعمال و عدم ادراک و لجاج و بی انصافی ایشان را در حضور دانشمندان هر طائفه بر ایشان شمارد و بالکلیه از قبايح و فضايح ایشان پرده بردارد. و بهمین اکتفا نکرده نگارش گذارش آن مجالس را از علماء و حضار التماس نماید و سواد آنرا باطراف عالم منتشر سازد تا تنبیهی باشد که دیگر از اهل ذمه کسی از حد خود پا بیرون نگذارد. و چون این عزم تصمیم یافت با شفاق صاحب اختیار آن بلد دام اقباله العالی سه چهار مجلس منعقد شد و تمام علماء و فضلاء و قضات و حکام و اعیان و اشراف و عوام در آن جمع شدند، و طائفه یهود نیز حاضر شده علماء و فضلاء ایشان را در صف اسلام راه داده ایشان را از هر رهگذر مطمئن خاطر ساختند و حالی خاطر نشان ایشان شد که کسی را با ایشان از رهگذر چوب و خنجر کاری نیست و جدال از روی علم و ادله کتاب آسمانی است. و بعد از تأسیس این اساس سخن در میان آمده هر یک از مجالس مذکوره بقدر چهار پنج ساعت نجومی کشید، و خلاصه آنچه حضار مجلس گذارش آن مجالس را در مقام شهادت نگاشته خامه فصاحت ختامه فرموده اند در این مقام نقل مینمایم. و صورت التماس نامه فقیر از فضلاء حضار اینست:

بعد از حمد و ثنای حکیم مرسلی که بواسطه ارسال رسل و انزال کتب سرگشتگان بیدای حیوانی را بسر منزل حصول امانی هدایت نمود، و پس از درود و نعت نبی مرسلی که بآیات ظاهره و معجزات باهره متحیران صحرای هیچ میدانی را بشهرستان وصول بسعادت جاودانی دعوت فرموده. غرض از تحریر و تسطیر این کلمات و افره البرکات آنست که چون حضرت بخشاینده شفیق قائد توفیق را رفیق طریق این در بحر معاصی غریق نمود و بمقالید غایت بی‌نهایت ابواب هدایت بر خاطر او گشود بر خود واجب و لازم گردانید که شکرا لبعض نعمائه بقدر مقدور سعی و کوشش نموده آنچه در بیان حقیقت و ثبوت ملت بیضای محمدی از کتب انبیاء سابق علیهم صلوات الله الملك الخالق مستفاد میگردد بمنصه ظهور رسانیده اطمینان بخش خاطر موافقان و برهم زن هنگامه مخالفان گردد، فلهمذا مدتی مدید اوقات شبانه روزی خود را صرف تدرب کتب انبیاء سلف و تبکیت و الزام علماء ناخلف نمود و نقاب اختفاء از چهره عروس مدعا بأحسن وجهی گشود، تا اینکه کار بجائی رسید که کمترین به این وصف معروف گردید و الزام این طائفه را از کمترین هر صاحب حواسی دید و شنید و عداوت طائفه یهود نسبت باین امیدوار بالطف قادر و دود بمرتبہ اعلی رسید، و در این اوان که جمعی از خراسان باین سامان آمدند در میان ایشان یکی از یهودان کتابی ابراز نمود که یکی از آن طائفه علی رغم حقیر تصنیف نموده و ادله فاسده و شواهد متفرقه کاسته خود را در رشته

تألیف کشیده، چون اساس آن مبنی بر انکار ضروریات خود یهود است
صلاح چنین دانسته شد که پیش از آنکه بر آن کتاب شرحی بلکه
جرحی نوشته آید بر علماء یهود مراتب مذکوره را مشافهت علی رؤس
الأشهاد موجه داشته شهود عدل بر آن گرفته آید که راه انکار آن طائفه
ادبار مسدود گردد. پس التماس و استدعاء از علماء و فضلاء و اشراف و
نقباء و سادات و عظماء و سایر مؤمنین و غیر هم از هر ملت که در
مجالسی که فیما بین حقیر و علماء یهود اتفاق افتاد حاضر
بودند، مینماید که آنچه دیده و شنیده باشند در حواشی صحیفه مرقوم
سازند و بمهر خود مزین فرمایند، الباقی و السلام علیکم. و خلاصه
سجلات که علماء عظام و فضلاء گرام بر صحیفه نوشته‌اند بر سبیل
اختصار و حذف تکرار اینست که نقل کرده میشود:
عالی جناب فضائل مآب مقدس ألقاب سلاله الفضلای کھف الحاج و
العمار مستدعی متن در مجالس متعدده که بهم نزدیک و در اوائل شهر
ذی قعدة الحرام سنه هزار و دویست و ده هجری بود آیات و اخبار
بسیار از تورات موسی و کتب انبیاء مثل حضرت شعیا و ارمیا و دانیال و
حبقوق و صحیفه نحمدان که در میان یهود بنبوت هیلد مشهور است و
بزبان فارسی بوحی کودک موسوم است و غیر هم و تفاسیر و بیانات
علماء در بیان نشان و اظهار شأن ذی شان خاتم پیغمبران بر آن
گمراهان خوانند، و ایشان در جواب آن ادله از شاخی بشاخی پریده
گاهی میگفتند که آنجماعت که از ما اعلم بودند متشبت باین طریقت

بودند و ما نیز متابعت ایشان می کنیم، و نوبه دیگر می گفتند که این ادله و آیات بر ارمیا صدق میکند و بعد از ابطال این سخنان بآدله و برهان چاره بجز اذعان بنبوت و سروری و اقرار و اعتراف پیغمبری آنجناب ندیده با ان همه عناد و لجاج و اصرار و انکاری که در جبلت آنطائفه موجود است متفق الکلمه گفتند که آنجناب پیغمبر بر حق و مبعوث از حق بر خلق است نهایت مبعوث است بر جماعتی که کتاب و رسولی نداشته باشند و بنی اسرائیل که صاحب کتاب و شریعتند مکلف بمتابعت آنحضرت نیستند، و چون از ایشان بر این تخصیص مطالبه دلیلی شد بغیر از دفع الوقت جوابی ظاهر نشد. و عالی جناب مذکور ادله بسیار از آیات و اخبار بر خلاف ادعاء ایشان اقامه نموده علماء بنی اسرائیل سعی و کوشش بسیار در تحریف و تبدیل آنها نمودند، اما امر از آن ابین و دلالت ادله بر مدعا از آن اظهر بود که بر احدی مخفی ماند، و فی الحقیقه این گذارش باعث تجدید ایمان جمعی کثیر از مؤمنان گردید، و ایمان علم الیقین مسلمانان بعین الیقین رسید. «و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم». و علماء یهود در ضمن صحیفه مذکوره بخط عبری این فقرات را نوشته اسامی خود را در ذیل آن ثبت نمودند: کمترینان ملاهای بنی اسرائیل ساکن یزد فلان و فلان الی آخرها قائل هستیم موافق گفته نبوت هیلد که این محمد نام از اولاد حضرت اسماعیل پیغمبر بر حق است از جانب خدا برای بنی اسماعیل غیر از

بنی اسرائیل عن قبول فلان عن قبول فلان-الی آخر الاسماء. این بود خلاصه آن صحیفه، و در نقل سجلات علماء و فضلاء اسلام نهایت اختصار بعمل آمد، و آنچه نقل شد مضمون یک سجل بود، و بر صحیفه مذکوره دوازده سجل نوشته شده است، و چون مضمون تمام به یکدیگر قریب بود و در نقل باقی فایده ندید از ایراد اعراض نمود. الحمد لله اولاً و آخراً، و للصلاة و السلام علی نبیه محمد و آله و سایر الأنبیاء و المرسلین، و رحمة الله و برکاته. ختم بالخبر و السعادة فی السادس من شهر رمضان المبارك سنة احدى عشرة و مائتين بعد الألف من الهجرة علی مهاجرها السلام و التحية.

فهرست

3 پیشگفتار از: سید احمد حسینی.

8 مقدمه مؤلف.

15 (باب اول) در ذکر آنچه خداوند عالمیان بحضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام و اولاد آنحضرت وعده فرموده و اثبات شأن و مرتبه حضرت اسماعیل علیه السلام.

28 (باب دویم) در ذکر اخبار انبیاء پیغمبری عظیم الشأن و اینکه آن پیغمبر از غیر بنی اسرائیل است.

36 فصل اول-در اثبات مقید بودن حکم تورات بزمان بنی اسرائیل در ارض بیت المقدس.

41 فصل دویم-در اثبات اینکه عباداتی که اکنون در میان

بنی اسرائیل متداول است اختراعی است.

50 فصل سیم-در ذکر ادله که برای ابدی بودن تورات اقامه نموده‌اند و

جواب از آنها.

69(باب سیم)در ذکر علاماتی که در کتب انبیاء به جهت ظهور پیغمبر

صاحب شریعت مذکور است و بیان اینکه مصداق این علامات کیست.

69 فصل اول-در علاماتی که از تورات استنباط میشود.

70 فصل دویم-در نقل آیاتی که در کتاب شعیا مذکور است.

84 فصل سیم-در نقل آنچه در کتاب صغنیاء پیغمبر مذکور است

85 فصل چهارم-در ذکر آیاتی که در کتاب حبقوق مذکور است

93 فصل پنجم-در نقل آیات و اخباری که در کتاب دانیال مذکور

است.

123 فصل ششم-در وحی کودک.

138(باب چهارم)در احوال حضرت عیسی بن مریم

علیه السلام و ایراد آنچه انبیاء سابق درباره ان بزرگوار خبر داده‌اند.

153(باب پنجم)در ذکر آیات و اخباری که دلالت بر مدح و خوبی بنی

اسرائیل میکند و معانی آن آیات و اظهار آنچه در این مقام ضرور است.

154 فصل اول-در ذکر آیات و اخباری که دلالت بر فضیلت

بنی اسرائیل میکند مطلقا.

- 157** فصل دویم-در ذکر آیات و اخباریکه دلالت بر فضیلت بنی اسرائیل میکند بشرط آنکه فرمان برداری کنند و از اوامر و نواهی الهی تجاوز نکنند.
- 160**(باب ششم)در ذکر مذمتها که خدا بزبان انبیاء بنی اسرائیل را فرموده.
- 173**(باب هفتم)در ذکر اخبار و احوالی چند که ایراد آن مناسب این رساله است.
- 173** فصل اول-در ذکر آیاتی چند از زبور حضرت داودعلیه السلام.
- 175** فصل دویم-در رد یکی از بوالفضولهای یهود.
- 182** فصل سیم-عدد اوامر و نواهی کتاب تورات.
- 187** احتجاج مؤلف با دانشمندان یهود.